

کتاب

بر نامه جایزه ملی
بهترین کتاب سال

روح بشر



دکتور ناصر الدین صاحب الزمانی

بر ندهی جایزه‌ی ~~سوسن~~ بهترین کتاب سال

فروردین ماه ۱۳۴۱

کتاب روح شر

شامل بیست و شش گفتار رادیولی و چهار مقاله دربارهی مسائل روانشناسی و بهداشت روانی، با توجه به ادبیات فارسی و زندگی اجتماعی در ایران

از:

دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی

ناشر:



تهران - ناصرخرو

تلفن ۵۰۴۰۶

شماره اجازه نامه وزارت فرهنگ و هنر

۱۳۴۵/۱۱/۱۸-۴۲۰۰

چاپ لوگس حبیبی:

- درسه هزار نسخه بهمن ماه ۱۳۴۷

حق چاپ محفوظ

دوالك فيك ! - ولا تبصر ،
و دالك عنك ! - ولم تشعر
و أنت الكتاب المبين الذي -
بأحرفه يظهر المفتر
أنزعم أفك جرم صغير ؟
وفيك أنطوى العالم الأكبر !

درمان تودر خود تواست - تو بدان بصیرت نداری ،
درد تو بیز از خود تواست - تو بر آن آگاهی نداری
تو آن کتاب مبینی هستی که -
به یاری حروف اندک آن ، راز های بهشته آشکرا می شود
آیا گمان می بری که جرمی کمینه و کوچکی ؟ -
و حال آنکه راز «جهان بزرگ» در «کتاب روح» تو مندرج است !



منسوب به امام امیر المؤمنین

اهدا، کتاب - :

- باوکه نخستین درس عقده گشائی ، و راز
لمس لطیف ترین عواطف بشری را . در
رفع اپر بخشش و گفتار پر تفاهم خویش ،
بمن آموخته است ،

- باوکه در آتش انتظار نخستین
روز ورود من به دبستان می سوخت ،
ودر گداز این حسرت جانکاه ،
ناکام و نگران دیده از جهان
بر بست ،

- باوکه یاد بود لطف و
صفا ، و تحمل بیندیری غش ،
پیوسته شیرین ترین
خاطره‌ی زندگانی
من خواهد بود ،

- باوکه قلب من ،
همیشه سوکوار
اوست ،
- باو .

- به مادرم ...

.... Dr. Sahebo'z-Zamani,... has been and is conducting an intensive campaign of public education on mental health questions mainly by mass media such as newspaper, radio, television, etc., which probably has few parallels in other countries of the region. His work has been performed with great skill and success and has attained a noteworthy popular response

From Quarterly Field Report for March 1960
to the World Health Organization, Regional
Office for the Eastern Mediterranean, by Dr.
K. W. Bush, Senior WHO Adviser in Neuro-
psychiatry for Iran.

از گزارش سه ماهی متناسب عالی روان پزشکی سازمان بهداشت جهانی - دکتر و . لک باش ۵ - درباری فعالیت‌های مربوط به بهداشت روانی در ایران - ماه مارس ۱۹۶۰ - فروردین ۱۳۴۹ :-

... دکتر صاحب الزمانی ... از مدتها پیش عهدهدار رهبری یک جبهه‌ی

آموزشی و ارشادی عمیق عمومی ، در باره‌ی مسائل مربوط به بهداشت روانی بوده است. بخش اعظم از این تکاپوی ارشادی بوسیله‌ی مطبوعات ، رادیو ، تلویزیون ، و مانند آن ، با کیفیتی انتشار می‌یابد که شاید درسا بر کشورهای این منطقه - خاور میانه - اندک نظیری داشته باشد. تکاپوی ارشادی نامبرده که با مهارت و موفقیتی بزرگ توأم است، مورد توجه واستقبالی شایان ، از طرف مردم واقع شده است...

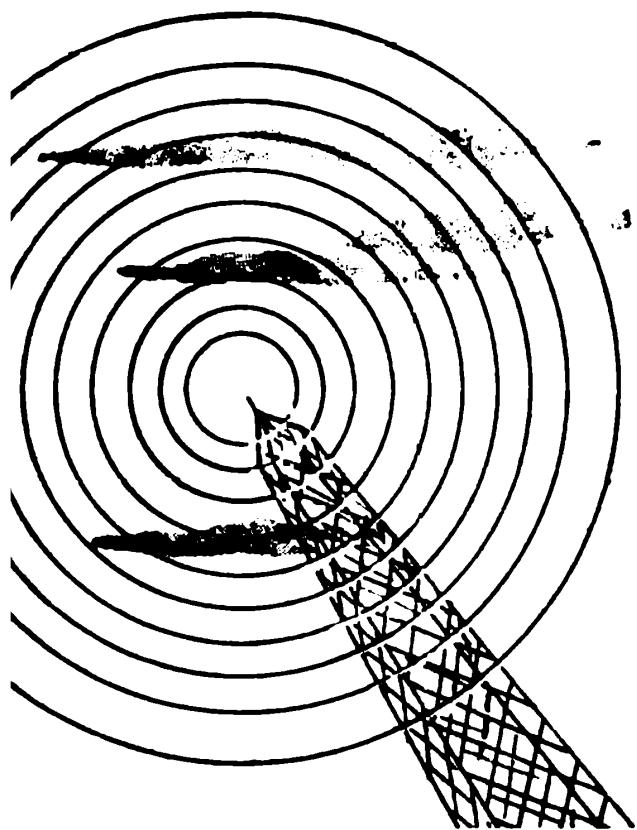
* دکتر باش اصل‌سوئیس است . تحصیلات روانشناسی را در امریکا و تحصیلات پزشکی و روان پزشکی را در سوئیس به پایان رسانده است ، مدتی سرپرست بیمارستان اعصاب و روانی زوریخ ، همکار نزدیک یونیک روانشناس فامی ، در انتیتوی روانشناسی یونیک در زوریخ ، استاد دانشگاه زوریخ ، و پارزده ماه مستشار عالی سازمان بهداشت جهانی در مصر و شمال افریقا بوده است . وی دارای ۲۵ اثر تحقیقی و علمی بزبان‌های آلمانی و انگلیسی است ، و مدت ۴ سال در ایران برای انجام مأموریت ، در اداره‌ی بهداشت روانی ، بسر برده است . نامبرده اینکه سرپرست روان پزشکی بیمارستان روانی دانشگاه برون در سوئیس است .

روانشناسی با اتكاه باصول علمی از بحثهای تازه‌ای است
که بیش از چند سالی نیست، در رادیو ایران طرح شده است.

کتاب روح بشر نمونه کامل
این قبیل بحثهای علمی است که
با زبانی ساده اجرا می‌شود.

این برنامه هدفش تجزیه
و تحلیل دقیق و منطقی
گرفتاریها و عقده‌های
روحی مردم است، و
بهین جهة علاقمندان
بسیار دارد . . .

جلدی رادیو، ش ۴۴، فروردین ۱۳۳۹



پیش گفتار

وجه تمهیه و کارینچه

پیش گفتار

«کتاب روح بشر» نامی است که ما آنرا برای برنامه‌ی روانشناسی رادیوئی خود که - باستثنای ماههای رمضان و تعطیلات محرم و سایر جشن‌ها و سوکواریهای رسمی - مرتباً از اوآخر سال ۱۳۴۶ تاکنون، هر پنجشنبه از رادیوی ایران پخش شده است، انتخاب کرده‌ایم. مدت این برنامه، با موسیقی آغاز و پایان آن، دوازده دقیقه است. بطوریکه برای هر گفتار مدت ده، تا ده دقیقه و نیم فرصت بجا می‌ماند. تا این هنگام، که این مقدمه نکاشته می‌شود، صد و دوازده گفتار در برنامه‌ی کتاب روح بشر، اجرا شده است.

تلویزیون کتاب

کتاب روح بشر، در دو بخش اساسی، باضافه‌ی یک پیش گفتار، و یک بخش مربوط به فهرستها، و یک مقدمه به زبان انگلیسی و ترجمه‌ی انگلیسی فهرست مفصلاً

مندرجات ، تدوین شده است . بخش اول شامل عین بیست و شش کفتار رادیوئی است که در مدت شش ماه - هفتادای یکبار روزهای پنجشنبه - مرتبأ از رادیوی ایران پخش شده است . بدینهی است که این بخش تقریباً تنها شامل یك چهارم از اصل کفتارهایی است که ما تاکنون در رادیو اجرا کرده‌ایم - امیدآن میروند که کفتارهای دیگر نیز بهمین سبک در آینده انتشار یابد .

بخش دوم کتاب متنضم چهار مقاله است که در تألیف آنها ، کمتر بمدت زمان - بر خلاف کفتارهای رادیوئی - پای بند بوده‌ایم . در کفتارها ، چون بخاطر روانی و رعایت شیوهی سخنرانی ، از تعیین عنوانین برای بندها ، خود داری کرده‌ایم ، در بخش فهرست مندرجات ، این کمداشت را ، برای نمایش بهتر افکار اساسی هر کفتار ، جبران نموده‌ایم . در این بخش هر کفتار بد اجزاء داربست کالبدی خود تقسیم شده است . و همین فهرست این که ترجمه‌ی انگلیسی آنرا نیز در پایان کتاب ، بدست داده‌ایم .

مقدمه و فهرست انگلیسی

كتاب روح بشر ، بطوریکه ملاحظه میشود ،
دارای یك مقدمه‌ی انگلیسی است . ترجمه‌ی
کامل انگلیسی فهرست مندرجات ، با نضمam فهرست مهمترین اصطلاحات
فنی «فارسی - انگلیسی» کتاب نیز بدان افزوده شده است . این امر ناشی
از توجه به پنج نکته‌ی مهم است که با خصار در اینجا یادآور میشویم -
۱ - زبان انگلیسی ، اینک تقریباً بدون تردید ، زبان دوم
اکثریت جوانان تحصیل کرده در ایران است . بسیاری از اصطلاحات
روانشناسی و سایر علوم اجتماعی ، هنوز معادلهای مقبول و مشهور

در زبان فارسی ندارد تجربه نشان داده است که بیشتر از تحصیل کردهای جوان، مخصوصاً اگر تحصیلات عالیه‌ی خودرا در کشورهای اروپا و امریکا گذرانده باشند، تا اصل اصطلاحات و مطالب را بزبانهای اروپائی، ندانند، فهم موضوع در آغاز بر ایشان بسیار دشوار است. همچنین آگاهی بر معادل‌های فارسی اصطلاحات فنی، در مطالعات بعدی آنها بزبانهای اروپائی، و فهم اصطلاحات علمی خارجی، بسیار مؤثر است.

بديهی است زبان انگليسی علاوه بر اينکه در ايران شيوع بيشتری دارد، انتخاب آن برای تعين معادل‌های اروپائی اصطلاحات فارسی نيز کافی بنظر ميرسد. چون با در دست داشتن اصطلاحات يك زبان اروپائی، يافتن برابر‌های آنها، در سایر زبانهای مترقی ياري فرهنگ‌های دقیق اختصاصی، بسهولت ميسراست.

۲ - بسیاری از اقلیت‌های غير مسلمان ایرانی - مانند ارامنه -

بزبان فارسی تسلط عمیق و کافی نداشته اينکه در رشته‌های مختلف علوم در درک موضوعات، بزبان انگلیسی، گاه مجهز ترند. لیکن در میان همین طبقات نيز همواره استیاق بمطالعه و فهم زبان فارسی بفراوانی ملاحظه میشود. برای اين دسته نيز ذکر اصطلاحات و عنوان مطالب بانگلیسی، احیاناً حتی ضروری بنظر ميرسد.

۳ - اينک معلمان انگلیسی زبان زيادي در آموزشگاه‌های مختلف ایران، از جمله آموزشگاه‌های پرستاري، تدریس ميکنند. اين معلمین غالباً مایلند - :

الف - برای آگاهی بزمینه‌ی قبلی اطلاعات دانشجویان خود،

ب - برای توصیه بدانشجویان خویش که چگونه مطالبی را
بزبان مادری خود مطالعه نمایند ،
بر محتویات کتب علمی ، از جمله روانشناسی ، آگاهی حاصل
نمایند . بدست داشتن یک فهرست رسا از مندرجات یک کتاب ، بزبان
انگلیسی ، بسهولت پاسخ گوی این نیازمندی خواهد بود .

۴ - از آنجا که هنوز وحدتی در استعمال اصطلاحات و ترجمه‌ی
عنوانین روانشناسی و علوم اجتماعی ، در زبان فارسی روی نداده است ،
و نویسنده‌گان و مترجمان غالباً ، بدون آگاهی از تیجه‌ی کار دیگران ،
از نو ، به ترجمه و ساختن یا یافتن اصطلاحاتی فنی می‌پردازند ، وجود
یک فرهنگ اصطلاحات و فهرست مندرجات ، بدو زبان - فارسی و اروپائی
در کلیه‌ی کتابهای نظریر کتاب حاضر ، خالی از فایده نیست ، تا مقدمه‌ای
برای تألیف یک فرهنگ عمومی علمی و ایجاد وحدتی در استعمال واژه‌های
علمی در کتب فنی کردد .

۵ - چون ایران اینک با بسیاری از سازمانهای جهانی ، مانند
يونسکو ، سازمان بهداشت جهانی ، یونیسف ، فدراسیون جهانی برای
بهداشت روانی ، انجمن بین‌المللی جرم‌شناسی و نظری آن ، همکاری تزدیک
دارد ، از این‌رو در مواردی که در راه نیل یک هدف عمومی جهانی
همکام و کوشایست ، شایسته است برای عرضه داشت کار کرد ، و ایجاد
تفاهم و جلب همکاری بیشتر ، فهرستی از هر یک از اقدامات خود را در
 محلهای مناسب ، در کلیه‌ی انتشارات مربوط خویش ، یک زبان مهم جهانی
پذیرست دهد .

کفتارهای کتاب روح بشر، همه دارای یک خلاصه
در پایان خود هستند. خلاصه‌ها عموماً در حدود
یک دهم اصل، یعنی نزدیک یک تا یک دقیقه و پانزده ثانیه، تهیید شده‌اند.
در تهییهٔ خلاصه‌ی کفتارها، فواید زیر در نظر بوده است - :

- ۱ - شالوده‌ی هر کفتار بهتر نشان داده شود.
- ۲ - در اثر فشدگی، خواننده را به تفکر برانگیزد.
- ۳ - مطالب بهتر بخاطر بماند.
- ۴ - در صورت لزوم بمروز و باز گشت، از صرف وقت بیهوده
صرفه جوئی شود.
- ۵ - در صورت نیاز بمراجعه بموضوعی خاص، سهل‌تر آنرا بتوان
پیدا کرد.

بطور کلی در نوشتن برای رادیو، باید در نظر
داشت که شنونده را معمولاً فرصت دقت و امکان
تأمل و باز گشت خواننده نیست. از این‌رو در تنظیم مطالب باید منتهای
کوشش مبذول شود که تنها ذکر یکباره‌ی مطلب، افاده‌ی مقصود کند.
از این‌رو در نوشتن کفتارها، مانا گزیر از تسلیم بمحدویتها و حذف نکاتی
بوده‌ایم که هنگام نوشتن برای چاپ، کمتر احساس می‌شود. یکی از این
محدویتها، خود داری از ذکر منابع بوده است. اتخاذ این شیوه کاملاً
خلاف عادت و سلیقه‌ی تحقیقی ماست. لیکن اگر می‌خواستیم منابع
هر کفتار را نقل کنیم، بدون اغراق بسیاری از صفحات یک سوم تا نیم
صفحه پاینویس نیازمند می‌گشت. لیکن آنچه مسلم است، کتاب روح بشر
با وجود استفاده از منابع مختلف آلمانی، انگلیسی، عربی و فارسی،

تألیفی اصیل و ایرانی است . نقل یا ترجمه‌ای مستقیم از هیچ منبعی بشمار نمیرود . در بخش دوم این کتاب - نگاشته‌ها - بیشتر رعایت ذکر منابع شده است .

شاید هیچکس بهتر از خود نویسنده تواند ،

نفوذ کتاب روح بتر

در اثر مشاهدی درهای بسته‌ای که اجرای مرتب بر نامه‌ی کتاب روح بشر آنها را بروی وی گشوده است ، نفوذ و اثراجتماعی این برنامه را ، روح‌آ لمس و احساس کند . با این وصف می‌توان پاره‌ای از واقعی را که کتاب روح بشر ، در پیدایش پیشرفت و توسعه‌ی آنها ، بی نفوذ نبوده است ، بطور خلاصه بیان داشت - :

۱ - انگیزش علاقه نسبت بمطالعه‌ی کتابهای روانشناسی که بدون شک در ایجاد بینش روانشناسانه ؟ خود شناسی و تفاهم اجتماعی و خانوادگی بین افراد ، و بالا بردن سطح فکر و معلومات شنوندگان خود ، بی تأثیر نبوده است . بطوریکه مرتباً از تهران و شهرستانها بوسیله‌ی نامه یا تلفن و نظری آن ، برای مطالعه‌ی بیشتر در پیرامون مسائل روانی ، در خواست راهنمائی و ذکر نام کتابهای مفید و مناسب شده است .

۲ - ایجاد علاقه نسبت به تحصیل روانشناسی و روان پژوهی بعنوان رشته‌های تخصصی . ما نامه‌های فراوانی از دوشیزگان و پسران جوان دریافت داشته‌ایم که باعتراف خود ، در اثر شنیدن برنامه‌های ما ، گمشده‌ی خود را یافته‌اند ، و شدیداً راغب شده‌اند به تحصیل رشته‌های روانی در داخل و خارج از کشور پردازند ، و از ما تقاضای راهنمائی کرده‌اند . هم‌اکنون شماره‌ی قابل توجهی از این جوانان ، در اروپا و امریکا مشغول تحصیل رشته‌های نامبرده هستند .

۳ - تأثیر در تشکیل سریع و پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ی اداره‌ی بهداشت روانی - اداره‌ی کل بهداشت وزارت بهداری، در خرداد ماه سال ۱۳۳۸ که از بدوم تشکیل آن تاکنون، پیوسته نویسنده خود عهدمدار سرپرستی آن بوده است.

۴ - تأثیر در ایجاد برنامه‌ی دو قلوی «خانواده و بهداشت روان» در برنامه‌ی «زن و زندگی» رادیوی ایران که آن نیز توسط نویسنده نگاشته و اجرا می‌شود.

۵ - تأثیر در ایجاد برنامه‌ی مخصوص «بهداشت روان» در برنامه‌ی «بهداشت عمومی» وزارت بهداری، در تلویزیون ایران که آن نیز تاکنون یک هفته در میان، بمدت نیم ساعت، بوسیله نویسنده اجرا شده است.

۶ - ایجاد علاقه در محافل مختلف فرهنگی برای تشکیل دوره‌های مختلف بهداشت روانی و روانشناسی برای دبیران، آموزگاران، مهندسان بهداشت، مریبان پژوهشگاههای کشور، مریبان بهداشت همکانی، مریبان بهداشت روانی برای تدریس مواد مربوطه در آموزشگاههای پرستاری و بهیاری، و خدمت در بخشهاهی روانی و اعصاب بیمارستانهای کشور، و همچنین پژوهشگاهی که در استخدام وزارت بهداری وارد می‌شوند، از دو سال پیش باينظرف. در تمام این دوره‌ها که از طرف وزارت فرهنگ، وزارت بهداری، شیروخورشید سرخ ایران، بنگاه حمایت مادران، و انجمن ملی حمایت کودکان ایرانی وابسته به «یونیسف»، و سایر آموزشگاههای پرستاری و غیرآن، تشکیل شده است، عموماً

نویسنده عهددار تنظیم برنامه تدریس موادر بوطبه بهداشت روانی بوده است. و بدون شک نیز قسمت اعظم از این استقبال عمومی را به اجرای «کتاب روح بشر» مدیون است.

۷- اشاعه اطلاعات عمومی در باره‌ی بهداشت روانی و کسالتها و دشواریهای روحی و تربیتی و تمیز و تفاوت آنها با ناراحتی‌های بدنی، در میان طبقات مختلف. بطوریکه امروز نیاز شدیدی به وجود روانشناسان مشاور و روان پزشکان، برای مراجعه و کسب مشورت و درخواست راهنمائی از آنها، در بسیاری از مردم، احساس می‌شود. بطوریکه هم‌اکنون، حتی از شهرستانها، از میان طبقات مختلف بخود نویسنده بفراوانی رجوع می‌کنند.

۸- نفوذ در شیوه‌ی بیان و سهولت تعبیر و اشاعه اصطلاحات و تعبیرات روانشناسی. هم‌اکنون، بسیاری از اصطلاحات روانشناسی را که کتاب روح بشر، برای نخستین بار بکار برده است، و سابقاً برابرها رسانی برای آنها یافت نمی‌شده است، در مکالمات و نوشته‌های مردم، بفراوانی می‌توان ملاحظه کرد.

قبل از اجرای برنامه‌ی «کتاب روح بشر» در رادیوی ایران، کمتر مرجعی بود که هم‌میهنان مشكلات روانی
کتاب روح بتر و کتف
مشکلات روانی
ما بتوانند مشکلات روانی خود را بدون پروا،
برای مشورت و راهنمائی، با اداره کنندگان آن، در میان گذارند. شک نیست که روانشناسان و روان پزشکان نسبتاً زیادی، هم‌اکنون در تهران هستند که می‌توان در حل بسیاری از مشکلات روانی، از آنها برای خواست. لیکن در درجه‌ی اول دسترسی به آنان برای همه، بویژه

هم میهنان ساکن شهرستانهای دور افتاده از مرکز، میسر نیست. دیگر آنکه مراجعت باین افراد متخصص، مستلزم مخارج معینی است که همه کس نمی‌تواند از عهده‌ی پرداخت آن برآید. و بالاخره چشم درچشم، و رو در رو، واقع شدن بایک‌فرد ناشناس، هرچند هم که عنوان روانشناس و روان پژوه را دارا باشد، برای غالب از مردم، مانع از آن می‌شود که بتوانند، بی‌پرده سخن‌گفته، و باصطلاح، دل خود را بپروا در حضور آنان، سفره کنند. مردمان عموماً، بویژه در ذکر مسائل مربوط به حیات جنسی خود، از تزدیک‌ترین و صمیمی ترین دوستان خویش ابا می‌کنند. و بگفته‌ی مشهور، مأخذ به حیا شده آخرین حجاب‌روح خود را بالا نمی‌زنند.

در مورد «کتاب روح بشر» این هرسه مشکل، تا حدود نسبتاً زیادی، بر طرف شده بود. زیرا - :

۱ - «کتاب روح بشر» به سوالات شنوندگان خود، که بسیاری از آنها بدون طرح در رادیو، تنها با مکاتبه‌ی خصوصی انجام گرفته است، همواره مجاناً پاسخ داده است - رفع مشکل هالی.

۲ - سوالات، از هر نقطه که رادیو شنیده شده است، به سهولت بوسیله‌ی نامه ارسال گردیده است - رفع اشکال دوری مسافت.

۳ - شنوندگان، هنگام طرح مشکل خود، رو در روی پاسخگو و مشاور روانشناس خویش قرار نگرفته بطور ناشناخته و نادیده در دل خود را، بروی کاغذ می‌زیند. برای رفع هر کونه نگرانی، بکرات شنوندگان اعلام شده است که سوالات خود را می‌توانند بدون افشای نام

اصلی خویش، با نام مستعار یا اختصاری و نظری آن، بفرستند، و در صورت عدم تمايل، پاسخ خود را نيز - نه بوسيله‌ی راديو - بلکه بطور خصوصي، بهر نشاني که بخواهند - مانند نشاني پستي وغير آن - در يافتدارند^۱.

این تذکرات و مزایا موجب گشت، سيل گامها از ميان کلیه‌ی طبقات بطرف «كتاب روح بشر» سرازير شود. مطالعه‌ی اين نامها و پاسخ آنها هر چند خالي از هر كونه نفع مادي و مستلزم صرف وقت زیاد بود، ليکن بما اجازه داد که - ييش از مراجعه بهر منبع دیگري - به روح ملت خود و مشكلات و نيازمنديهای روانی و رازهای درونی وي، که از قرنها پيش در اثر سنت «قيقه» و «كتمان حقيقت» در «ملاء عام» از گفتن راز نهان هراسان است، ييش از حد معمول نزديك و آشنائشويم. و در «آسيب‌شناسي روانی» ملي خود گامي از مرحله‌ی آرزو و اميد، بسوی واقعيت فرانز نهيم.

در اينجا مقام آن نیست که ما کلیه‌ی نتایج حاصله از مطالعه‌ی اين نامها را ياد آور شويم. اين کار بوقتی يิستر و نگاشت‌دای بسیار مفصل تر از يك مقدمه نيازمند است. در اينجا تنها کافي است خاطر- نشان سازيم که كتاب روح بشر مقبوليت و گيرائي زوز افرون خود را ييش از هر چيز مر هون همين نامها و مشورت جوئي‌ها و مراجعات خصوصي فراوان مردم، بماماست. از سال گذشته بدین طرف كتاب روح بشر،

۱ - برای اطلاع بر بخشی از بهره جویهای ما از نامهای در یافته در شناخت حیات و روانشناși جنسی و استثناء در ایران، رجوع گنید به مقدمه‌ی مابر کتاب؛
- رو بور - جا سون، روانشناسي و دشوارهای تربیتی، ترجمه‌ی منوچهر نیستانی،

در اثر توجه و بهره‌جوئی از نامه‌ها و تماس‌های اختصاصی روانی با مردم، پیوسته بصورت یک بحث تحلیلی و عملی در باره‌ی «روانشناسی ایرانی» رو به رشد و تکوین نهاده است. این نامه‌ها، بدون شک نماینده‌ی تمام واقعیت نیستند. هنوز تفحص و پژوهش بسیار لازم است، تا بتوان مدعی ترسیم منحنی کاملی از دشواریهای روانی و جنسی در ایران گردید. لیکن این نامه‌ها، در هر حال وجود مشکلات، نیازمندیها، ناکامیها و انواع بسیاری از علل آنها را، منعکس می‌سازند. و دستگیر و راهنمای مناسبی برای پژوهش‌های بعدی بشمار می‌روند.

زبان فارسی، در کتاب روح بشر، به یقین،
هنوزمی توانست، روان‌تر، شیوا‌تر، دل‌انگیز‌تر،
استوار‌تر، گویا‌تر و رساتر باشد. لیکن وضع
موجود آن، با همه کم داشتهای بر شمرده، از لحاظ دقیق و ظرافت در بیان
مفهوم‌های روانی و عاطفی ما، با فنی‌ترین و دقیق‌ترین نوشته‌های
مشابه خود، در زبانهای زنده و مترقی جهان، کم‌بیش، برابری می‌کند،
و در شور و گیرائی نشهی ادبی که میراث گرانمایه‌ی شعروشاوری ایران است
در پاره‌ی زیادی از موارد، احیاناً از آنها، پیشتر است.

کسانی‌که در زبان آلمانی، بمجموعه‌ی سخنرانیهای رادیوئی
پرفسور «ویکتور فرانکل» در باره‌ی روانشناسی که در رادیو وین
ایراد شده است^۱، و یا بمجموعه‌ی سخنرانیهای روانشناسی بی‌بی‌سی.^۲

1-V.Frankl : Pathologie Des Zeitgeistes, Wien, 1955

2-The Physical Basis Of Mind Ed By P. Laslett, Oxford,
1950

بوسیله‌ی گروهی از کلرشناسان نامی انگلستان، و یا به انتشارات روانشناسی استیتو د کر « لورنس گولد »^۱ در امریکا، ویژه‌ی پخش در رادیوها و انتشار در روزنامه‌ها و مجلات، و یا آثار دیگری نظری آن‌آشنائی دارند، بر درستی این ادعا، تنها میتوانند صحه بگذارند.

بدین ترتیب رادیو ایران در مورد برنامه‌ی کتاب روح بشر، از هیچیک از بزرگترین رادیوهای جهان، چیزی کم نداشته است. کتاب روح بشر، در عین فشدگی، گویاست، و در عین علمی بودن، روان و گیراست، بطوریکه مباحث آنرا بمتابهی یک رمان شیرین میتوان بدون احساس خستگی و تحمل فشار، بسهولت قرائت کرد. این، گزافه‌گوئی و خودستائی نیست، بلکه واقعیتی است که زرگری خود آگاه با کمال فروتنی ولی با صراحت تمام، در باره‌ی مقدار عیار طلای خویش، بیان میدارد. ذکر این حقیقت، بیشتر برای تنبیه بدینان نسبت بقدرت و دقت تعبیر زبان فارسی است، تا شاید آنان را بر گمارد که در قضاوت عجولانه‌ی خود، در این باره تعجیل نظر بعمل آورند. ضمناً تنها کتاب روح بشر نیست که این توانائی فارسی را ادعا میکند. در ادبیات روانی ما، از جمله اثری نظری دکتر آریان پور-فرویدیسم بالشاراتی به ادبیات و عرفان فارسی - نیز بخوبی مؤید این مدعی است.

اشعاریکه ما معمولاً در آغاز کفتارهای خود نقل
میکنیم، بدون شک خالی از فایده‌ی گوشنوازی،
و لمس ذوق لطیف و فریحه‌ی ادبی شنوندگان
ما نیستند. لیکن این اشعار، تنها بخاطر خوش آیند شنوندگان، و

اشعار فارسی
در گتاب روح بتر

نوازش کوش ، و حس زیبائی پرستی آنان ، انتخاب نمی‌شوند . بلکه از نظر موضوع نیز ، ابیات آغاز هرسخن ، با مطالب مورد بحث درمن ، پیوندی منطقی دارند .

زبان فارسی ، بدون اغراق از نظر شعر ، و مضمون‌های بکر و لطیف شاعرانه ، میراثی گرانها و کهن دارد : یکی از مساعی ما همواره براین مبنول بوده است ، که در ضمن کفتارهای خود ، ارتباطی میان این میراث ادبی سخنوران فارسی زبان ، بانکات برگزیده‌ی علوم روانی و اجتماعی امروز ، برقرار کنیم . زیرا چنین مجاهدتی ، برای پرورش و تکامل یک بینش اصیل روانی در ایران ، ضرورت دارد .

انتخاب بیتی مناسب از اشعار فارسی ، درآشنا ساختن و تقریب‌ذهن شنوونده یا خواننده به پاره‌ای از نکات ، گاه اثری بر جای می‌نهد ، که شاید توضیح کتابی مفصل در آن باره ، بدان رسائی نباشد .

ضمناً این اشعار را ، ماهمواره برای تأیید سخن خود نقل نکرده‌ایم . نقل آنها عموماً برای تحریک کیفیت تداعی ذهن ، و ارائه شاهدی لطیف ، بجهت طرح و توجیه ، و تفسیر بهتر مباحث روانی و اجتماعی کتاب روح بشر بوده است - اعم از آنکه نتیجه‌ی کفتارها ، به رد یا قبول مضمون آن ابیات ، منتهی کردد .

تا کنون نشیده‌ایم که شخصی یا گروهی ، اعم روح سخن از مذهبی یا سیاسی ، خود را ، در اثر مطالب کفتارهای کتاب روح بشر ، روح آزرده و یا حقوق‌جویشن را مورد تجاوز احساس کند . با توجه بشرائط حساس سیاسی ، مذهبی ، طبقاتی و اجتماعی

امروز ما ، نو گفتن و تازه پرداختن ، و با بسیاری از پندارهای پروردشی و اجتماعی پر لغزش و پی دار دیرین ، آنهم نه به شیوه‌ی تزویر و ریا ، بلکه با کمال صراحت ، نبرد کردن ، بدون آنکه دامن جنگی را آتش زدن و کسی را آزردن ، هنری است براستی سهل ممتنع . این کوشش و موقفيت کتاب روح بشر ، هنوز چنانکه باید ، شناخته نشده است . لیکن راز بیشتر در این نهفته است که در طرح گفتارها ، همواره کوشیده‌ایم تا مگر سوگند مقدس بقراطی و آثین باک وحدت جوئی و پیوند پرستی عرفانی را ، راهنمای طریق خویشن سازیم .

کتاب روح بشر ، عادوه بروجود " بینش بقراطی ،
گیرانی ، آموزندگی ،
انگیرندگی و « نگرش عرفانی » ، نفوذ خود را بر عایت نکاتی
دیگر چند ، مدیون بوده است . بعیدی‌ها ،
گفتار باید ، حداقل ، دارای سه خصوصیت زیر باشد -

۱ - گیرندگی

۲ - آموزندگی

۳ - انگیزندگی

توضیح آنکه یک گفتار نباید در عین آموزندگی ، خسته کننده با تحمیل کننده‌ی افکار و عقاید باشد . آنچنان خشک نباشد که شنونده را بیزار کند ، و ویرا از استماع آن منصرف گرداند . بلکه او را باید بخود مشغول و سرگرم سازد . همچنین یک گفتار نباید شنونده را بصورت موجودی منفعل و پذیرای محض پروراند که هر چه را باو تحويل دهنده ، بدون چون و چرا و کور کوراند ، پپزید . بعبارت دیگر یک گفتار در

عین گیرندگی نباید فریبنده باشد . از طرفی دیگر کیانی وجهایت یک کفتار نباید به بهای آموزندگی و پرمایگی آن تمام شود . و صرفاً یک وسیله‌ی وقت‌کشی و تفریح برای شنووندگی ، مبدل کردد . شنووندگی را به تبلی فکری معتمد سازد ، و از استماع سخنان جدیش روی گردان نماید . بلکه همچنان باید اندیشه‌ی شنووندگی را بجولان در آورد . فکر خلاق ویرا برانگیزد ، تا او خود با مایه‌ای که از مطلب گرفته است ، به تأمل و اجتهد شخصی پردازد . کتاب روح بشر ، به شهادت شنووندگان روز افرون خود ، همواره کوشای بوده است ، تا این سه نکته‌ی اساسی را حتی المقدور ، رعایت نماید .

کتاب روح بشر ، بشیوه‌ی «روانشناسی فلسفی»

هدف از عرضه داشت

به بحث درباره‌ی چگونگی خود روح و بقاومندان ،
و از لیت و ابدیت آن ، نمی‌پردازد . اصول روانشناسی امروز را میتوان به «علم مطالعه‌ی محتویات» یا «سودخواندن مندرجات کتاب روح بشر» ، نه بررسی چگونگی خود کتاب ، و موادی که آنرا ، از آن ساخته‌اند ، تعبیر و تشییه کرد . افرادی که باما ، در صحنه‌ی اجتماع روبرو میشوند ، هر یک در عین «وجه مشترک» با یکدیگر ، به مثابه‌ی جهانی مستقل و منفرد ، یا «کتابی سربسته» پیشمار می‌روند . روانشناسی جدید ، این کتاب سربسته‌ی روح پرماجرای آنانرا می‌کشاید ، و بقرائت محتویات فصل‌های آن می‌پردازد ، بدون آنکه توجه خود را چندان زیاد ، متوجه چگونگی خود کتاب گردد .

کتاب روح بشر یک برنامه‌ی روانشناسی ، بمعنی جدید و علمی

کلمه است، که بیشتر، بر اثر مشاهدمی نیاز شدید عمومی، توجه خود را به جنبه‌ی بهداشت روانی و روانشناسی درمانگاهی و بهداشتی مبدول داشته است.

کاه بر ما خورده گرفته‌اند «که شما غالباً دردهارا می‌گوئید، ولی درمان آنها را بیان نمیدارید». درست است که ما عموماً وارد جزئیات درمانی آلام و بیماری‌های روانی نمی‌شویم. ماخوذ نه تنها باین کیفیت آکاهیم، بلکه تبعیت از آنرا حتی وظیفه‌ی خویشتن میدانیم. زیرا اصولاً برای معالجه‌ی بیماری‌ها، و تشخیص قطعی آنها، اعم از اینکه بدنی یا روحی باشند - همواره باید به پزشک یا روان‌پزشک متخصص معالج رجوع کرد. ذکر جزئیات درمانی بیماری‌ها، در رادیو وغیرآن، بسهولت ممکن است عواقب وخیمی را در بر داشته باشد، و عیناً نظری آنست که کسی کارد جراحی را بدست شخص غیر متخصص بسپارد، و تنها با تکاء یادآوری نکاتی ضروری، باو اجازه‌ی جراحی قلب و چشم دهد. هیچ گفتار پزشکی یا روان‌پزشکی، هر اندازه هم که آموزنده و دقیق باشد، نمیتواند فرد غیر متخصص را از رجوع به کارشناس و درخواست راهنمائی از وی، بی نیاز گردداند.

گفتار رادیوئی برنامه‌ای چون «کتاب روح بشر» باید در درجه‌ی اول جنبه‌ی ارشادی، اخطاری و بهداشتی یعنی پیشگیری داشته باشد، نه جنبه‌ی درمانی. بیماریها و آلام، اگرچه دارای یک مشخصات کلی هستند، لیکن درجهات شدت و ضعف، و سایر شرایط و خصوصیات...، در افراد مختلف، ممکن است کاملاً متفاوت باشد.

از آینرو، اد پشت رادیو، و یا بوسیله‌ی انتشار یک کتاب، هیچگاه نمیتوان به تجویز دارو و سایر دستورهای اختصاصی پرداخت. برای معالجه، روانکاوی، و راهنمائی، هر بیمار باید تحت معاينه و مصاحبه دقیق و حضوری پزشک، روانپزشک، روانکلو، و یاروانشناس مشاور، قرار گیرد.

لیکن ما، در توصیف آلام روحی همواره کوشیده‌ایم، تا منشاء و سبب پیدایش آنها را، عموماً خاطر نشان سازیم. زیرا دانستن منشأ و سبب پیدایش یک بیماری لازمه‌ی مبارزه با آن، و جلوگیری از ابتلای بدن است. و اصولاً تشخیص منشأ و سبب بیماری، خود نیمی از درمان است.

بیمار را نخست باید، نسبت به بیماری خودش آگاه ساخت، و شوق بسلامترا در وی برانگیخت، و راههای درمان را بد وی نشان داد، آنگاه دیگر وظیفه‌ی خود بیمار و نزدیکان او، در درجه‌ی اول مراجمه به افراد کارشناس و معالج است. فرد سالم را نیز باید از علل و اسباب ابتلای به بیماریها، و چگونگی و مبارزه و علاج قبل از وقوع آنها آگاه گردانید تا وی بخاطر حفظ سلامت و بهداشت خویش، حتی المقدور از آنها دوری گزیند، و هنگام بر خورد با آنها، برای نبرد آماده و مجهز باشد. بدین ترتیب وظیفه‌ی ما در درجه‌ی اول اخطار و پیشگیری است، نه بحث در جزئیات اصول تداوی و درمان.

مدت چاپ کتاب روح بشر، ده حدود چهارماه
بطول انجامیده است. وقت در امر چاپ و

تصحیح آن ، به اغراق به بهای تمام موقع آزادی و استراحت ایام تابستان نویسنده تمام شده است ..

کتاب روح بشر اینک بصورت یک سمعونی زیبا از حروف و طرح‌بندی‌های مختلف در آمده است که در حد خود ، در مطبوعات فارسی ، کم نظری است .

کتاب روح بشر زیبائی خود را مدیون چندین همکاری صمیمانه با نویسنده است که جای آن دارد از هر یک جدا کانه یاد آوری و سپاسگزاری شود .

دوست ارجمند ما ، آقای احمد عطائی ، مدیر مؤسسه مطبوعاتی عطائی از بذل هیچگونه دقت و صرف هزینه‌ای برای کتاب روح بشر ، بخاطر جلب رضایت نویسنده دریغ نکرده‌اند . کتاب روح بشر زیبائی چاپ خود را ، مدیون دقت آقای عباس زندیه مدپیر چاپخانه زهره است . در اینجا همچنین شایسته است که از خدمات طاقت‌فرسای آقای محمدحسین چلنگری که چیدن حروف کتاب و پاسخگوئی به سلیقه‌ی دشوار نویسنده و تغییرات فراوان حروف را در حین غلط‌کری‌ها ، همواره باکشاده روئی و شکیبائی در خور تحسین تحمل کرده‌اند ، سپاسگزاری شود .

زیبائی حروف لاتین کتاب را ما مدیون همکاری پر لطف دوست

با وجود نیاز شخصی ، استفاده‌ی از آنها را از ما درین نداشته‌اند . کتاب روح بشر بدون مساعدت این همکاران ، نمی‌توانست بدین صورت ، در دست خوانندگان خود قرار گیرد .

پایان مقدمه‌ی چاپ اول : تهران ، .. دادماه ۱۳۳۹

محمد حسن — نامه لدین صاحب‌المرمانی

بخش نخست:
گفتار ها:

۱

تو خود بخشی از سرنوشت خویشتنی ! . . .

مطلوبات مردی به مردی شنو ،
نه از سلطی ، از سهروردی شنو
مرا شیخ داداگه ، مرشد شهاب ،
دو اندرز فرمود بر روی آب :
بنکی آنکه در نفس خود بین مباش ،
دگر آنکه در خلق بدین مباش !

شیخ شهاب الدین سهروردی ، مراد و مرشد سعدی ، به وی اندرز
می‌سند که نسبت به خویش «خود بین» و «خود نگر» نبوده ، و نسبت به
خلق «بد بین» نباشد . سعدی نیز آنرا ، با وفاداری کلمل به امامت و ذکر
ماخوذ ، بشیوه‌ی دلپذیر خویش ، برای ما باز کو می‌کند ، و ما نیز آنرا
بفرزندان خود توصیه می‌کنیم .

این ، شیوه‌ی کلیه‌ی اخلاقیون است که بهروزی بشر و سعادت و شادکامی وی را ، هدف نهانی از «تکاپوی ارشادی» خود میدانند . اگر کلیه‌ی تعلیمات اخلاقی را بخواهیم از نظر نوع دستور و فرمان ، تحت جدولی دسته‌بندی کنیم ، همه را میتوان در زیر دوستون «مکن‌ها!» و «بکن‌ها!» فرارداد . بعبارت دیگر دستورهای اخلاقی ، بطور خلاصه ، با مربوط به «خودداری» و اجتناب از یک سلسله از امور است ، و یا مربوط به «انجام» پاره‌ای از امور .

موجودی که فرض شود پند پذیر است ، میتواند بطور دلخواه از انجام پاره‌ای از امور خود داری کند و به‌اجرای یک سلسله از امور دیگر پردازد ، چنین موجودی باید ضرورتاً و منطقاً «آزاد» تصور شده باشد . والا به موجودی «مجبور» و مفهور که از خود اراده و اختیاری ندارد ، پند دادن ، بیهوده و عبث است .

- اینک آیا انسان واقعاً «مختار» است یا «مجبور» ؟ با طرح این سؤال ، در حقیقت ما به سوی یکی از حساس‌ترین و دشوارترین ؛ و نسبهٔ کهن‌سال‌ترین مسائل فلسفی و اخلاقی ، دست دراز کردی‌ایم . پاسخ نظری و نهائی باین سؤال چیست ، و چه میتواند باشد ، و یا اینکه اصولاً پاسخی بدان میتوان دادیا نه ، موضوعی است که از حوصله‌ی بحث کنونی ما خارج است . لیکن از لحاظ عملی ، با توجه به شیوه‌ی رفتار بسیاری از اصناف کاردان و کارشناس بشری ، میتوان گفت که بشر ، تا حدود نسبهٔ زیادی ، «آزاد» و در نتیجه «مسئول» تصور شده است .

صرف نظر از اکثر حقوق‌دانان که بزهکاران را عموماً مسئول

• اعمال خلاف قانون خویش میدانند ، روان شناسان و روان پزشکان نیز که در بسیاری از موارد ، در تعديل نظر حقوق دانان و کیفرشناسان میکوشند ، خود بطور کلی و نسبی ، انسان را مختار و آزاد می‌پنداشند . و از همین رو نیز نکاتی را بوى تکلیف میکنند که وى باید آنها را بخاطر بهروزی خویش فراگیرد .

روانشناسان و روان پزشکان ، همه معتقدند که شادکامی، همنروی است آموختنی . برای شادکام شدن ، باید نکاتی را فراگرفت و آنها را بکار بست . « دستور شادکامی » نیز شامل یک سلسله از کارهائی است که باید انجام داده شود ، و نیز شامل یک سلسله از اموری است که باید از انجام آنها اجتناب شود .

بدیهی است که این امر ، زمانی بحقیقت می‌پیوندد که انسان خود ، حاکم و فرمانفرمای « سرنوشت خویشن » باشد . ولی آیا واقعاً انسان خود حاکم بر سرنوشت خویشن است ؟

اجازه دهید بدون تأمل پاسخ دهیم ، آری؛ انسان خود « بخشی » از سرنوشت خویشن است . ولی این « بخش » و پاره‌ای که سهم انسان در ثبیت و طرح سرنوشت اوست ، عملاً بحدی وسیع و مهم است که بد جرأت میتوان اظهار داشت : قسمت اعظم از موقفيتهای علوم اجتماعی و روانی و روان پزشکی ، در تحقق « بهروزی » و « بهزیستی » انسان ، و ایجاد رفاه اجتماعی برپایه‌ی همین « بخش » ظاهراً ناچیز سهم انسان ، در تسلط بر « سرنوشت » خویشن ، استوار و تأمین شده است .

عواملی که در طرح و استواری « سرنوشت » انسان مؤثراند کدام اند ؟

این عوامل را برای واضح بهتر سهم انسان ، در سرنوشت خویش ، میتوان به سه دسته تقسیم کرد :

۱ - عوامل عمومی

۲ - عوامل خانوادگی

۳ - عوامل شخصی

منظور ما از عوامل عمومی که در تعیین سرنوشت انسان سهیم و مؤثرند ، عواملی است طبیعی مانند آتش فشانیها ، زلزله ها ، طوفان های مهیب ، سیل های خانمان برانداز ، و سایر پدیده های جوی و طبیعی ، و همچنین عوامل اجتماعی مانند جنگها ، انقلابها و امثال آن .

هر چند که عموماً کنترل و پیش گیری اینگونه عوامل فوق العاده نیرومند طبیعی و اجتماعی ، از دست قدرت بشر خارج است ، لیکن با وجود این ، علی رغم بدینان بقدرت اندیشه و اراده بشری ، پیشرفت تاریخ علوم و مدنیت بشر بخوبی نشان داده است که بشر در تلاش جانکاه خود ، در نبرد با طبیعت ، همواره در طریق تسخیر آن ، کامی فراتر نهاده و به «پیش گیریها» و «پیش گوئیها» وایجاد دکر گونکی هائی بسود خود ، بموفقیت هائی روز افزون ، نائل آمده است .

در مورد عوامل خانوادگی ، باید یاد آور شد که چون طبعاً «خانواده» ای که کانون تولد و زایش هاست ، قبل از ما تشکیل شده است ، وضمناً نیز خانواده و نوع آن ، در تربیت بدنی و روانی و رشد شخصیت ما مؤثر است ، اذ این را پیش از آنکه ما بمرحله «آسمانی و شعور» و بکار انداختن نیروی اراده خویش ، برای «شادکامی» واقعی خود برسمی ، خانواده می‌باشد ، خواه و تاخواه ، در تعیین سرنوشت ما و ساختمان

زوحی و نوع «جهان بینی» و طرز تفکرما ، بی نفوذ نبوده است . درست است که عموماً افراد دیگر قادر نیستند در نوع خانواده‌ی خود و سازمان آن ، که تشکیل آن مربوط بزمان گذشته است ، دخل تصریفی بکنند - یعنی بعبارت دیگر ما را در انتخاب پدر و مادر خود اختیاری نیست - لیکن با این وصف ، این دشواری و اضطرار برای انسانیت و بشریت بطور کلی نیست ، و تا حدودی میتوان آنرا در مورد نسل‌های آینده تعديل کرد . بدین معنی که نسل کنونی ، اگر پیش بینی‌های لازم را بعمل آورد - و در هنگام تشکیل خانواده و انتخاب همسر - سهم و حق نسل آینده را که از ثمرات و فرآورده‌های زناشوئی‌های کنونی خواهد بود ، پیشاپیش با دقت در نظر گیرد ، بیقین از بسیاری از ریجها و نا بسامانیها نسل‌های آینده ، کاسته خواهد شد .

پس از بحث درباره‌ی عوامل عمومی و خانوادگی نوبت پرداختن به عوامل شخصی فرا میرسد . عوامل شخصی که در تعیین سرنوشت و نوع تفکر و شادکامی یا ناکامی افراد مؤثرند ، قسمتی بشمار میروند که روایان شناسان همواره در مورد افراد ، از هر عامل دیگر ، بیشتر روی آنها و تغییر آنها بنحو مطلوب ، تکیه میکنند .

افراد در برابر عوامل عمومی و خانوادگی که وجود و نوع نفوذ آنها تا حدودی خارج از عرصه‌ی قدرت ماست ، در سرنوشت و شادکامی یا ناکامی خویش ، ضمناً سهم بسزائی را دارا هستند . میدان فعالیت و جولانگاه قدرت شخصی و نفوذ بشر را می‌توان ، با اختیار یک مسافر کشته ، تشبیه کرد . مسافر کشته معمولاً کمتر قدرتی در تغییر جهت حرکت کشته از خود دارد . کشته بهر سو که رانده شود ، بسوی شمال یا جنوب ،

مسافران را با خود میکشد و میرد . لیکن یک فرد مسافر ممکن است در قسمت پائین کشته نزدیک موتور آن برود ، بیشتر تحت تأثیر حرکات شدید کشته و صدای ناهنجار ماشین آن قرار گیرد ، یا بر عکس برعشهی کشته و بهترین و آرامترین بخش آن رفته در آن اقامت ورزد .

ما ، در خیلی از موارد - بدون آنکه «عوامل عمومی» یا «خانوادگی» مسئول باشند - ممکن است ، نادانسته ، تیشه بر ریشهی خودزنیم ، و بکفتهی خداوند بستان در شعر الهام بخش سعدی ، بر سر شاخ نشسته و با سهل انگاری نسبت به فرجام کار ، شاخ مرآ از بن با تیشه بر کنیم .

ما در برابر «استعدادها» و رسانی های خود ، به یقین دارای «ناسانیها» و «محدودیتها» نی هستیم . عدم توجه به ناسانیها و محدودیتها خود ، چه بسا که بزیان ما تمام می شود ، و موجبات اتلاف وقت ، و صرف نیرو و انرژی را در جهت های بیهوده ، فراهم می آورد .

وظیفهی ماست که «استعدادها» ی خود را بشناسیم ، تا از آنها بهتر بهره ور کردیم . «نقایص» خود را کشف کنیم و حتی المقدور به «جبران» آنها همت کماریم و سرانجام در برابر «توافقیها» ی خویش ، به محدودیتها و «ناتوانیها» ی خود ، آگاه گردیم ، تایهوده وقت و نیروی خویش را به هدر ندهیم . و آن دورا برای پرورش استعدادات خویش ، ذخیره نگاه داریم . این است مفهوم جدید «سرهم خلاق بشر» درسنوشت خویش ، و این همان چیزی است که روان شناسی و بهداشت روانی آنرا بما تعلیم میدهد .

خلاصه :

«مکن‌ها!» و «بکن‌ها»، اخلاقی حاکی از آنست که انسان «آزاد»، تصور شده است. عواملی را که در طرح سرنوشت انسان و تعیین حدود آزادی وی مؤثرند، میتوان به دسته‌ی عمومی - مانند زلزله‌ها و جنگها - و خانوادگی، و شخصی تقسیم کرد. کنترل عوامل عمومی، اگر چه معمولاً از دست «افراد» خارج است، لیکن «بشریت» در نبرد خود با آنها، پیوسته به «پیروزیهای روز افزونی نائل آمده است. در مورد خانواده‌نیز، اگر چه ما را در انتخاب پدران و مادرانمان دیگر اختیاری نست، لیکن در باره‌ی آینده‌گان آنرا نیز می‌توان رعایت کرد. آزادی...» ممکن است به آزادی نسبی یک مسافر کشته، تشبيه کرد که در تکapo در درون کشتی آزاد، و در پیروی از حرکت نوسانی و انتقالی آن، مجبور است. با شناخت «نارسانیهای خود»، انسان می‌تواند از ائتلاف وقت و نیروی بیهوده صرفه‌جوئی کند، و آنها را در راه جبران تقایص و کشف استعدادها، و شادکامی خویش بکار اندازد.

۲

هو اطف هم ذحمت ما میدارند ...

به مجنون گفت روزی عیجهولی .
که پیدا کن به از لیلی نکولی -
که لیلی گرچه در چشم تو حوریت ،
بهر عضوی ز اعضا یش قصوریت !
ز حرف عیجهو مجنون برآشت ،
در آن آشفتگی خندان شد و گفت -:
« اگر در دیده‌ی مجنون نشینی ،
بغیر از خوبی لیلی نبینی ! »

خوشبختانه بسیاری از اصطلاحاتی که در روانشناسی بکار می‌رود ،
از زبان عادی مردم و شعر و ادب گرفته شده است . و چندان نا مأنوس
و بیگانه نبوده در بادی امر ، احتیاج زیادی به تعریف و توجیه ندارد .
مثل هنگامیکه سخن از خوابیدن یا رؤیا بمبیان می‌آید ، همه کس کم
و بیش میداند ، منظور از خوابیدن چیست و خود نیز باحتمال قوی در

حال خواب شاهد رؤیاهای گوناگونی، اعم از طلائی و شیرین، نامطبوع و دهشتناک، بوده است.

نمونه‌ی یکی دیگر از اینگونه کلمات مأنوس و متداول در زبان عادی وزبان خاص روانشناسی، واژه‌ی «عاطفه» و «احساسات» است.

غالباً مردم بدون توجه به تعریف و مفهوم خاص این کلمات در روانشناسی، آنها را در مکالمات و محاورات روزمره‌ی خود بکار می‌برند. «عاطفه» در اصطلاح عامه بیشتر متراffد با وفاداری و محبت و رحمت است، و فرد «بی عاطفه» در زبان معمولی، بیشتر بکسی که قادر رحمت و همروت و وفا و حق شناسی است، کفته می‌شود. «احساسات» نیز، اگر بصورت جمع استعمال شود، معمولاً در زبان عادی متراffد با «عاطفه» بکار می‌رود. اینک بدون اینکه در اینجا مجبور شویم به تعریف عاطفه از نظر روانشناسی پردازیم، تنها کافی است یادآور شویم که در اصطلاح روانشناسی، عاطفه دارای معنی وسیعتری از عاطفه در زبان معمولی است. در روانشناسی نه تنها به «عشق» و محبت، عاطفه می‌نامند، بلکه به کین و خشم و نفرت و ترس و اندوه و شادی و نظیر آن نیز عاطفه کفته می‌شود.

عواطف گاه جنبه‌ی حاد و شدید دارند، مانند ترس‌های ناگهانی، و گاه جنبه‌ی مزمن و رقیق دارند، مانند عشق و محبت خانوادگی. همچنین در برابر عواطف رقیق و شدید، گاه سخن از «عواطف عالیه» و احساسات بلند و ارجمند، بمیان می‌آید که بیشتر مربوط به عواطف مذهبی و اخلاقی، و درک زیبائی و هنر است.

عواطف چاشنی زندگی و نیروهای محرک فعالیت‌های روانی بشمار می‌روند. اگر فرمان عاطفه‌ی مهر و محبت نبود، کمتر مادری شبا را در جوار گاهواره‌ی فرزند، تا صبح بیدار می‌نشست. و یا کمتر قهرمانی برای سرافرازی و نجات ملت خویش بقدا کاری و جانبازی مبادرت می‌ورزید. نیروی شدید و عظیم عواطف است که کاشفین بزرگ را بقعر اقیانوسها و فراز آسمانها می‌کشانند. انسان دوستان بزرگ و منجیان فنا‌پذیر بشریت، همه نیروی استقامت و بردباری و فداکاری خویش را مدبیون نیروی شکرف «**حیات عاطفی**» و احساسات ارجمند خویشتنند، آری، «بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد!»

اگر روزی کسی عواطفش از کار بایستد و یا سلامت و تعادل آنها دچار اختلال شود، چنین کسی از نظر روانی «بیمار» خواهد شد.

سخن از «**تعادل و اختلال عواطف**» بیان‌آمد. عواطف با تمام فوائد و لزوم خود اگر از قاعده‌ی طلائی «**حد وسط**» ارسوطی خارج شوند، و اعتدال خود را از دست داده بطرف قطب «افرات» و «تفریط» متمايل گردند، سخت خطرناک و زیان‌بخش خواهند بود.

عواطف، اگر درست تربیت نشوند و یا بعلی تعادل خود را از دست بدھند، ولجام کسیخته در صحنه‌ی حیات روانی ما به یکه تازی پردازند، بسهولت و شدت میتوانند، موجبات مزاحمت ما و اطرافیان و معاشران ما را فراهم آورند. در زبان متداول ما، از اینکونه قربانیان «**عواطف وحشی**» و عنان کسیخته، به نام تابع و بندی و «**بردهی احساسات شخصی**» باد میشود.

«**کف نفس**» یا با صطلاح امروزی ، «**خویشتن داری**» و «**کنترل عواطف**» ، همواره از قدیم یکی از ملکات و فضائل اخلاقی ، بشمار میرفته است . رام و اهلی ساختن عواطفی که مانند ددان وحشی هستند ، برد باری و **گظم غیض** و ترکیدی نفس از حب و بغض ، و تعصبهای بیجا ، و تمرین مدارا و سهل گیری نسبت به پیروان عقاید دیگر ، پیوسته از بزرگرین اصول عملی و خط مشی زندگی صوفیان باصفا بوده است . در روانشناسی امروز در مبحث عواطف ، در برابر جنبه‌های مثبت و مفید آنها ، از جنبه‌ی بیماری آسا و زیان بخش آنها نیز تحت عنوان مزاجمت یا «**تصدیق عواطف**» نیز یاد می‌شود .

وجود حب و بغض ، بخوبی میتواند ما را از درک حقیقت غافل کرداشد . مشهور است که بچه‌ی نوزاد سوست ، از دیوار بالا میرفت مادرش می‌گفت : « عزیزم مواظب باش نیقی دست و پای بلوریت بشکند ! ». از قدیم مشهور بوده است که : « **عشق انسان را کور می‌کند** » - نفرت و کینه نیز همین خصوصیت را دارد است ، نهایت **عشق مفرط** کسی مانع از دیدن معايب اوست و کینه و نفرت بشخصی مانع از دیدن محاسن اوست . سلط و حکومت عواطف وحشی بر ما غالباً موجب می‌شود که مادوچار «**تصدیق‌های بلا تصویر**» و «**پیش‌داوری‌ها** » ، عوابع محکوم کننده و بلا تأمل و داوری‌های عجولاند و غیر مطابق با واقعیت ، گردیم . غالباً عقاید و افکار مردم آغشته و توأم با عواطف و تعصب است . بحث در سر موضوعاتی که توأم با عواطف است ، عموماً بی‌نتیجه می‌ماند ، و یا موجبات جنگ و نزاع و تفرقه و دشمنی را فراهم می‌آورد .

برای نمونه، از بحث‌های اخیری که سخت در پرتو «عواطف متضاد» و تصدیع زیان بخش آنها، در محافل مختلف کشور ما، جریان پیدا کرده است، میتوان بحث در باره‌ی «تغییر خط فارسی» را شاهد مثال آورد. کمتر کسی است که در این بحث شرکت جسته باشد و گفتو و استدلالش دستخوش «تصدیع عواطف» واقع نکرده باشد.

در یک هفته پیش، در مخلفی دوستانه، مشکل از جمعی از افراد تحصیل کرده، شخصی مسئله‌ی تغییر خط فارسی را بیان کشیده اظهار داشت: «واقعاً کسانی که در مورد تغییر خط اصرار میورزند، دانسته یا ندانسته مرتب خیانت میشوند». در این هنگام شخص دیگری باشد سخن او را قطع کرده اظهار داشت، «از شما شایسته نیست اینکونه نسبت بیک خط معیوب که موجب عقب افتادگی و کندی پیشرفت تحصیلی نوباوگان مامیگردد، تعصب بی مورد بورزید!».

نفر دوم بگمان خود خالی از تعصب و بعض سخن میگفت. لیکن استعمال صفت «معیوب» و نسبت آن بخط فارسی، خود عکس ادعای ویراثابت میگرد. زیرا در نظر روانشناس، بمحض آنکه کسی نسبت‌های چنین به چیزی بدهد، عمل وی حاکی از آنست که منطق او دستخوش تصدیع عاطفه‌ی بعض قرار گرفته است، و بحث او با اینصورت کمتر ممکن است به نتیجه‌ی قانع کننده و رضایت بخشی برسد.

«فرانسیس بیکن»، فیلسوف نامدار انگلستان که از پیش آهنگان شیوه‌ی فکر فلسفی نو است، از تصدیقهای بلا تصور، و نا آزموده‌ای که ساخته‌ی دست قرنهای گذشته است، و تنها دهانه تقلید

و اعتیاد، و آلودگی با عواطف مهر و کین، در مغزهای ما جا گرفته است، بنام «بتهای بازاری و نهنی» نام میرد، و میگوید یک فیلسوف منطقی وظیفه دارد این بتها را بشکند. «بازگشت به مرد» و رهانی و گریز از چنگ «عواطف مزاحم» همواره سعی و کوشش اندیشمندان بشر بوده است. «سوگند بقراطی» که سوگند مقدس پزشکان روان پزشکان است، بر اساس عدم تمکین از عواطف، و عدم رعایت حب و بعض در انجام وظیفه، نسبت به بیمار است. سلطه‌ی شدید عواطف و احساسات بر افکار و عقاید، یکی از خصایص روحی ماست. واژ این رو نیز «تصدیع عواطف» در طرح افکار و کفتگوها، از مشکلات مهم روانی و اجتماعی ما در کلیه‌ی مراحل و محاذل بحث و انتقاد است.

عواقب و خیم «تصدیع عواطف» در بسیاری از شئون و موارد زندگی ماحکم‌فرمایی است، و «بهداشت روانی» «مانتأمل بیشتری را در مبارزه‌ی با این «آزار روحی» باشوقی هرچه تمام‌تر اقتضا میکند. اگر ما از دخالت شدید عواطف خود در بحثها و کفتگوها بکاهیم، از بسیاری از اختلافها و خصومتها بیجا، خود به خود، کاسته خواهد شد. چه تزاعهای بیمورد که میان زن و شوهر، عروس و مادر شوهر، و نظایر آنها بوقوع می‌پیوندند، تنها برای آنکه اختیار حب و بعض و عواطف تند خویش را در دست ندارند، و نمی‌توانند بدون غرض و باتفاق و منطق سليم به حل مشکلات مبادرت ورزند. آری:

بر ملک کائنات سلیمان وقتی مسخرم
گردیو نفس یک نفس استی مسخرم

خلاصه :

« عاطفه » در زبان مردم بیشتر متراծ با صفات رحمت و وفاداری و محبت است . در روانشناسی بعضاً این صفات ، مانند کین و نفرت و خشم ، و یا ترس و اندوه و شادی نیز ، عاطفه میگویند . از عواطف لطیف بنام های « عواطف عالیه » و « احساسات ارجمند » یاد میکنند که بیشتر مربوط بدرگ مذهب و اخلاق و زیبائی و هنر است . عواطف ، نیروهای محرک و چاشنی زندگی و کامیابی های بشر بشمار میروند . با وجود لزوم و فایده ، عواطف نیز ممکن است دستخوش اختلال شوند ، و وحشی و عنان کسیخته در صحنه حیات روانی به ترک تازی پردازند . اهلی ساختن « عواطف وحشی » همواره از کوشش های صوفیان بزرگ بوده است . منطق و داوری بسهولت ممکن است دوچار « تصدیع عواطف » افراطی شود . حب و بغض زیاد غالباً « تصدیق های بلا تصور » و سوء تفاهم ها و نزاع های را سبب میگردد . عشق مفرط غالباً مانع از دیدن معایب ، و کینه و نفرت زیاد ، مانع از دیدن محاسن اشخاص میشود . « تصدیع عواطف » آزار روحی است و بهداشت روانی ، مستلزم مبارزه با آن است .

۳

کافر همه را به کیش خود پندارد!

گردون لکری ز عمر فرسوده ملت ،
جویهود اتری ز اشک آسوده مالت ،
دوزخ شروری ز رفع بیوهده مالت ،
فردوس دمی ز وقت آسوده ملت ،

در میان شنوندگان گرامی ما ، شاید کمتر کسی باشد که نام «زان زاک روسو» نویسنده متفکر بزرگ فرانسوی زبان قرن هیجدهم را بکرات نشینیده و راجع به افکار و آثار وی ، مطالبی نخوانده باشد . «زان زاک روسو» صاحب آثار قلمی فراوان است که خوشبختانه مهمترین آنها بزبان فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است . وی در اثر نکاشتن سه کتاب مختلف - فرارداد اجتماعی ، امیل ، هلوئیز جدید -

از پیشاهنگان و سرجنبانان فکری و نظری سه نهضت بزرگ قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی بشمار میرود. کتاب «قرارداد اجتماعی»، انجیل انقلاب کبیر فرانسه بشمار رفته است.

کتاب «امیل»، رمان تربیتی «روسو»، منشور بزرگ نهضت پرورشی کودک شناخته شده و بالاخره رمان «هلوئیز جدید» وی یکی از ارکان اساسی مکتب و «نهضت رمانتیک» در فرانسه محسوب میشود. قلم سحار و دل انگیز ژان ژاک روسو، در پیشرفت سریع و نفوذ برق آسای وی، سهم غیر قابل توصیفی را دارد.

یکی دیگر از آثار بسیار جالب و مورد توجه «روسو»، کتاب «اعترافات» است. ژان ژاک روسو خود در مقدمه‌ی این کتاب، بالعنی بس شیرین و موقر، و با تقریری پرشکوه و بی‌سابقه، بیان میدارد که کتاب اعترافات، در حقیقت «نامه‌ی اعمال» است که او آنرا خود در روز رستاخیز در دست خواهد گرفت و به پیشگاه عدالت ذات کبیریائی برای داوری، تقدیم خواهد داشت!

روسو مدعی است که در اعترافات، او خود را آنطور که بوده است نمایاند. هیچ یک از عیوب خود را نپوشاند و به‌چوجه از شدت قباحت لغزش‌های خود چیزی نکاسته و نیز برخوبیها و محاسن خویش نکته‌ای دور از حقیقت، نیز وده است. کتاب اعترافات بهترین نمونه‌ی تفسیر و مصدق کلاسیک، این بیت است که:

آدمی زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته و شیطان
اعترافات ژان ژاک روسو «روان نما»، و شاهد‌کویائی است از روح

پرالتهاب و پر تضاد بشر؛ و از این لحاظ نیز سندی گرانها برای روان شناسان بشمار می‌رود. یکی از موارد جالبی که ژان ژاک روسو در ترجمه‌ی احوال خود می‌نگارد، و نمونه‌ی زنده‌ای برای بحث امروز ما بشمار می‌رود، این مورد است:

ژان ژاک روسو برای ما شرح میدهد که در آغاز بلوغ نزد خانواده‌ای به خانه شاگردی استخدام می‌شود. در این خانه ضمناً دختر کی نیز بعنوان مستخدمه مشغول خدمت بوده است که «روسو» سخت عاشق وی می‌گردد. ژان ژاک روسو روزی قطعه روبانی را پیدا می‌کند که به خانم صاحبخانه تعلق داشته ولی روسو آنرا برای خود می‌رباید. خانم صاحبخانه بزودی متوجه فقدان روبان خود شده آنرا جستجو می‌کند و ژان ژاک روسو دخترک مستخدمه را مورد سوال و بازخواست قرار میدهد.

ژان ژاک روسو می‌نویسد من این دزدی را به آن دخترک نسبت دادم، در حالیکه او با دیدگانی اشکبار از انجام این کار انکار می‌کرد، من بشدت در تهمت خود اصرار می‌ورزیدم. سرانجام سوء ظن متوجه دخترک شد و بیچاره را از کار بر کنار و از خانه اخراجش کردند. ژان ژاک روسو در توضیح علت ارتکاب این عمل ناجوانمردانه خود مینویسد: گناه و انگیزه‌ی من چیزی جز عشق دیوانه‌وار من بدختر نبود. من هنگامیکه رو در روی او، مورد بازپرسی قرار گرفته بودم، بهیج چیز جز او نمی‌اندیشیدم. چنان محو او شده بودم که همه چیز خود را از آن او و همه کار خویش را کار وی من پنداشتم، بدون آنکه در ارزش و

خوبی و بدی آنها کوچکترین تأملی بکنم. از اینرو بی آنکه ندمای بزشی عمل خود و تبعیجه سخن ناروای خوبش بیندیشم، دزدی خود را باو نسبت دادم.

زان زاک روسو، باصطلاح متداول روانشناسی امروز، از روی شعور و درک آگاه و عمدی، رفتار خود را بدخلترک بینوا نسبت نداده است، بلکه عمل وی در اثر عامل مرموزی کمی کمی نام عشق برآن می‌نهد، بی‌هیچ آگاهی و بدون توجه وی انجام گرفته است.

این داستان تأسف انگیز را که زان زاک روسو از زندگانی خود برای ما شرح میدهد، نباید زیاد نادر و کم نظر پنداشت. ما، همه، کم و بیش گاهگاهی از این لحاظ، زان زاک روسو می‌شویم. نسبت دادن عمل وصفت خویش بدیگری، یا باصطلاح روانشناسان «برون فکنی» و دیدن رفتار و اخلاق خویش در دیگری، یکی از ظاهرات قدیمی و فراوان روح انسانی است که از زمانهای بسیار قدیم شناخته شده بوده است. ضرب المثل قدیمی «کافر همراه بکیش خود پندارد!» تعییر و ترجمانی است از درک همین خصوصیت «نسبت دادن صفات خویش بدیگری».

در اصطلاحات عادی و روزمره هردم نیز بارها کلماتی از این قبیل که همه حاکی از همین معنی است، فراوان شنیده می‌شود: «آدم بد همه را بد، و آدم خوب همه را خوب نصور می‌کند» و یا اینکه: «آدم بد خجال می‌کند، هر چه توی چنته خودش است، توی خرجین دیگری است» ...

کیفیت «برون فکنی»، با نسبت دادن صفات خویش بدیگری،

مخصوصاً از زمان «فروید» بعده ، مورد توجه روانکاران و روانپزشکان و روانشناسان قرار گرفته است . این کیفیت که یکی از اشکال و انواع خاص «دفاع روانی» بشمار می‌رود ، خود جصور تها ، مختلفی در اعمال و آثار بسیاری از افراد بشر جلوه گر است .

«برون فکنی» و نسبت دادن صفات خویش بدیگری ، چنان‌که در مورد زانژاکروسو بنظر شمارید ، بیشتر جنبه‌ی منفی و ناسالم دارد یعنی بیشتر متوجه اسناد صفات‌منفی شخصی نسبت بدیگری است . روانشناسان معتقدند که در بسیاری از موارد ، اشخاص صفاتی را که در خود نمی‌پسندند و از داشتن آنها نفرت دارند ، و مایلند آنها را طرد و محکوم کنند ، غالباً بدون آنکه خود متوجه باشند ، آنها را بدینکران نسبت میدهند ، و از درون ذات خویش به پیرون می‌افکنند . اصطلاح مشهور «پیراهن عثمان قرار دادن و تمام تقصیر و کاسه کوزمرا سر دیگری شکستن» ، اشاره بهمین معنی است که اشخاص چون از کاری شرم دارند ، بوسائل مختلف سبب انجام آنرا چیز دیگری یا کس دیگری معرفی می‌کنند و خویشن را بدین ترتیب تبرئه می‌سازند .

نکته‌ی بسیار مهم در مورد کیفیت برون فکنی و نسبت دادن صفات خویش بدیگری اینستکه آن غالباً بدون آگاهی و در حال ییخودی از خود ، انجام می‌گیرد ، و ما بدون آنکه خود متوجه باشیم بدان مبادرت می‌ورزیم . «برون فکنی» در واقع یک نوع وسیله‌ی دفاع روانی است که موجب تسکین روح در برابر فشار احساس نقص و عیب است . لیکن نمیتواند سبب درمان علت این احساس رنج بخش شود . ما همه

کم و بیش در موارد مختلفی « از مکانیسم برون‌فکنی » یا کیفیت نسبت‌دادن صفات خویشتن بدیگری سود جوئی می‌کنیم ، و چه بسا که در این سود جوئی ظاهراً بنفع خویش ، دوچار لغزش‌هایی بزیان واقعی خود و دیگران می‌گردیم .

هدف علمی « بهداشت روانی » و « روانشناسی بهداشتی » حفظ سلامت روح و پیشگیری از بیماری‌های روانی است . این هدف هیچگاه بدون خود‌شناختی و تشخیص طرز کار سالم و ناسالم دستگاه روانی ما میسر نیست . برون‌فکنی شدید حاکی از اختلال بدنفرجامی در دستگاه روانی ماست ، و بمنزله‌ی اعلام خطری برای سلامت روح ما بشمار می‌رود ، تحلیل اعمال ، افکار و قضاوت‌های شخص ، همواره مارا در تشخیص برون‌فکنی‌های بیمورد ما ، و جلوگیری از عواقب آنها کمک‌خواهد کرد .

خلاصه :

شخص بدون آنکه خود متوجه باشد، گاه رفتار و صفات خویش را بدبیران نسبت میدهد. این کیفیت «برون فکنی» یا «نسبت دادن صفات خویش بدیگری» یکی از انواع «دفاع روانی» است. و افراد غالباً صفاتی را که در خود نمی‌رسندند و از داشتن آنها نفر تدارند و مایلند آنها را طرد کنند، بدبیران نسبت میدهند. «خودنا آگاه» بخاطر سود خود معمولاً صفات خویش را بدبیران نسبت میدهد. لیکن این اسناد همواره بسود افراد تمام نمی‌شود، و چه بساناراحتی‌ها و رسائی‌هایی از پی دارد. زانژاک روسو یکی از موارد «برون فکنی» را در مورد خود، در کتاب اعترافات، شرح میدهد که چگونه ارتکاب بذدی خود را بدخلتی که مورد محبت وی بوده است، ناخواسته و نا آگاهانه، نسبت میدهد. برون فکنی‌های افرادی حاکی از اختلالی در دستگاه روانی است، و باید بدرمان آن پرداخت.

۴

این گودکان که دشوار اند ...

منی بهانه کردم و چندان نگرفتم ،
تا کس نپرسم که هر فخار یعنی

در اغلب از کتابهای تربیتی و روانی و اجتماعی جدید ، بط冷漠
مکرر ، اصطلاحی بچشم میخورد که معنی فارسی آن عبارت از «اطفال»
یا «گودکان دشوار» است .

«کودکان دشوار» در اصطلاح علوم روانی و تربیتی امروز ، بطولد
کلی به اطفالی گفته میشود که عموماً یک معمای یا حداقل یک مشکل تربیتی
برای والدین ، برای اولیاء مدرسه ، برای پلیس و کارگردانان دستگاههای
 قضائی بشمار میروند . *

البته «دشواری» این کودکان دارای مراحل شدت و ضعف فراوان است، واژشیطنت‌ها و شلوغ کردنها و حرف نشنیدن‌های ساده شروع می‌شود، و به انواع بزهکاریها، طفیان علیه قانون، و انجام اعمال شنیع و جنایات، مانند قتل نفس، عمل منافی عفت توأم با قهر و غلبه و نظری آن منتهی می‌گردد. کودکان و افراد دشوار، تنها یک مشکل و معماً تربیتی برای علمای تربیت یا والدین بشمار نمی‌روند، بلکه آنها یک معماً و مسئله‌ی بزرگ اجتماعی محسوب می‌شوند. و هر متفسر اجتماعی می‌تواند بخود حق بدهد که در باره‌ی آنها و علت دشواری رفتار ضد اجتماعی آنان بیندیشد.

کسانی که بدرآ پسندیده‌اند! ندانم زنیکی چه بددیده‌اند!
این نمونه‌ی یکی از هزاران سوالی است که در طی قرون متعددی در برابر مسئله‌ی افراد دشوار، برای مردان اندیشمند بشر به پیش آمده است.

کسانی که بدرآ پسندیده‌اند! ندانم زنیکی چه بددیده‌اند!
در برابر این سوال کهن، اگر شاعر دیرین ما که این بیت از اوست، نمی‌تواند پاسخی فانع‌کننده برای خود بیابد، باو میتوان کاملاً حق داد. زیرا برای پاسخ دادن به سوال شاعر ما، ده‌ها سال پژوهش علمی از جواب مختلف، بوسیله‌ی هزاران مغز اندیشمند و ساعی ضرورت داشته است.

کسانی که بدرآ پسندیده‌اند! ندانم زنیکی چه بددیده‌اند!
- زیرا آنها لذت نیکی واقعی را خود شخصاً چشیده‌اند. زیرا

آنها مفهوم نیکی واقعی را تجربه درک نکرده‌اند. آنها خود نیکی را ندیده‌اند، آنرا در کانون قلب خویش احساس و لمس نکرده‌اند، بلکه آنها تنها وصف آنرا، آنهم با لحنی خشک و خالی از محبت، شنیده‌اند: «شنیدن کی بود مانند دیدن ۹۱»

کودکان و افراد دشوار غالباً کسانی هستند که در کانون خانواده‌ای نابسامان، خانواده‌ای که از فروغ پرتو محبت، گرم و روشن نشده است، پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند. و یا احياناً از کودکی، بنا بر علی، مفهوم واقعی زندگی ثابت خانوادگی را درک نکرده‌اند، و یا حداقل بجای محبت، تنها از ترحم دیگران برخوردار شده‌اند، و در نتیجه رشد عاطفی شخصیت آنها متوقف مانده است. این محرومین لطف‌پرور محبت و مقبولیت، این قربانیان جهل و بی‌مهری خانواده و محیط، ناچار نیاز به خود نمائی و جلب توجه و مقبولیت خودرا از راههای دیگر که بزیان اجتماع است ارضاء می‌کنند. آنان اگر دخترند، چه با که به فحشاء تن در میدهند، و بخاطر اطفاء عطش محبت خویش، بسهولت فربی تملق و زبان بازی مردان هوس‌ران را می‌خورند. و اگر پسرند، با می‌شود که به آسانی به طفیان علیه قانون و اجتماع، قد برافراشته دستهای خودرا ب مجرم و جنایت می‌آلایند و بهر گونه دروغ و تقلب و دزدی و پستی تن در میدهند. آنها غالباً بدین و کینه توز، نسبت به همه کس می‌شوند.

یک زن آلمانی بنام «مارکارت» که سه بار، سه زندا بوسیله‌ی زهر بقتل میرساند و شوهران آنها نیز متهم می‌سازد که وی را حامله

کرده‌اند، با میدآنکه آنانرا بدین وسیله برای خود تهاجم کند، علت ارتکاب خود را به قتل نفس و توسل بدروغ و اتهام در دادگاه چنین شرح میدهد:

«مباردت من به قتل زنهای شوهردار و متهم ساختن شوهران آنها مبتنی بر این فکر بود که هیچکس غم مرا نمی‌خورد، بنا بر این چرا من باید از بدبختی دیگران متأثر شوم؟!».

امروز دیگر تقریباً این اصل، یک امر مسلم بشمار میرود که: هر جا فرد دشواری هست، عموماً در موارد اوخانواده یا زندگانی دشواری هست.

داستان «ارویل» یکی از صدعا نمونه است، از اینکه چگونه یک فرد، بدی را بر نیکی ترجیح میدهد و کودکی فرشته خو، انسانی دشوار و تبهکار می‌گردد.

«ارویل» جوانی دشوار و بزرگ است. پدر «ارویل» ملوانی بوده است که ناجار، باقتضای شغل خود، میباشد بیشتر اوقات را، دور از زن و فرزند خویش، در سفر دریا، بسر برد.

مادر «ارویل» قبل از ازدواج خود، در یک باشگاه شبانه کار میکرده است، و تا مدتی پس از ازدواج نیز همچنان به شغل خویش ادامه میدهد، تا اینکه پسر سوموی، «ارویل» پا به عرصه وجود می‌نهد.

پدر «ارویل» که تنها یکماه و حتی گاه چند ماه یکبار میتواند چند روزی به منزل بیاید، وجود فرزندان خویش را مزاحم احساس میکند که نه مانع از آرامش او و توجه کافی همسرش نسبت بود میشوند. از

اینرو چندان روی خوشی بفرزندان خود نشان نمیدهد.

مادر «ارویل» نیز ابراز علاقه و توجه‌چندانی نسبت بفرزندان خویش مبنول نمیدارد. و بنا به عادت دیرین شب زنده‌داری در باشگاه، روزهارا تا نزدیکی‌های ظهر می‌خوابد و بعد از ظهر هارا نیز بخواندن مجله و شنیدن رادیو می‌گذراند. در نتیجه کودکان، بدون مراقبت و سرپرستی کافی، بحال خود واگذار می‌شوند.

برادران بزرگتر غالباً برادر کوچکتر خود، ارویل، را می‌نند و ویرا به بازی نمی‌گیرند، بطوریکه ارویل بیشتر از اوقات ناچار می‌شود، از خانه فرار کندوتا دیرهنگام شب منزل بازنگردد.

نخستین بروخورد ارویل با مقامات تریستی مسئول، زمانی بود کموی از دبستان گریخت. در این هنگام پدر وی اوراسخت کشک زد. این تنبیه مؤثر واقع نگشت. و ارویل کودکی گریز پایی از مدرسه به بار آمد. وی از ده سالگی با کودکانی ولگرد آشنا شد که او را با خود به «دلهدزدی» می‌بردند. تاجرانی که «تخم مرغ دزده کم کم شتر دزده شد».

ارویل در پانزده سالگی اتوموبیلی را می‌دزد که دختری را بزور با خود بگردش بیرددر. این هنگام از طرف پلیس مورد تعقیب قرار می‌گیرد و بهدار التأدب فرستاده می‌شود. شش هفته پس از خروج از دارالتأدب، دوباره مرتکب جرم جدیدی می‌گردد و مجدداً بهدار التأدب فرستاده می‌شود.

چند سال بعد در نوزده سالگی مرتکب یک جرم جدی می‌شود که ویرا بدھسال زندان محکوم می‌سازد.

«ارویل» تبهکار ناکام و بینوائی است. زندگانی وی خالی از

هر گونه محبت و عشق است. وی موجودی همواره تنها بوده است. هیچگاه از هیچکس، حتی از پدر و مادر و برادران خود، محبت لازم‌ابرای رشد عواطف خویش درک نکرده است، و در نتیجه رشد عاطفی وی متوقف مانده، او احساس دوستی نسبت بهیچکس نمی‌کند. شدیدترین عاطفه‌ی او همان است که آتش هوسها و امیال خودرا فرو نشاند. «ارویل» خود را در جهانی از دشمنان و افرادی کینه‌جو و بد‌اندیش نسبت بخویش، احساس می‌کند. تارهایی که پیوند میان او و اعضای خانواده‌اش را بهم می‌پیوندد، چیزی جر تارهای سست و گستته نیست. «ارویل» هیچگاه از کسی محبت ندیده تا شیوه‌ی محبت بدیگران را آموخته باشد. اینست که وی فردی خود خواه و طاغی و «ضد اجتماعی» بارآمده است.

خانواده ارویل از انجام بزرگترین وظیفه‌ی خود که تربیت و رشد عاطفی فرزند خویشن است - دانسته یا ندانسته - غفلت ورزیده است. اگر بررسی کنیم بسیاری از فرزندان دشوار ما که اینک یا در دارالتأذیبها وزندانها و یا در تیمارستانها بسرمی‌برند، لیز در دامن بی‌مهر خانواده‌ی غافلی، چون خانواده‌ی ارویل، پرورش یافته‌اند، واگر «بدرا پسندیده‌اند» شاید بیشتر از آنرو باشد که نیکی را بتجربه شخصیاً نشناخته‌اند.

خلاصه :

«کودکان دشوار» باطنالی گفته میشود که مشکلی تربیتی برای پدر و مادر، اولیای مدرسه، و مسئله‌ای برای پلیس، و دستگاههای قضائی بشمارمی‌رود. «دشواری» این کودکان، از شیوه‌های ساده شروع می‌شود، و با نوع بزرگاریها، منتهی می‌گردد.

«افراد دشوار» عموماً در خانواده‌ای نابسامان، پا به رسمی وجود نهاده‌اند و در نتیجه، رشد عاطلفی آنها متوقف مانده است. نیاز به خود نمایی و جلب توجه و مقبولیت در کودکان دشوار، چون از راه صحیح ارتقاء نشده ناچار منحرف می‌شود و راهی ضد اجتماعی در پیش می‌گیرد. دختران دشوار بسهولت ممکن است فریب محبت‌های بازاری مردان هوسران را بخورند و به آسانی خود را بیازند. معمولاً هر جا فرد دشواری هست، ده مواردی او، خانواده یازندگانی دشواری هست. «کسانی که بد را پسندیده‌اند»، احياناً بیشتر از آنروزت که «نیکی» و «محبت» را خود شخصاً به تجربه ندیده‌اند. از دیگران لطف و صفاتی ندیده‌اند، تاشیوه‌ی محبت کردن بدیگران را آموخته باشند. و از این‌رو افرادی خودخواه و طاغی و ضد اجتماعی بار آمده‌اند.

۵

کسانی که بد را پسندیده‌اند . . .

جرائم دهد روشنایی به جمع ،
که سوزیش درسته باشد چو شمع ،
عبادت بجز خدمت خلق نیست ،
به تبیح و سجاده و دلّق نیست ،

جرائم و جنایت ، خودکشی ، اعتیاد به قمار و الکل و مواد خطرناک
مخدر ، وبالآخره طلاقهای سریع و فراوان ، اینها همگی مسائلی است که
در علوم اجتماعی دروانی امروز بنام « بیماریهای اجتماعی » خوانده
شده و مورد تحقیق و مطالعه قرار گرفته است .

شباندروز شابد ساعتی نگذرد که در اجتماعات بشری یک جرم بزرگ ،

خبر قتل یا انتشاری را می‌شنویم . شایعه‌ی کلاهبرداری و سرقت‌های بزرگ و کوچک‌تری با دشکوش مامیخورد . سالیانه صدها میلیون ریال بودجه‌ی کشورها، برای تعقیب مجرمین ، بخاطر محکوم ساختن ، و جلوگیری و کیفر آنها مصرف می‌شود . جرم و جنایت، تنها یک مسئله‌ی اجتماعی نیست که اختصاصی یک کشور یا جامعه داشته باشد ، بلکه بیشتر یک مسئله‌ی انسانی است و سراسر کره‌ی زمین ، یکی از بزرگترین مشکلات - حتی برای متقدم - ترین مملک جهان - بشمار می‌رود .

برای مثال تنها در آمریکا - طبق آمار منتشر شده - در هر بیست و پنج دقیقه یک جرم بزرگ اتفاق می‌افتد . در هر بیست و چهار ساعت ، سی قتل نفس ، پنجاه عمل منافق عفت با اعمال قهر و غلبه ، و هفتاد و سی فقره سرقت بزرگ و بالغ بر سه هزار سرت کوچک ، بطور خلاصه بالغ بر یک میلیون و پنجاه هزار جرم جدی در سال ، رخ میدهد .

بودجه‌ای را که کشورهای متعددی امریکا صرف اجرای احکام فانون و جلوگیری از تجاوز و محکومیت بزهکاران و مجرمین می‌کند ، رقم «چهار بیلیون دلار» تشکیل میدهد . از این مقدار تنها «صد میلیون دلار» خرج کنترل مجرمین و جلوگیری از وقوع جرم‌هادر شهر نیویورک می‌گردد . بزهکاران چرا ب مجرم و جنایت دست می‌آلایند ، آیا بزهکاران فطرتاً جانی آفریده شده‌اند ؟ یا آنکه بیمارانی روانی اند و در انرا بتلای یک بیماری روحی مرتکب ب مجرم و جنایت می‌گردند ؟

و بالاخره با بزهکاران چگونه باید رفتار کرد ، و از شیوع و بتلای

به بزهکاری ، بچه نحو باید جلوگیری نمود ؟
اینها سوالاتی است اساسی که پاسخ آنها خارج از حد هریک از
علوم اجتماعی و روانی به تنهاشی است .

امروزه علومی مانند جامعه‌شناسی ، جرم‌شناسی ، مجرم‌شناسی
روانی ، روان‌پزشکی ، «پزشکی روان‌تنی» ، و «بهداشت‌روحی» ، هریک
با «دید» و شیوه‌ی خاصی ، به مسئله‌ی جرم و جناحت و علل ارتکاب به
آنها پرداخته ، هریک جانب مخصوصی از موضوع را مورد مطالعه قرار
داده ، نظریه‌ها و راه حل‌های گوناگونی اظهار داشته‌اند که از جمله سهم
«روان‌شناسی» و «روان‌پزشکی» و «پزشکی روان‌تنی» در این باره
فوق العاده زیاد ، قابل اهمیت است .

اخيراً شنیده شد که کودکی با عصبانیت کتاب خود را بطرف آموزگار
خودش پرت می‌کند . در طی چند روز بعد ، رفتاری مشابه آن نسبت بدیگران
از خود نشان میدهد . سراندک چیزی با کودکان دیگر نزاعش می‌شود و بطرف
آن حمله می‌برد .

کودک از حانواده‌ای تحصیل کرده و با تربیت است . در روابط کودک
با پدر و مادر و سایر برادران و خواهرانش نقش مشاهده نمی‌شود . کودک کثر-
خوی را در اثر توصیه‌ی مدیر دبستان ، ناچار بنزد روان‌پزشک می‌برند .
باراهمانگی روان‌پزشک و چندین معاينه از طرف متخصصین مختلف ، سراجع
منشاً ناراحتی وی نشان داده می‌شود .

توضیح آنکه «نمدهی پاراتیرولید» - یکی از دوغده‌ای که در قسمت
جلوی گردن قرار دارد و با ترشح ماده‌ی خاصی عده دار توازن مقدار کلسیم
در خون است - خوب کار نمی‌کرده است . در نتیجه‌ی اختلال کار دغده‌ی
پاراتیرولید ، مقدار کلسیم خون کودک ، پائین آمده بوده است . تغییر در اندازه‌ی
کلسیم خون نیز ناچار با تغییرات ناگوار شخصیت ، توأم است . بدین ترتیب مشکل

«کژخوگی» و «ناسازگاری» کودک حل میشود که پزشک معالج، مقداری قرض کلسیم برای او تجویز میکند. اندکی نمیکنند که کودک تندخواه متباوز، سلامت نفس از دست رفته را باز پس می‌یابد.

سازگاری فرد در محیط خانواده، مدرسه و اجتماع، و بینش و رفتار او نسبت بدیگران، با اندازه‌ی کمی و زیادی ترشحات غدد درونی او بستگی تردیک دارد. کسانی‌که دچار اختلال پاره‌ای از این غدد میگردند، بسهولت نمیتوانند بازنده‌گی و مردم از در آشتنی در آیند. و غالباً بافرادی حساس، ستیزه‌جو و ناسازگار با مردم و محیط، تبدیل میگردند.

شماره‌ی زیادی از بزهکاران و مرتكبین اعمال خلاف قانون، کسانی هستند که مانند کودک مورد بحث‌ما، تنها با معالجه‌ی بدنی مختصری، قابل بهبودی و اعتمادند. یعنی بسیاری افراد، تنها بر اثریک اختلال جزئی در ترشح یکی از غدد درونی و برهم خوردن توازن شیمیائی بدن خود، «کژخو» و در نتیجه خلاف‌کار و بزهکار میگردند. این افراد را بهیچوجه نمیتوان «جانی بالفطره» و یا ثمره‌ی نطفه‌ی بد دانست. کیفرهای سخت و پرشکنجه، زندان با اعمال شاقه، و نظیر آن، نمیتواند اخلاق این کونه اشخاص را تغییر دهد. این کونه افراد بیمارند و باید آنها را، در ازای کیفرهای شدید، معالجه کرد.

منظور از کیفر و شکنجه وزندان، امروز دیگر انتقام‌جوئی نیست. قسمت اعظم از زندانهای دنیای جدید، همه باید در حکم پرورشگاه‌ها و دارالتریبونهای در آیند که در آنها، با دسته بندی زندانیان و تعیین

نوع و علت اصراف آنها ، به «بازپروری» و تجدید تربیت و معالجه‌ی آنان پردازند .

سازمان بهداشت جهانی ، وابسته به سازمان ملل متحد ، در سال گذشته انجمنی از متخصصین مربوط با مرور جرم شناسی و روانشناسی و روان‌پزشکی جهانی ، برای بررسی در عمل ارتکاب مجرم و روحیات بزهکاران تشکیل داد . از جمله تایمی که از این بررسی حهانی محققین بدست آمد ، یکی این بود که : بنابرشدت و کیفیت نوع جرم و جنایت ، از یک‌سوم تا سه چهارم بزهکاران مجرمین ، کسانی هستند که بنحوی دچار سالت‌های روحی و عصبی می‌باشند . جرم و بزه ایشان نیز عموماً از همین ناراحتی‌های روانی آنان سرچشم می‌گیرد .

جای بسی شادمانی است که این حقایق در محافل قضائی و کیفری و پلیسی کشور ما نیز مورد توجه قرار گرفته است . لایحه‌ی آزادی مشروط مجرمین که اینک از طرف وزارت دادگستری تقدیم مجلس شورای ملی شده است بر اثر توجه آخرین نتایج «کریمی نولزی» یعنی «جرائم‌شناسی» و «روانشناسی افراد بزهکار» تنظیم گردیده است .

تشکیل «انجمن ملی حمایت زندانیان» ، ایرانی نیز بمنزله‌ی یک قدم اساسی دیگر در تحقق آرمان علمی و انسانی بهداشت روانی ، در مورد برادران و خواهران زندانی ماست . باهمکاری و فداکاری اعضا مطلع انجمن حمایت زندانیان و وزارت دادگستری و پلیس و محافل روان‌پزشکی ما ، امید می‌رود که بزودی بسیاری از برادران و خواهران بیمار ما که

در اثر بیماری‌های بدنی و روانی؛ به ناسازگاری و سیزه‌جوانی با مردم، و طغیان علیه نظم و قانون، پرداخته‌اند، سلامت نفس از دست رفته را بازیابند و مجدداً با بهبودی کامل، بحیات شرافتمدانه‌ی خویش ادامه دهند، و بشکرانه‌ی این آزادی و سلامت بازیافته، بعیران گذشته، بخدمت خلق پردازنند.

خلاصه :

جرائم و جنایت، خودکشی، اعتیاد به الکل و مواد خطرناک مخدر و طلاقهای سریع دفراوان، امروز دیگر از ذمراهی «بیماریهای اجتماعی» و در خودپیش‌گیری و درمان بشمار می‌رود. تنها زیان اقتصادی آسیب‌های اجتماعی در جهان به صدها - در امریکا به «چهار بیلیون» - دلار بالغ می‌شود. پژوهش‌های کارشناسان‌سازمان بهداشت جهانی، در سراسر جهان، نشان داده است که: بنا بشدت و چگونگی نوع جنایت، از یک سوم تا سه چهارم بزهکاران دوچار بیماریهای روحی و عصبی هستند و بزره ایشان نیز عموماً از همین کالت آنها ناشی شده است. اختلال در ترشح پارهای از غدد داخلی نیز یکی از علل کژخویی و بزهکاری است. بدیهی است معالجه‌ی این بیماران و پیش‌گیری از ابتلای مردم با ینكونه آلام، بهترین و به صرفه نزدیکترین راه مبارزه با فساد است. لایحه‌ی «آزادی مشروط» و تشکیل «انجمن حمایت زندانیان»، حاکی از آنستکه بینش جدید مبارزه با بزهکاری در محافل قضائی و پلیسی ایران نیز رسوخ کرده است.

۶

برای جنایت نولد یافته ۹۱

آدمی زاده طرفه معجوفی است ،
کر فرشته سرشنده و حیوان —
گز رود سوی این ، شود کم از این ،
ورکند میل آن ، شود به از آن

اگر روانشناسان ، روان پزشکان ، مریبان و کارشناسان بهداشت روانی ، برای جرم شناسی و «روانشناسی جنائی» و پژوهش در بازمی علل ارتکاب جرم و جنایت ، اهمیت خاصی قائل اند ، نه تنها از آنروست که این رشته مربوط به بررسی و جلوگیری از اعمال افليت محدودی ، بنام تبهکدان و مجرمین است ، بلکه همچنان بخاطر اهمیت فراوان آن ، در حل مسائل «دشواریهای تربیتی» بطور کلی است .

در روانشناسی جنائی و مجرم شناسی ، جدیدترین و آشکارترین صورت مسائل تربیتی از قبیل نفوذ «توارث» و سهم «محیط» و «تربیت» و تأثیر «خانواده» در «رشد عاطفی» و شخصیت فرد مجرم ، مورد مطالعه قرار میگیرد . اینها مسائلی است که ماعیناً به پاسخ آنها در «روانشناسی پرورشی» ، و حل دشواریهای تربیتی فرزندان و جوانان خود ، در زندگانی عادی نیز نیازمندیم .

بکی از مشکلات هر دیر ، در تدریس «گلستان» ، بحث درباره‌ی عقیده‌ی «سعده‌ی» - شاعر و مریبی بزرگ ما - در مورد اصلت «تربیت» و «توارث» است . بدین معنی که «سعده‌ی» در یکجا ، روح کودک را چون «لوحی سفید» می‌پندارد که «میتوان هر نقشی اندر روی کشید» و پدر و مادر او بهر مذهب و ملت که باشند - طبق شاهد سعدی ، اگر یهودی ، نصرانی یا زرده‌ستی ، باشند - همان روش فکری و مذهبی آنان ، در لوح نقش پذیر ضمیر کودک ، اثر کرده ، وی طبق تربیت و دلخواه آنان ، پرورش خواهد یافت . سعدی سخن خود را درباره‌ی اهمیت «نقش پذیری» و نفوذ تربیت ، تا بدانجا میرساند که میگوید :

غلط است اینکه مدعی گوید : «خفتمرا خفته کی کند بیدار ؟ »
مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار !
ولی همین سعدی یکباره در جائی دیگر ، مدعی میشود که :

پر تو نیکان نگیرد آنکه بنیادش بد است
تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است
- آیا در پی ریزی اخلاق و «بنیاد شخصیت» افراد ، «محیط» و «تربیت» ، یا «توارث» مؤثر است ؟ بعبارت دیگر آیا خوبی و شخصیت افراد «فطری» است یا «اکتسابی» ؟

اینها مسائلی است بسیار کهن که پیوسته افکار گروهی فراوان از دانشمندان بزرگ را بخود مشغول داشته و نوع پاسخ آنها، بستگی تردیک با عقاید مذهبی، و «بینش سیاسی و فلسفی» جوامع مختلف بشری دارد. برخی «توارث»، و دسته‌ای «محیط و تربیت» را در تشکیل «اخلاق»، و «شخصیت» و «رفتار» شخص، اصیل دانسته‌اند؛ و گروهی محتاط‌تر - چنان‌که سعدی نمونه‌ی بارزآنست - راضی بقبول کامل و مطلق هیچیک از این دونظر نبوده بطور معماً آمیز و پر تناقض، دریکجا توارث، و در جانی دیگر تربیت را اصیل محسوب داشته‌اند.

این حیرت‌زدگی و کیجی در قبول یکی از دونظر که ضمناً «معماً تربیتی گلستان سعدی» را بوجود آورده است - خود حاکی از یک ناخوشنودی و عدم رضایتی است که بشر از قبول صد درصد و بلاشرط یکی از این دو نظر، و نفی و رد دیگری احساس می‌کند. انسان در مورد خود - حداقل در هنگام انجام عمل نیک و سوده - مایل نیست که تنها «نیاکان»، یا «محیط» وی علت اصلی انجام «عمل نیک» شمرده شود. بلکه «حب شخص» خواهان آنست که دیگران خود را و خواست و شخصیت اورا، مهمترین علت انجام اعمال نیک بدانند، نه تنها نیاکان او را. و همچنین هنگام ارتکاب به جرم و جنایت، مردمان باین خوشنود نیستند که تنها اجداد و یا محیط شخص مرتکب و تبهکار را مسئول اعمال او دانسته‌سلب هر گونه مسئولیتی از شخص وی بنمایند.

امروز دیگر نمی‌توان این مسئله را همچنان بصورت قدیمی آن طرح کرد. طبق تحقیقات روانشناسی جدید، هم تربیت، هم محیط، و هم توارث - نه به‌نهائی یکی از آن‌سه - در تشکیل شخصیت و اخلاق و رفتار فرد.

مؤثرند. روان‌شناسی جدید همچنین به عامل دیگری که از آن بنام «عامل مجھول شخصیت» و یا «عامل خود ساز شخصیت» نام برده‌اند، اهمیت فراوان میدهد که در «انسان‌شناسی» قدیم، کمتر بدان توجه شده است.

افراد تنها مخلوطی از تربیت و توارث نیستند، بلکه عامل مجھول و مرموز دیگری که عنصر اساسی «فردیت» و شخصیت آنهاست، گاه میتواند مجرای تربیت و توارث، و اثر محیط را تا حدود نسبه زیادی دلگون سازد، وجودی برخلاف انتظار بوجود آورد.

و این همان عاملی است که در موارد شدید و مثبت آن، از آن بنام «نبوغ» یاد میکنند. نوابغ بزرگ ویکنای بشری، عموماً نبوغ خود را نه از راه توارث و نه از راه تربیت، دریافت داشته و نه وجود آنرا مدیون اثر محیط خود هستند، بلکه آنها آنرا بیش از هر چیز مرهون «شخصیت خود ساز» خویشتن، و سپس محیط و تربیت‌اند.

تایع زیان بخش و عواقب وخیمی را که در اثر طرفداری‌های یک جانبی و متعصباً از اینکی از نظریه‌های «فطری بودن»، یا «استاتی بودن» خوی و «شخصیت» افراد، دامنگیر جامعه‌ی بشری است، نمیتوان ناچیز و یانا دیده گرفت.

در نیمه‌ی دوم قرن گذشته، یک پژوهش ایتالیائی بنام «سزار لمب روزو» C. Lombroso، که مدتی ریاست یک تیمارستان را عهدمدار بود، کتابی منتشر ساخت که فصل جدیدی را در تاریخ « مجرم‌شناسی» آغاز کرد. «سزار لمب روزو» کتاب خود را بنام «انسان تبریکلر» نامید که

منظور از آن «جانی بالفطره» باشد . بنابر عقیده‌ی «لمبروزو» اصولاً یکدسته از افراد بشر ، جانی و تبهکار آفریده می‌شود . طبق توضیحات لمبروزو ، «انسان تبهکار» از نظر شکل و قیافه و اندام ، کاملاً از سایر افراد مردم قابل تمیز و تشخیص است . «انسان تبهکار» لمبروزو ، کلریکاتور و صورت مسخر شده‌ای از انسان معمولی است ، ویشتر به میمون و «میمونهای انسان نما»ی اولیه شباهت دارد .

امروز دریشتر کلریکاتورها ، تصاویر مجلات و توصیفاتی که از انسانهای جنایتکار در داستانها می‌شود ، و همچنین در روی صحنه‌ی تئاتر و پرده‌ی سینما ، انسان تبهکار را غالباً باشکلی مخفوف و غیر طبیعی مجسم می‌سازند . این توصیفات و مجسمات ، بیشتر با صور «لمبروزو» از «انسان تبهکار» مطابقت می‌کند . لیکن ، خوبیختانه یا بدیختانه ، کمتر نماینده‌ی واقعیت است ، و پنداری غلط ویرحمانه را در اذهان مردم نسبت یکدسته از بینوایانی که طبیعت با آنها سر ناسازگاری داشته و آنها را بصورت و اندامی زشت و بدقواره آفریده است ، ایجاد می‌کند . چه بسا صاحبان قیافه و اندامی زشت که ، دارای قلبی آکنده از محبت نوع ، و انسانی ارجمندند . و عکس چه بسا شیک پوشان خوش اندامی که بسان ماری خوش خطوط خال ، و یا کرکی در لباس میش ، درونی سیاه و خطرناک دارند !

تبهکاری ارتباط چندانی – آنطور که لمبروزو و حواریون او می‌پندارند – بازشتنی چهره و اندام ، با کوتاهی و بلندی دست و پا ، با کوچکی و بزرگی پیشانی ، و پهنی و نازکی بینی ندارد . نه هر کس

که نشست صورت است ، بدسریت است ، و نه هر کس که نیک چهره
است ، خوش طینت !

آری :

تن آدمی شریف است ، بجان آدمیت ،
نه همین لباس زیباست ، نشان آدمیت -
اگر آدمی به چشم استوزبانو گوش بینی ،
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت ؟ !

خلاصه :

بحث درباره‌ی بزرگاری ، در مجرم‌شناسی ، دنباله‌ی بررسی در صورت جدی‌تر و دشواریهای تربیتی ، است . چگونگی پاسخ باین سؤال کمن کده‌آیا تربیت و محیط ، یا «توارث» در بنیاد شخصیت انسان ، امال‌تدارد - ممای تربیتی گلستان - بستگی نزدیک با اتفاقات مذهبی و فلسفی مردم دارد . ضمناً افراد ، کمتر خود‌سندند که سبب اصلی کارهای نیک آنها ، تنها نیاکان یا محیط آنان ، نه خود آنها ، بشمار رود .

در مورد بزرگاران نیز ، مردم نمی‌خواهند فقط اجداد و محیط آنها را مسئول تلقی کنند . در تشکیل خوی و شخصیت ، در واقع ، هم توارث ، هم محیط و هم تربیت و هم «عامل خود ساز شخصیت» که - تجلی عالی آنرا نیوغ می‌نامند . همه باهم دست دوکارند ، نه تنها یکی از آنها . توصیف بیشتر از داستانها ، نمایشنامه‌ها و مجلات از «انسان تبهکار» باشکلی غیر طبیعی و مخوف ، تنها با تصور «لمب روزو» ، از جانی بالفطره سازگار است ، نه با تحقیقات علمی . هر ذشت ، بدسربرت و هرزیبا ، خوش‌طینت نیست .

۷

درجای میهن دل ...

دلی دارم خردبار محبت ،
کزو گرم است بازار محبت ،
بلسی باقلم بر قامت دل ،
ز پود محنت و تار محبت

امروز هر تحصیل کرده ای ، کم و بیش ، معتقد و معترف است که اجتماع ما ، اجتماعی است در حال «تحول» . نشهی تحول سراسر شون زندگی ما را فرا گرفته است . ما دستخوش تغییر و تحول از مرحله ای به مرحله ای دیگر هستیم . ممکن است برخی بدین باشند ، و «تحول» کنونی ما را «تکامل» ندانند ، و آنرا بسود ما نشمارند . ما را با آنها بحثی نیست . زیرا هر «تحولی» ضرورة «تکامل» و بیبودی نیست .

لیکن چه بدین و چه خوش بین باشیم ، «تحول» و تغییر و دگر کونی کنونی اجتماع مارا نمی توان انکار کرد .

در گیر و دار این تحول ، مریان ، روانشناسان و جامعه شناسان ، مسئولیت بزرگی را عهدمدارند . دشواری بزرگ ما ' در دوران تحول و برخورد با تمدن و علوم جدید ، تنها این نیست که مردم را ارشاد کنیم ، واذهان عموم را برای قبول و استفاده از مزایای مدنیت جدید ، آماده سازیم ، و در برآوردن و ارضاء نیازمندیهای تربیتی ، روحی و اجتماعی و اقتصادی صحیح و مشروع افرادی که بیدار شده‌اند ، بکوشیم . بلکه وظیفه‌ی ارشادی ما همچنان شامل راهنمائی کسانی می‌شود که در طریق استفاده از مزایای تمدن جدید ، «افراط» می‌کنند . بعبارت دیگر در عصر تحول ، در برابر تسریع تکاپوی کند روان ، ما همچنان موظفیم که تندروان را نیز از شتاب افراطی خود بازداریم ، و آنان را نسبت بزیان شتاب خویش آگاهی دهیم .

دقیقت شود که سخن ما متوجه «زبانهای افراطی» در استفاده از «مزایای تمدن جدید» است . ما مخصوصاً روی واژه‌ی «مزایا» تکیه می‌کنیم . والا تمدن جدید دارای معايب و مفاسدی نیز هست . زبانهای افراط در صرف مشروبات الکلی ، شب زندگانیها ، رقص‌ها و ورزش‌های زیان بخش و وحشیانه کم‌غالباً از آنها انتقاد می‌شود ، مورد بحث مانیست . بلکه ما راجع به زیان افراط در چیزهایی در اینجا ، سخن می‌گوئیم که ظاهرآ جزء جنبه‌های مثبت و پسندیده و از فضائل مدنیت جدید بشمار می‌روند ، مانند تحقیق زبانهای خارجه ، آموزش و پرورش‌های نمونه و شبانهروزی و نظری آن . . .

یکی از تایج بسیار مهم و اساسی تحقیقات روانشناسی جدید ، کشف اهمیت حیات عاطفی ورشد و پرورش خاص آن ، برای سلامت مزاج وروح افراد است . برای آنکه انسان متعادل و سعادتمندی تربیت کنیم، شیوه‌ی آموزش وپرورش ما ، نه تنها باید رعایت پرورش بدنی وقوای فکری افراد را بنماید ، بلکه همچنان باید پرورش عاطفی کودکان را در سر لوحه‌ی برنامه‌ی خود قرار دهد .

بسیاری از خانواده‌های متعدد امروز ما ، برای آنکه فرزندان خود را - به خیال خویش - به بهترین نحوی تربیت کنند ، بطوریکه مثلاً آنها از کودکی یکی دو زبان خارجی را فراگیرند ، و حد اعلای نظم و تربیت ، و رعایت اصول ادب و معاشرت و درستی و پاکدامنی را یاموزند ، آنها را از کودکی ، یا به خارج از کشور و یا در داخل کشور ، به مدارس شبانه‌روزی می‌فرستند . متأسفانه تحقیقات روان‌شناسی و درمانگاهی در این مورد ، یعنی در مورد کودکان دور از کانون خانواده ، نتایج تلخی را نشان داده است .

مدارس شبانه‌روزی و مؤسسات تربیتی مشابه آنها ممکن است ، موقتاً کودکان منظم و مؤدبی را مانند ماشین‌ها و مغز‌های الکتریکی پرورانند . لیکن این گونه مؤسسات ، قادر نیستند ، صد درصد جانشین کانون گرم و پر محبت خانواده شده رشد صحیح و متعادل عاطفی کودکان را نیز عهده دار شوند .

کودکان علاوه بر جربه و انضباط ، و تعلیم و تربیت بدنی و عقلانی ، و فراگرفتن نظم و ادب ، به محبت عمیق و صمیمیت شدید نیازمندند . تجربه نشان داده است که تنها کانونی که قادر است این نیاز روحی و

عاطفی کودکان را ارضاء کند، کانون خانواده و آغوش کرم و روی گشاده و تبسم پر محبت پدر و مادر است و بس.

افلاطون، در کتاب جمهوریت، پیشنهاد می کند: برای آنکه همه برادر وار زندگی کنند و هر نسل، افراد نسل همسال خود را برادران و خواهران خویش تصور کند، و نسل های بزرگتر، نسبت بکوچکتران با دیده‌ی «پدر-فرزندی» یا «مادر - فرزندی» بنگرد، باید کانون خانواده را از هم متلاشی ساخت و فرزندان را به مؤسسات و شیرخوار گاههای عمومی سپرد؛ بطور یکه آنها پدر و مادر خود را نشناشند و تحت نظر مریان متخصص، بزرگ شوند. افلاطون خود بعدها، بر اثر مشاهده مشکلات عملی نظریه خویش، پیشنهاد خود را پس گرفت و در «کتاب قوانین»، دوباره خانواده را بعنوان هسته مرکزی و پروژگاه اساسی جامعه انسانی پذیرفت. لیکن انتقاد کلاسیک، یعنی ایرادی را که از همان زمان قدیم نسبت بنظر افلاطون ابراز شده است، و دانش امروز نیز آنرا صد درصد تأیید می کند، انتقادی است که ما آنرا به مغز روش بین و فرجام اندیش ارسسطو مدیونیم.

ارسطو مسئله‌ی لزوم محبت را در میان می کشد. بعقیده‌ی وی «تبسم‌های حرفه‌ای» و مصلحتی کار کنان شیرخوار گاهها و مدارس شبانه روزی، نمی تواند جای نشین خنده‌های بی شائبه و بی ریای پدر و مادر گردد.

ارسطو همچنان نکته‌ی بسیار جالب دیگری را در حیات انسانی مورد توجه قرار میدهد و آن محدودیت ظرفیت واستعداد محبت عمیق هر فرد است. بعقیده‌ی ارسطو که مورد تأیید روانشناسی امروز نیز قرار

کرفه است ، ظرفیت و استعداد دوست داشتن و محبت در افراد ، متفاوت و عموماً محدود است . یک فرد همواره قادر نیست ، همه کس را بطور مساوی و از اعماق قلب دوست بدارد . ارسسطو قدرت محبتی را که درمیان جمع کثیری تقسیم شود ، به مقداری عیل تشییه میکند که مثلًا قادر است یک کاسه‌ی آبراشیرین کند ، لیکن بهیچ وجه دیگر مقدار آن نمی‌تواند یک استخر بزرگ و مملو از آبراشیرین سازد .

این تشییه و این انتقاد و بینش ، چنانکه اشاره کردیم ، درجهان علمی امروز کاملاً تأیید شده است . نه تنها سلامت مزاج بلکه حتی هوش عمومی کودکانی که در پرورشگاهها و مدارس شبانه روزی بسرمی برند ، نسبت بکودکانی که همواره از پرتو محبت خانواده برخوردارند ، ضعیف‌تر است .

دوری از محیط خانواده ، در رشد عقلانی و رشد عواطف کودکان ، کاملاً مؤثر است : و امروز یکی از عوامل اساسی عقب افتادگی کودکان در کار درس و انجام سایر تکالیف آنان ، بشمار می‌رود . ناراحتی‌های عصبی و «روان‌تنی» ، درمیان کودکانی که دور از خانواده ، ناگزیر باید مدتی را در مؤسسات شبانه روزی و پرورشگاهها بسربرند ، شیوع یافته است . از این روزهای پرورشگاهی مترقبی سعی می‌کنند که کودکان بنتیم رانیز ، حتی المقدور ، زیاد دور از کانون خانواده نگاه ندارند . و با تنظیم برنامدهای به‌تشویق مردمی پردازند تا اینگونه کودکان را بد فرزندی بپذیرند و وسائل زندگانی آنها را در محیط خانواده فراهم آورند . در این صورت جای تأسف است

که برخی از خانواده‌ها، به تصور واهی تربیت و تحصیل ظاهرآ بهتری، کودکان خویش را از استفاده از حیات خانوادگی محروم‌ساز ند.
«رشد عاطفی»، یعنی پرورش عواطف کودک، وسلامت روانی او به محیط خانواده نیازمند است.

خانواده میهن دل، و کانون پر فروغ آن، پرورشگاه لطیف‌ترین عواطف انسانی است. در جلای این وطن بسر بردن، همای نیازمند دل را در هجر کاشانه رنجور ساختن، و حرارت آتش اشتیاق عواطف بشری را به سردی «مرگ‌دل» مبدل گردانیدن است. فرد بھی خانواده، انسانی است دل مرده و افسرده!

خلاصه :

برای رشد عاطفوتکین عطاش طبیعی کودک به محبت ، تنها « تسمهای حرفه‌ای » کارکنان مؤسسه‌های تربیتی کافی نیست . چون « ظرفیت دوست‌داشتن » در افراد محدود است . از اینرو کارمند یک مؤسسه‌ی تربیتی نمیتواند شماره‌ی فراوانی از کودکان را بطور برابر و علیقانه ، مانند فرزندان واقعی خود ، دوست بدارد . بهمین جهت ، در اثر احساس کمبود محبت ، ناراحتیهای عصبی و « روان‌تنی » در میان کودکانی که مدتی دور از خانواده ، دریکی از مؤسسات شباندروزی بسر برده‌اند ، شیوع بیشتری دارد . اشتباه است که کودکان را تنها به بهانه‌ی تربیت و تحصیل ظاهرآ بهتری از بهره‌جویی از محبت عمیق کانون خانواده – میهن‌دل – محروم ساخت . این گونه کودکان ممکن است معلومات بیش‌ری بددت آورند ، لیکن غالباً رشد عاطفی آنها دستخوش اختلال میگردد . این مسئله حتی در فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو مورد گفتگو قرار گرفته است . ارسطو در پاسخ افلاطون ، « محدودیت ظرفیت محبت » را به مقداری عسل تشبيه میکند که کاسه‌ای از آب را شیرین میسازد ، لیکن قدرت شیرین ساختن استخراج یا دریاچه‌ای را ندارد .

۸

خانواده - پژوهشگاه یامد فن استقلال ۹۱

تو اول بتو با که همزینی -

من آنکه بگویم تو خود گیستی!

تأثیر هم صحبت و معاشر در انسان ، از مسلمات حکمت و تجربه‌ی تربیتی دیرین بشر است . ادبیات زیبای ما نیز مملو است از حکایات ، کنایات ، تشیبهات ، و نصیحت‌ها و اندرزهای گوناگون ، درباره‌ی تأثیر و نفوذ عمنشین بدیاخوب ، در روحیات و اخلاق افراد . آری بگفته‌ی حافظ :

نخست موعظه‌ی پیر می‌فروش اینست -

که از معاشر ناجنس احتراز کنید !

آیا تشیبه‌ی زیباتر از این که سعدی می‌سراید ، می‌توان درباره‌ی اثر همنشینی و هم صحبت ، تحریر یا تقریر کرد ؟ :

گلی خوشبوی در حمام روزی ،
بندو گفتم که مشکی یا عبیری ،
بگفتا : « من گلی ناچیز بودم ،
کمال همنشین درمن اثر کرد ،
با آنکه قرن هاست که مسئله‌ی تأثیر و نفوذ « همنشین » و معاشر ، یا
بتعبیر امروزی ، تأثیر محیط اجتماعی در افراد ، از مباحث اساسی
علمای اخلاق و تربیت بشمار می‌رود ، با این وصف توجه بآن از نظر
« روانشناسی درمانی » و روان پزشکی ، و « طب پسی کوسماتیک » یا
« پزشکی روان تنی » امری است ، بسیار تازه و جوان . هنوز برای
بسیاری از بیماران ، سخت شکفت آور خواهد بود ، هنگامیکه بزر پزشکی
متخصص می‌روند ، واژه خشم معده یا ناراحتی قلب ، سر درد ، و تنگی نفس
ونظیر آن شکایت می‌کنند ، وی پس از آنکه معاینه‌ای از آنها راجع بکود کی
آنها ، راجع با خلاق و رفتار پدر و مادر و سایر اطرافیان آنها سوال کند .
در این حال بیمار شاید از خود بپرسد : « اینکه آیا پدر من دو زن داشته یا
نه ، سخت کیر و خشن بوده یانه ، یا اینکه آیا من تزدزن پدر یا شوهر
مادر بزر ک شده‌ام ، یانه ، و یا بالآخره اینکه آیا من بچه‌ی اول یا آخر پدر
ومادرم بوده‌ام یانه ، چه بطنی با سر درد ، زخم معده . ناراحتی قلب و تنگی
نفس من دارد ؟ . و احیاناً نیز ممکن است نسبت به سوالات پزشک مظنون
شود که : « او به اسرار خانوادگی و دوران کودکی من چه کلر دارد ؟
وظیفه‌ی او معاینه کردن و نسخه و دستور دوا و غذا دادن است و بش ! »
- چرا پزشک روانشناس به « شناخت و توضع خانوادگی بیمار » ،

بویژه خانواده‌ی پدر و مادر او ، در دوران کودکی وی ، توجه خاص مبذول میدارد ؟

- زیرا «خانواده» نزدیکترین کانون مؤسسه‌ی اجتماعی نسبت به است . ماهمه ، بنحوی از اندیشه ، در کانون خانواده پا بهره‌ی وجود گذارده‌ایم . و کم و بیش همه در دامن آن پروردش یافته‌ایم .

- از طرفی دیگر سالهای اولیه‌ی دوران کودکی ، از لحاظ پایه‌ی زیستی «منش اخلاقی» و «رشد عاطفی» و «شخصیت» در حقیقت مهمترین سالهای زندگی و نقش پذیری ما بشمار می‌رود . عموماً تربیت نخبستان کودکان - حداقل تا حدود پنج سالگی - تنها بوسیله‌ی پدر و مادر یا سایر افراد تزدیک ، در کانون خانواده انجام می‌پذیرد . در میان موضوعات و مطالب فراوانی که کودک در همان سالهای اول و دوم ، از پدر و مادر یا سایر اطرافیان بسیار تزدیک خود فرامی‌گیرد ، تنها اگر همان زبان باز کردن ، و سخن گفتن را در نظر گیریم ، بخوبی ملاحظه می‌شود که «خانواده» چه نقش بزرگ و مهمی را در آموزش و پرورش قوای روحی و عاطفی کودک باز می‌کند .

از اینرو - به قیده‌ی بسیاری از روانشناسان و روان‌پزشکان - با توجه به درجه و مقام کودک در هر خانواده ، و شناخت وضع خانوادگی او ، کم و بیش می‌توان تصویری از شخصیت و «سبک زندگی» و نوع واکنش‌های خاص روانی اورا ، در برابر حوادث و ناملاییمات آینده ، ترسیم کرد . برای مثال - بعقیده‌ی «آلفرد آدلر» پدر مبارزه با عقیده‌ی حقارت و خود که بینی - «کودک دوم خانواده» معمولاً بعلت ناتوانی و زبونی بدنی ، نسبت به «هر زندارشد» و گاه نیز بسبب توجه بیشتری که ، خواه ناخواه باقتضای سن یا چیز دیگری ، بکودک بزرگ مبتول می‌شود ، که بیش

آمادگی زیادی برای «طغیان علیه بالاست» پیدا میکند . وی با خاطر «ائبات شخصیت» و اظهار وجود ، و برای اینکه ، باصطلاح ، جلب توجه و عرض وجودی کرده باشد ، سرکشی و طغیان میورزد .

مفهوم اساسی زندگی ، درنظر او تنها ، در نبرد برای احراز مقام و برتری است . «کودک نخستین» برخلاف کودک دوم خانواده ، در اثر برخورد با رقیب جدید ، بیشتر بگذشته عشق میورزد . نسبت به آینده و تحولات آن بدین است . به سبک محافظه کاران علاقه پیدا میکند . وی میخواهد توجه و لطفی را که نخست در کانون خانواده بُوی مبذول میشده است ، همواره برای خود محفوظ بدارد . توجه زیاد پدر و مادر ، در واقع وی را بدعادت و فردی پر توقع بار میآورد .

بدین ترتیب «خانواده بخش مهمی از سرنوشت ماست» .

چگونگی خانواده ، یعنی نخستین و مؤثرترین محیط اجتماعی ، و معاشرین اولیه‌ی ما ، در تعیین سیک و خطمشی زندگی آینده ، در اخلاق و صحت و «سلامت روانی» ما ، نقش بزرگی را عهدمدار است .

از این رو برای روانشناس و روان پژوهیک ، بیش از هر کس ، شناخت خانواده‌ی بیمار ضرورت دارد . او برای آنکه بداند ، ما کیستیم ، یعنی بهیوند روانی ما هی بیرون ، باید بداند که معاشرین ما ، بویژه معاشرین اولیه‌ی ما چه کسانند و روابط ما با آنها چگونه بوده و هست .

- از جمله مسائلی که در واقع یکی از مشکلات کنونی جوانان ما بشمار می‌رود ، و منشأ آن را در خانواده و تربیت اولیه‌ی آنها باید جستجو کرد ، یکی مسئله‌ی «عدم استقلال» یا «استقلال زیاد» است .

برخی از خانواده‌ها، بر اثر عدم اعتماد به ثربیت اجتماع و فرهنگ کنونی ما، بنا بر علل دیگری، خود اختیار قام تربیت و راهنمائی کودکان خویش را عهدهدار می‌شوند. یعنی راه هرگونه اظهار نظری را بر آنان مسدود می‌سازند. هر چیز را با آنها دستور میدهند. عقیده و سلیقه‌ی خود را بی‌جون و چرا، به فرزندان خویش تحمیل می‌کنند، یا بر عکس، از روی محبت زیاد، پیوسته بدلخواه فرزند راه می‌روند. هر چیز که او بخواهد آنرا فوراً برای او تهیه کرده و یا انجام میدهند. و بقول مشهور، بچهرا نازپرورد بار می‌آورند. تا جائیکه آب را جلوی دهان او نگاه میدارند در نتیجه‌ی اتخاذ این رویه، اعم از «سخت‌گیری زیاد»، یا «ناز پروری افراطی»، کودکفردی غیرمتکی و غیرمستقل بار می‌آید. بعداً در اثر پیش‌آمد‌های مختلف و شرایط و مقتضیات جدیدیزندگی کار بجایی می‌کشد که خانواده و اولیاء‌آن دیگر نمی‌توانند، در پکارها بفرزند خود کمک یا امر و نهی کنند، و فرزند خود را اضطراراً بخود او و اگذار مینمایند. در بزرگی، یک‌چنین فرزندی دچار تزلزل و تردیدیدر اخذ تصمیم می‌گردد.

عکس این جریان نیز عدم توجه خانواده بکارهای فرزند خویشن است. این مورد برای بسیاری از جوانان تحصیل کرده‌ای که از خانواده‌های بی‌سواد هستند، پیش‌می‌آید. یک‌چنین جوانی از کودکی ناگزیر بوده است، همواره خود شخصاً در کارهای خویش تصمیم بگیرد؛ و باصطلاح روی پای خود بایستد و بذات خویش متکی باشد. این رویه، خواه و ناخواه ایجاد «استبداد رأی»، کله شقی و خود رأیی می‌کند. چنین

فردی ، بعداً در زندگانی اجتماعی ، بر اثر استقلال و استبداد رأی فراوان ، غالباً در اثر برخورد با آراء دیگران ، دچار اشکال میگردد .

در واقع عدم یا ضعف روح همکاری در بسیاری از جوانان تحصیل کردۀ‌ی ما بی‌رابطه با این مسئله نیست . توجه باین حقایق در درجه‌ی اول باید درس عترتی باشد ، برای تربیت نسل آینده تا مگر آنها دیگر مانند ما ، دستخوش اینگونه مسائل نگردد .

خلاصه :

اهمیت اثر هم‌نشین در اخلاق انسان ، از دیر باز شناخته شده است . تنها از بادگر قدهای دوران کودکی که از لحاظ رشد شخصیت ، مومترین مالهای زندگی و نقش پذیری است ، اگر همان زبان یادگر قرن را در نظر گیریم ، نقش خانواده را در پایه‌ریزی سبک زندگی و سلامت روانی افراد ، می‌توان در نظر مجسم ساخت . کودک دوم خانواده – به عقیده‌ی آدلر – به جهت اظهار وجود در برابر کودک نخستین ، برای یاغی‌گری و جاه طلبی آمادگی پیدا می‌کند . کودک نخستین ، در اثر برخورد بارقیب ، با عشق ورزی بگذشته به شیوه‌ی محافظه‌کاران تمايل می‌یابد . برخی از خانواده‌ها ، در اثر محبت خارج از اندازه یا تحمل افراطی عقاید خود به فرزندان ، مانع از رشد استقلال لازم آنها می‌گردند . دسته‌ای دیگر از جوانان تحصیل کرده‌ی ماکه از خانواده‌های قدیمی هستند ، در اثر انتکای اجباری زیاد بخود در کار و تحصیل ، از خود-رأی افراطی ، بزیان همکاری مسالمت‌آمیز بادیگران ، رنج می‌برند . توجه باین نکت برای پیش‌گیری از بروز اینگونه عوارض در نسلهای آینده و شناخت وضع روحی بیمار ، ضرورت دارد .

۹

یقینی چه بیداد میگند . . . ۱۴۰۰

مرا باشد از درد طفلان خبر ،
 که در خردی از سر بر قدم پدر ،
 چو بینی نیمی سرافکنده پیش
 مده بوسه بر روی فرزند خویش !
 پدر مرده را سایه بر سرفکن ،
 خبارش بیفنان و خارش بکن !

قطعاً شما هم از شنیدن کلمه‌ی «یتیم» نسبت بهر طفل که باشد ،
 در خود احساس تأثیر شدید میکنید. کودکان محروم از پدر یا مادر ،
 یا محروم از هر دو ، وضع و موقعی ناگوار دارند. مرگ پدر یا
 مادر و یا هردو در نوع «قریبیت» و «رشد شخصیت» و عواطف
 کودکان ، دارای تأثیر خاص و فراوان است. بعبارت دیگر : اینکه
 فردی در خانواده‌ای «پدر مرده» یا «ملادر مرده» ، و یا محروم از هردو

پژوهش یافته باشد ، در احوال روحی ، اجتماعی ، و تربیتی وی در برآورده هریک از این محرومیت‌ها ، وضعی متفاوت پیش خواهد آمد . هریک از امواج «خانواده‌های آسیب دیده» در اثر مرگ پدر ، یا مادر و یا هر دونن ، دارای صفاتی مخصوص است . این خانواده‌ها ، هریک در روحیه و طرز تربیت افراد خویش اثری انکار ناپذیر باقی می‌گذارد . و در تعیین «خط مشی زندگانی» «زنashوئی» ، تحسیلی ، حرفه‌ای و اجتماعی آینده‌ی آنها ، نقشی اساسی را عهدمدارست .

مردمان چون معمولاً پدر را نان آور خانواده میدانند ، در بدوارم ، مرگ وی را بزرگترین «لطمی اقتصادی» به پیکر خانواده تلقی می‌کنند که در نتیجه‌ی آن ، عواقب شوم فقر ، دست بگریبان همسریو و کودکان یتیم وی می‌گردد .

از قدیم ، بولیز مردم جامعه‌ی ما ، مردم همواره از پدر - علاوه بر تأمین وسائل معاش و باصطلاح ، «نان و آب» خانواده - انتظار تربیت فرزندان را داشته‌اند . و بدین ترتیب شخص وی را نه تنها «عامل اقتصادی» بلکه «عامل مهم تربیت خانواده» نیز میدانسته‌اند .

«مرگ پدر» از اینرو عموماً از قدیم ، در اذهان مردم ، عنوان فقدان «سرپرست» و مری ، و همچنین «نان آور» «خانواده‌را داشته است . بدیهی است مرگ چنین عنصری ، دریک خانواده ، در اثر فقدان سرپرست سخت کیر - عامل تربیتی - و نیز در اثر فقر مالی - عامل اقتصادی - بسهولت ممکن است ، منجر به بی‌سامانی اوضاع خانواده و جهل و ولگردی ، و بزهکاری فرزندان آن شود .

اهمیت «وجودهای براي تأمین «سلامت روح» فرزند ، و تأثیر

سوء مرک وی ، در سرنوشت آینده‌ی کودکان ، کمتر از اهمیت وجود و تأثیر « فقدان پدر » نیست - هر چند که کیفیت لزوم و نوع تأثیر آن در روح ، با مسئله‌ی « بود و نبود پدر » تفاوت داشته باشد . تأثیر و اهمیت مادر برای فرزند ، بیشتر از لحاظ « روحی و عاطفی » تلقی شده است . کودک بی‌مادر ، قاعدة‌ی حساس و زود رنج و قابل نوازش و ترحم ، تصور می‌شود ، که از مهر مادر بی‌نصیب مانده است .

یتیمی - اعم از پدرمردگی یا مادرمردگی - عواقب وخیمی ، هم برای فرد و هم برای اجتماع ، دربر دارد . نه تنها حکمت قدیمی و عامیانه ، بلکه جامعه‌شناسان ، روانشناسان ، و علمای تربیت ، عموماً در تحقیقات خود ، در این باره ، پیوسته در « یتیمی » یکی از مهمترین علل ولگردی ، عقب افتادگی در مدرسه و اجتماع ، وارتکاب بزه و تباہکاری و جنایترا ملاحظه کرده‌اند .

یکی از روانشناسان آلمانی که درباره‌ی اثر یتیمی در کارمدرسی کودکان مطالعه کرده است ، در نتیجه‌ی تحقیقات خود ملاحظه می‌نماید که چهلو چهار درصد از کودکانی که در مدرسه مردود شده‌اند ، اطفال محروم از پدر ، وسی و سه درصد ، بی‌مادر بوده‌اند . یعنی هفتادو هفت درصد از مردودین بطور کلی یتیم بوده‌اند .

تحقیق مشابه دیگری در آمریکا ، درباره‌ی علت اشکالات تربیتی یکی از مدارس « نیویورک » نشان داده است که بیستو پنج درصد از « کودکان دشوار » از حیث تربیت ، یتیم بوده‌اند . همچنین یک تحقیق دیگر درباره‌ی « کودکان و جوانان بزهکار » در آلمان ، نشان داده است که از دوهزار و هفتصدو چهار تبهکار جوان ، تنها هزار و صد و هفتاد

ویکنفر ، یعنی بیش از چهل و سه درصد ، یتیم بوده‌اند ، پژوهش دیگری مشابه این در آمریکا که درباره زنداییان انجام گرفته نشان داده است که بطور متوسط شصت درصد از زنداییان مورد آزمایش ، از «خانواده‌های آسیب‌دیده» بوده‌اند که در کودکی ، پسر و یا مادرشان مرده بوده است . دانشمند آلمانی زبان دیگری که درباره علل «ولگردی» و «رفتار جنائی کودکان» و نوجوانانی که به سن . قانونی نرسیده‌اند ، پژوهش کرده است ، ذر بررسی‌های خود ، بدین نتیجه میرسد که در میان دخترانی که از خانه فرار کرده‌اند ، یا زده درصد و در بین دخترانی که «مرتکب ذری» شده‌اند ، بالغ بررسی و هشت درصد ، و کسانی‌که مرتکب «روابط جنسی غیر قانونی» و یا «مورد تهاجم جنسی بقهر و خلبه» واقع شده‌اند ، بیش از چهل درصد یتیم بوده‌اند و سرانجام در ضمن یکی از تحقیقات اجتماعی و روانی آمریکائی ملاحظه مینماییم که هفتاد درصد ، از دخترانی که در «دارالت‌آدیب دخترانه» بسرمی برده‌اند ، «یتیم یک‌طرفه» یا یتیم دو طرفه یعنی یتیم هم از طرف پدر و هم از طرف مادر بوده‌اند .

یتیمی تنها یک درد انفرادی نیست که در نتیجه‌ی آن ، فقط دلی بسوزد ، قلب کوچکی افسرده شود ، خاطری پریشان و شکسته ، و روحی پژمرده گردد ، و کودکی در اثر آن با آموانده ، و حسرت و زبونی ، دست بگریبان شود .

یتیمی بیش از آنکه یک رنج «انفرادی» باشد یک مسئله بزرگ «اجتماعی» است که منشأ بسیاری از نابسامانیها ، ولگردیها ، ناکامیها ، عقب افتادگیها ، قتل نفسها ، خودکشیها ، فحشاء و بیماریهای

روانی را در آن باید جستجو کرد.

نخستین مشکلی که بر اثر مرگ پدر گریبان‌گیر یک خانواده می‌گردد - چنان‌که ما قبل نیز بدان اشاره کردیم - عموماً مشکل اقتصادی و کمی درآمد و تنگی در امرار معاش و عواقب سوء و وخیم آنست که اصولاً فقر وضعف بنیه‌ی مالی، مانند «وقفه در امر تحصیل» و «تریبیت فرزندان» و نظیر آن‌را در بر دارد. یکی از مسائلی که کمتر در بین امر مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است مسئله‌ی «منزل» و مسکن، پس از مرگ پدر است که غالباً دستخوش تغییر و تبدیل واقع می‌شود. چه بسیار اتفاق می‌افتد که پس از مرگ پدر، برای صرفه‌جوئی، منزل و مسکن کوچکتری تهیه یا اجاره می‌شود، و یا اگر خانواده دارای منزل شخصی و بزرگ بوده است، قسمتی از اطاقهای آن اجاره داده می‌شود. در این‌گونه موارد، غالباً تغییر ناگهانی محیط زندگی بصورتی احیاناً محقر، و برخورد با افراد جدیدی در منزل که از نظر روانشناسی - اعم از مثبت یا منفی - بی تأثیر در وضع خانواده و روحیه افراد آن نیستند، اجتناب ناپذیر است.

از مسائل دیگر که هم از نظر فردی، وهم از نظر اجتماعی، در مورد خانواده‌های پدر مرده دارای اهمیت است، مسئله‌ی امکان برخورد کودکان با ناپدری و شوهر جدید مادر است. با ازدواج ثانوی مادر، عنصر جدید و ییگانه‌ای وارد، و حاکم خانواده می‌شود. شک نیست که کودکان، خصوصاً اگر بسن تمیز رسیده باشند و خاطره‌ی پدر همچنان دد ضمیرشان زنده باشد، نسبت به شوهر مادر خود، در آغاز بدیدهی یک ییگانه و غاصب می‌نگرند که نه تنها بجای پدر آنها فرمانروائی

می کند ، بلکه مقدار زیادی از دقت و توجه مادر را نیز از آنان سلب کرده متوجه خود می سازد .

در برابر مرگ پدر ، هنگام مرگ مادر نیز غالباً فرزندان با مسئله‌ی «زن پدر» و کینه توزیهای او ، رو برو می کردند . رو بهم رفته اگرچه یتیم آنچنان که شاعر میگوید ، هر دی صد درصد بی درمان نیست ، لیکن «درمان» و «ترمیم» زیانهای آن نیز ، چندان آسان نخواهد بود . یتیم مسئله‌ای است که کلیه‌ی مریان و مسئولین امور اجتماعی باید پیوسته در برابر آن بحالت «آماده باش ! » برای ترمیم و جبران «عاطفی» و «اقتصادی» و «تریبیتی» بسر ببرند .

خلاصه :

مرگ پدر یا مادر، و یاهردو، هریک وضعی ناگوار، ولی متفاوت را، در امر تربیت و رشد شخصیت کودکان و «سبک زندگی» آنان، پیش می‌آورد. فقدان پدر معمولاً، هم به حیات تربیتی، و هم به حیات اقتصادی خانواده، آسیب می‌رساند. تأثیر مادر، بیشتر از لحاظ رشد عاطفی، مهم تلقی شده است. یتیمی از مهمترین علل ولگردی، عقب افتادگی در مدرسه، فحشاء، انحرافات جنسی، و نجابت، بشمار می‌رود. یک پژوهش در آلمان نشان داده است که چهل و چهار درصد از کودکان مردود، از سوی پدر، و سی و سه درصد، از طرف مادر یتیم بوده‌اند در مورد بزههای دختران مانند دزدی، و روابط جنسی بترتیب، رقم‌های سی و هشت درصد، و چهل درصد، بچشم می‌خورد. هفتاد درصد از دختران یک «دارالتأدیب دخترانه» در امریکا، یتیم بوده‌اند. یتیمی در اثر برخوردهای تازه، مسائلی را در تبعجه‌ی تغییر مسکن زناشوئی دوباره‌ی پدر بازن پدر، یا مادر بانان پدری، بوجود می‌آورد. یتیمی یک مشکل انفرادی نیست، بلکه یک آسیب اجتماعی است. و از این‌رو مسئولین امور اجتماعی همه باید توجه خاص، بدان مبنول دارند.

۱۰

یتیم قر از یتیم ۱۶

چون در دل شب به «رسم معهود!»
 از شوی خود استعمالی داشت . . .
 وزگریهی من در آن دل شب ،
 ناچار بدل ملالتی داشت :
 لایزی کامیابی خویش ،
 خاموش گند شرارهی من —
 «شها بر گسلهوارهی من ،
 بیدار نست و خفتن آموخت!»^{۵۷}

یتیمی کلمه‌ایست که کم و بیش هر انسان با عاطفه‌ای را متأثر
 می‌سازد اگر فراموش کرده باشیم ، گفتار گذشته‌ی ما ، در باره‌ی

^{۵۷} قسمی است از «کین‌مادر» سروده‌ی احمد سروش ، با تضمینی منتظر از «مهر مادر» ابرج . در جین لکارش «روانکاری و تحریر زناشویی» ج ۲ ، ص ۵۳ — ۵۱ نام سراپنده را نمی‌دانستیم . آن نقیمه ، بدین وسیله ، در اینجا جبران می‌شود .

یتیمی و عواقب درقت با پر ورنج بخش روحی و اجتماعی آن برای «افراد یتیمی»، و برای «اجتماع» بود.

مردمان چون معمولاً پدر را نان آور خانواده میدانند، در بدو امر هرگز دیرا بزرگترین لطمۀ اقتصادی به پیکر خانواده، تلقی می کنند، که در نتیجه‌ی آن، عواقب شوم‌فقر، دامنگیر همسر بیوه و کودکان یتیم وی میگردد. همواره از قدیم، از پدر علاوه بر تأمین وسائل معاش خانواده، انتظار تربیت فرزندان نیز میرفته است، و بدین ترتیب مرگ‌کشی، پیوسته در اذهان مردم، عنوان فقدان سرپرست و مری و همچنین نان آور خانواده را داشته است. در برابر مرگ پدر اهمیت وجود مادر، در تأمین سلامت روح و رشد و تعادل عواطف فرزند و تأثیر سوء‌مرگ وی در سرنوشت آینده‌ی کودکان کمتر از اهمیت وجود و تأثیر فقدان پدر نیست.

یتیمی، چنانکه یادآور شدیم - اعم از پدر مردگی، یا مادر مردگی - عواقب وخیمی، هم برای فرد، و هم برای اجتماع، دارد. برذار. لیکن یتیمی تنها رنجی نیست که در اثر فقدان و مرگ پدر و مادر گریبانگیر فرزندان میشود. یتیمی تنها آسیب و آفت خانواده‌های نابسامان نیست. کودکان گاه در اثر یک نابسامانی پرمخاطره‌ی دیگری، در خانواده‌ها، بوضعی دچار میشوند که شاید تنها اصطلاح «یتیم‌تر از یتیم» بتواند حاکمی از حال زار ورنج رقت بار آنان باشد.

یتیم‌تر از یتیم چه کسانند؟

«یتیم‌تر از یتیم» کودکانی هستند که ظاهرآ، هم پدر و هم مادر آنها در قید حیاتند، لیکن یا در حال «متارکه» و «قهر» بایکدیگر

بسربندی، و یا آنکه بکلی فاجعه‌ی «طلاق» پیوند خانوادگی آنها را از یکدیگر کسیخته است. «پدر» در جائی و «مادر» در مکانی دیگر بسرمیبرد. و کودکان نه روی خوشی از پدر می‌بینند، و نه از مادر، آنان را بهره‌ایست.

در مورد کودکان یتیم، معمولاً نخستین مشکلی که در اثر مرگ پدر گریبانگیر خانواده می‌شود، مشکل اقتصادی و کمی در آمد خانواده و تنگی در معاش و آثار زیان بخش آنست که اصولاً فقر بدنبال دارد. لیکن عموماً خویشاوندان یک خانواده مصیبت زده و کودکان یتیم شده، کم و بیش، بکمک و دستگیری از افراد آن، می‌پردازند، و یا حداقل با عطوفت و همربانی در غم آنها شریک شده با آنها همدردی و از آنها دلجوئی می‌کنند. در صورتیکه در مورد خانواده‌هایی که دچار کسیختگی در اثر طلاق و متار که شده‌اند، کمتر این دستگیری و همدردی و دلجوئی مشاهده می‌شود.

مردمان غالباً بزنان و شوهرانی که از هم جدا شده و یا با یکدیگر قهر و متار که کرده‌اند، با یک بد‌بینی و تردید خاص، و احياناً با نقرت و بعض می‌نگرند. کودکان معصوم این افراد نیز در بسیاری از موارد، باصطلاح چوب پدر و مادر را خورده از این بد‌بینی و بعض بی‌بهره نمی‌مانند. کمتر کسی از آنان دستگیری می‌کند و اگر اضطراراً کسی ناگزیر از نگاهداری آنان شود، این امر را بعنوان تحمیل تلقی کرده کمتر قادر است عدم رضایت خود را از کودکان پنهان دارد.

خانمی بیست و نه ساله از شنوندگان ما در این باره چنین نوشته است – :

... . یازده ساله بودم که پدر و مادرم، سرانجام پس از نزاع

فراوان ، از یکدیگر جدا شدند . من و مادرم بمنزل مادر بزرگم رفتیم . لیکن چون مادرم جوان بود ، بزودی شوهر کرد و مرا تنها نزد مادر بزرگم گذارد . یکسال بعد ، مادر بزرگم فوت کرد ، و از آن هنگام بمنزل دائم منقل شدم . در اینجا ، نه تنها از پدر و مادر و مهربانی‌های آنها نشانی نبود ، بلکه زخم زبانها و گوشه و کنایه‌های زن دائم نیز ، بسیار تلخ و ناگوار و جانفرسا بود . ساعتها در گوشاهای میخزیدم ، و بربدبختی خود اشک میریختم . سرانجام دائم نیز برایر فشار زنش ناچار شد با عمومیم در تهران مکاتبه کند و مرا بنزد او بفرستد . در منزل عمومیم وضع بهیچوجه بهتر از منزل دائم نبود . من یک طفیلی و انگل خانواده بشمار میرفتم . در آنجا پیوسته ناظر ملاطفتهای عمو وزن عمومیم با دختر عمومایم ، و شاهد گوش و کنایه‌های اقوام زن عمومیم نسبت بخود بودم . هیچ دوستی نداشتم . همیشه ساكت و آرام در گوشاهای می‌نشتم ، و به اندوه و رنج فراوان خویش پناه میبردم . گولی در این دنیا یک موجود زیادی و مزاحم بودم . پدرم که اصلاً بفکر من نبود . او فقط غرق مشروب و قمار خویش بود . و از همین رو همه هم سرکوفت او را بمن میزدند . گناه من فقط این بود که فرزند او شده بودم ... در هیجده سالگی مرا برای مردی که سی و پنج سال از من بزرگتر بود ، یعنی ۵۳ سال داشت خواستگاری کردند . چاره‌ای جز قبول نداشتم . با وجود این اختلاف سن ، فکر میکردم که سرانجام از این دربداری نجات پیدا کنم . ولی افسوس که وی نیز نه تنها از غم نکاست ، بلکه بر رنج افزود . . . نمی‌دانم با چه زبانی از تنگ نظریها و سخت دلیهای وی ، برای شما وصف کنم . همین قدر میتوانم بگویم که پس از مرگ مادر بزرگم من از هیچکس روی خوش ندیده بودم . ولی بهمه عمرم نیز مردی به بدی و پلیدی این شخص بیاد نداشم . و بالاخره خود او پس از دو سال مرا طلاق داد . و دوباره ناچار بمنزل عمومیم بازگشتم . دیگر این بار خودتان وضع مرا می‌توانید در بطر مجسم کنید ...

دوماه بعد پدرم برای اولین بار ، با بدنش نحیف و خاطری پریشان وجودانی شرمنده و پشیمان ، بنزدم آمد که برویم با هم زندگی کنیم . ولی آیا دیگر زندگی میتواند مرا بخود جلب کند ؟ ... ،

یتیم تر از یتیم چه گسانند ؟

- کودکان بی پناه که با وجود پدر و مادر ، در ازای احساس لطفو مهربانی آنها با « خودکامگی » و « ستم » و « تبعیض » آنان روبرو میشوند . در این باره نیز نامه‌ی دوشیزه‌ی دیگری از شنوندگان عزیز ما ، گواه گویائی است - :

« . . . من از ذیبایی بهره‌ای ندارم ، و خواهرم دارم که براستی زیباست . لیکن دردم تنها این نیست . بلکه رفتار غیرعادلانه و تبعیض‌های پدر و مادرم ، نسبت بما دونفر است که سرچشم‌می تمام آلام و حسرتها و ناکامیهای من است . گوئی من فرزند آنها نیستم . و فقط خواهرم فرزند آنان است . اگر مهمانی می‌روند ، اگر گردش می‌روند ، همواره او را با خود می‌برند ، و مثل اینستکه از وجود من عار دارند . بهترین لباسها را برای او می‌خرد ، و بهترین وسائل تحصیل را برای او فراهم می‌کنند . و مدعی هستند که او خوش اخلاقی و من بد اخلاق و حسودم . آیا با این وصف و مشاهده‌ی این همه تبعیض تعجب می‌کنید که چرا من بد اخلاق و حسودم ؟ »

« . . . سرانجام برای آن که ، باصطلاح خودشان ، از شر اخلاق بد من راحت بشوند ، مرا مانند یک مطرود و از خود راهنم ، بیک آموزشگاه شبانه روزی سپرده‌اند که بیش از هفت‌های پیکروز تعلیل ندارم . ولی باور کنید که همان هفت‌های یکروز را نه ز نمیدانم بکجا بروم . چون میدانم اگر بمنزل بروم ، فقط رنجم تازه می‌شود .

همه‌ی هم کلاسان من روز شماری می‌کنند که شب جمعه فرا رسد ، ولی با فرار سیدن ایام تعطیل ، اندوه من زیادتر می‌شود ... »

از لقمان پرسیدند : « ادب از که آموختی ؟ گفت از بی ادبان ! » تجربه‌ی تلخ و رنج دیگران، آئینه‌ی عبرت ماست . بسیاری از « خانواده‌های سنتی » و کسیخته و بسیاری از « زناشویی‌های نامتناسب » امروز ما، متأسفانه « ماتمکده‌ی کودکان یتیم‌تر از یتیم » است .

در کانون خانواده‌ای که فروغ محبت نتابد ، در کاشانه‌ای که پر تو مهربانی و تفاهم ، نور افسانی نکند ، در آنجا که زادگاه محنت افزای نوباوگان « یتیم‌تر از یتیم » است ، در همانجا باید منشاً بسیاری از « آلام روحی » و « آسیب‌های اجتماعی » را جستجو کرد . و در همانجا نیز باید به « پیش‌گیری » و « ترمیم » دلهاش شکسته و وضع نابسامان این افراد و ناکام اجتماع پرداخت .

انسانهای یتیم‌تر از یتیم ، غالباً در بزرگی با خاطره‌ای تلخ و دردناک از کودکی و از پدر و مادر خویش ، مردمی حساس ، زود رنج ، مأیوس ، ناسازگار ، ناراضی ، پرتوقع ، بدین ، آماده برای قهر و طغیان ، و خودکشی ، و ارتكاب به بزه ، و « بیماریهای روان تنی » و عصبی ، می‌شوند . پیش‌گیری از وقوع این آفتها باید از خانواده‌ها ، با تفاهم و فرجام اندیشه‌ی پدران و مادران ، آغاز گردد .

زننشویی‌های خود پرستانه‌ی زن و مرد ، پیش از نیل به « بلوغ روانی بی‌ای ازدواج » ، و پدران و مادران نارسیده و نابالع ، برای درک مسئولیت عمیق پرورش صحیح فرزند ، عموماً مسئول رنج پرشکنچ « قربانیان یتیم‌تر از یتیم » - قربانیان خیانت نادانسته‌ی پدران و مادران خویشن - اند .

خلاصه :

کودکان گاه به آسیبی بمراتب بدفر جام تر ازده ینمی، دچار می شوند. شاید اصطلاح «ینیم تراز ینیم» بتواند تا اندازه ای نماینده‌ی رنج روحی آنان باشد. ینیم تر از ینیم کودکانی بشمار میروند که پدر و مادر آنها - با وجود حیات در حال قهر و طلاق و نقیر آن، بسر می برند. مردم غالباً باینکونه پدران و مادران با بد بینی و احیاناً، کینه و نفرت می نگرند و فرزندان بیگناه آنها نیز اکثر آاز این کینه و نفرت مردم بی نصیب نیستند. در موقع نگاهداری اضطراری از این گونه فرزندان، مردم بیشتر آنها را بسنوان موجودات مزاحم و تحملی تلقی می کنند.

ینیم تر از ینیم همچنین می توان بکودکانی اطلاق کرد که در ازای احساس لطف پدر و مادر، دستخوش خودکامگی‌ها و تبعیض‌های جاھلانه‌ی آنها باسا بر فرزندان، قرار می گیرند. افراد ینیم تر از ینیم غالباً در بزرگی با خاطره‌ای تلغی، و دردناک از کودکی و از پدر و مادر خویش، مردمی زود رنج، بد بین، آماده برای انجام انواع بزم‌ها، و بیماریهای روان تنی، می شوند. فرجام اندیشه پدران و مادران بخوبی می تواند از بسیاری از این آلام پیش گیری کند.

1

دوستند و ندانسته دشمنی می‌کنند ...

دوستی با مردم دانا ، نکوست ،
دشمن دانا به از نادان دوست ،
دشمن دانا بلند میکند ،
برزهیت میزند نادان دوست

در میراثهای ادبی ملل مختلف جهان، در گنجینه‌های حکم و امثال اقوام مختلف کیتی، به تعبیرات و تشبیهات مختلف، همواره بطور عموم، «دشمن دانا» بر «دوست نادان» ترجیح داده شده است:

دشمن دانا که غم جان بود،	بهتر از آن دوست که نادان بود
البته بحث در این نیست که دشمن دانا، خوب تصور شود، بلکه دوست نادان، آنقدر بد و خطرناک است که می‌گویند: دشمن دانا با همه ضرر و خطر، از دوست نادان بهتر است.	

یک شخص محتاط و با تجربه به سهولت ممکن است ، در مورد قطعیت و صحت « بهتری دشمن دانا » و این ادعا که دشمن دانا ، موجب نجات یا موفقیت انسان می‌گردد ، تردیدورزد ، لیکن همان شخص مجرب و محتاط ، دیگر کمتر احتمال دارد که در زیاندوست نادان ، دچار شک و تردید شود . در بسیاری از موارد ، زیان و خطری که از طرف یک « دوست نادان » متوجه انسان می‌شود ، بمراتب بیشتر از زیان یک دشمن است . زیرا شخص غالباً در برابر دوست نادان در اثر اعتماد بدوسنی وی ، کمتر مجهز برای دفاع از خویشتن است و بسهولت ممکن است غافل گیرشده هنگامی بخود آید که دیگر دیر شده و کار از کار گذشته باشد . در صورتیکه در برابر « دشمن » ، انسان عموماً در یک حال دفاع و آمادگی ، برای نبرد و مقابله ، بسر می‌برد .

با این مقدمه تا حدودی میتوان باهمیت و عواقب وخیم این مسئله‌ی بزرگ تربیتی و روانی و اجتماعی ، پی‌برد که اگر پدر و مادری ، نسبت به چگونگی « نیازمندی‌ها » و « استعداد » و « عواطف » فرزند خود جاہل باشند ، چه لطمہ و خسارتخان ناپذیری ، ممکن است از این جهل آنان ، متوجه « شخصیت » و « سلامت نفس » فرزند آنها بشود . آنگاه با کمال تأسف باید این حقیقت تلخ را متذکر شویم که شماره‌ی پدران و مادرانی که نسبت به « نیازمندی‌های روانی » و سایر خصوصیات روحی فرزندان خود ، بی‌خبرند ، کم نیستند .

من از بیگانگان هر کثر ننالم
که با من هر چه کرد، آن آشنا کرد

این شعر پر معنای خواجهی شیراز ، در حقیقت ، زبان حال فرزندان سر کشته است که قربانی جهل و غفلت و «دوستی توأم با نادانی» پدران و مادران خویشن اند . حقیقتی بسیار تلخ و دردناک است که شماره‌ی فراوانی از پدران و مادران ما ، خود بزرگترین سنگرهای مانع پیشرفت و مانع تحصیل فرزندان خویش میباشند

- آیا پدران و مادران ما همگی فرزندان خود ، نیازمندیهای روحی آنان ، استعدادات فطری آنها ، امکانات ، و بهداشت عواطف آنها را بخوبی می‌شناشند ؟

- آیا این باغبانان گلستان روح انسانی ، به لطفت و اصول و رموز شیوه‌ی پرستاری و پرورش این شکوفه‌های ناشکفته‌ای که دست آفرینش ، آنها را بطور موقت ، تحت سرپرستی و حمایت آنان قرار داده است ، آشنائی دارند ؟

- آیا پدران و مادران ماهمه به وظائف تربیتی خود ، در مقابل فرزندان خویش آگاهند ؟

- آیا آنها میدانند که اگر تنها دوستان نادانی برای فرزندان خود باشند ، دوستی آنها نه تنها ارزشی برای فرزندانشان نخواهد داشت ، بلکه این دوستی توأم با جهل ، خود سبب عقب افتادگی و بدبختی ، و احیاناً انحراف فرزندان آنها خواهد شد ؟

لزوم توجه به خصوصیات روحی و نیازمندیهای روانی کودکان ، و تطبیق «توقعات تربیتی» خود با آنها ، نکته‌ای نیست که آنرا تنها روانشناسان امروزی کشف یا تأکید کرده باشند بلکه «احترام به

اولاد» و شخصیت و نیازمندیهای خاص آنها ، ولزوم شناسائی روحیات کودک در آثار گرانبهای مذهبی ، تربیتی ، و اخلاقی ، بفراوانی و پسح از قرنهای پیش ، ملاحظه میشود ، و در حقیقت یکی از **وظائف والدین** ، دربرابر فرزندان و از «حقوق مسلم کودکان» بشمار میرود .

«خواجه نصیرالدین طوسی» در اثر پراج خود بنام «اخلاق ناصری» ، در باب وظائف و نکالیف پدر و مادر نسبت بفرزندان ، نکاتی را یاد آور میشود که روانشناسی امروز تنها میتواند آنها را با احترام تمام ، تکرار و توصیه کند . خواجه بزرگوار طوس ، از جمله در این باره چنین مینویسد - :

«اولی آن بود که در طبیعت کودک نظر کنند و احوال او بطریق فراستوکیاست ، اعتبار کیرند . تا اهلیت و استعداد چه صناعت و علم در او مقطور است ، اورا به اکتساب آن نوع ، مشغول گردانند . چه همه کس مستعد همه صناعتی ...» نبود بزبان امروز : نخستین وظیفه والدین دربرابر فرزندان ، «در ک احتیاجات» و «شناخت استعدادات» ویژه آنان ، و سپس کوشش در ارضاء و پرورش صحیح و مناسب آنهاست .
کودک تنها یک انسان کوچک شده نیست !

سابقاً بیشتر تصور میرفت که کودک یک انسان کوچک شده است ، و کیفیت نیازمندیهای او عیناً مساوی با نیازمندیهای انسان بالغ است ، تنها کمیت آنها تفاوت دارد . یعنی کلیه نیازمندیها و خصوصیات انسان بالغ و بزرگرا در کودک ، نهایت به مقدار کمتری ، میتوان یافت ، و انسان بالغ در حقیقت ، با اصطلاح ارباب فن عکاسی ، «آمراندیسمان»

یعنی پیکر و روح بزرگ شده‌ی یک کودک است - عیناً مانند اینکه یک عکس سه در چهار را ، باندازه‌ی یک عکس بیست و چهار در سی بزرگ کنیم . تصاویری که نقاشان قدیم از کودک ، بویژه از حضرت مسیح ، می‌کشیدند ، این تصور را بخوبی نشان میدهد . کودک در این نقاشی‌ها عموماً صورت عکس کوچک شده‌ی یک انسان بالغ و بزرگ جلوه می‌کند .

بدین ترتیب غالباً در قدیم - باستثنای فرزانگانی معدود - برای کودک شخصیتی خاص و نیازمندی‌هایی ویژه و مستقل قائل نبودند . چه بسا که مثلاً بازی را امری لغو و یهوده می‌پنداشتند ، و آنرا بر کودکان منع می‌کردند . غافل از اینکه بازی یک امر حیاتی برای کودک است .

چه بسیار چیز‌ها که در حیات بزرگان ، اندکش ضروری است و زیادش ایجاد زحمت می‌کند ، ایکن همان چیز‌های زیاد و شدید جزء ضروریات حیات روانی کودک است ، مانند : **سهوالات مکرر و پرحرفی** زیاد . کودک ممکن است ، یک حرف را چندین بار تکرار کند یا بپرسد . و این عمل او در نظر شما بی‌فائده و مزاحم جلوه کند . در حالیکه او بدین ترتیب ، مشغول تکمیل معلومات خود در شناسائی اشیاء و همچنین پرورش قوه‌ی ناطقه و بیان خویشتن است .

یکی از نتایج نشناختن واقعی استعدادات و نیازمندی‌های کودک ، تحمیل میل و سلیقه‌ی نامناسب پدر و مادر برآنهاست . غالب از پدران و مادران که خود آرزوی تحصیل رشته یا انتخاب شغل و حرفة‌ای را در سر داشته‌اند ، بدون توجه باستعداد فرزندان خود ، از آنها می‌خواهند که آن را تحصیل و یا آن شغل را انتخاب کنند . تحمیل نامناسب

بر روح کودک، یا ویرا بیمار و دل مرده، و یا ویرا طاغی و بزهکار و منحرف باشد می‌آورد. پیش کیری از بسیاری از بیماریها و انحرافات و ناکامیهای فرزندان، مستلزم آشنا ساختن پدران و مادران باصول روانشناسی، و در لک نیازمندیهای روانی کودکان است، تا با درک استعداد ها و نیازمندیهای مختلف طفل خود، در سالهای کودکی و بلوغ بتوانند، دست ویرا گرفته اورا درجهٔ صحیح رشد واقعی خود، رهبری کنند، نه در راهی خلاف مسیر طبیعی آن.

خلاصه :

زیان یک دوست نادان‌گاها بیشتر از یک دشمن است . متأسفانه شماره‌ی پدران و مادرانی که دوستان نادان فرزندان خویشتن‌اند ، در کشور ما کم نیست . لزوم توجه به نیازمندی‌های روانی کودکان را تنها روانشناسان امروزی تأکید نمی‌کنند ، بلکه در ادبیات‌مذهبی و اخلاقی پیشین ما نیز تا حدودی بدان اشاره رفته است . با این وجود در گذشته بیشتر تصور میرفت که کودک انسانی و کوچک شده ، است . یعنی کیفیت نیازهای او مساوی با نیازمندی‌های انسان بالغ است . تنها کمیت آن تفاوت دارد . بدین ترتیب در گذشته برای کودک کمتر شخصیت و نیازمندی‌های مستقل قائل بودند . و با مقایسه‌ای نادرست با بزرگسالان ، انجام اموری را برای او . مانند بازی . بیهوده می‌شمردند . و در اثر نشناختن استعدادها و نیازمندی‌های واقعی کودک ، ممکن است پدر و مادر ، میل یا سلیقه‌ی نامتناسب خود را ، در انتخاب رشته‌ی تحصیلی ، شغل و قطیر آن ، بکودک تحمیل کنند . یک چنین تحمیلی ممکن است کودک را دوچار شکست ، بیماری و یا طفیان و انحراف کند . کودک را باید در جهت صحیح رشد استعدادهای واقعی خودش رهبری کرد ، نه برخلاف آن .

۱۲

پدر گه بی ادب افتاد . . .

من از بهانگان هرگز ننالم –
که با من هرچه کرد، آن آشنا کرد

لفظ «آشنا» در ادبیات فارسی - بویژه اگر در شعر و غزل بکار رود- غالباً بطور مجاز ، رمز و کنایه‌ای از محبوب و معشوق است . محبوب و معشوق نیز معمولاً در عرف عشاق ، جفاکار ، ستم پیشه و عاشق‌کش است. لیکن در صحنه‌ی واقعی زندگی ، آشناشی که جفاکار و ستم پیشه است، ضرورة همواره محبوب و معشوق نیست. این «آشنای جفاپیشه تر از بیگانه» کاه‌بسهولت ممکن است پدر، مادر، زن، عمو، دائی، خاله، عمه، برادر، خواهر و یا افراد دیگری از خویشاوندان و همکاران و معاشران نزدیک یا دور انسان باشد .

یکی از شنوندگان جوان ما که از سلطه و خودکامگی افراطی پدر خود شاکی است، نامه‌ی خود را با بیتی از حافظ آغاز می‌کند که ما آنرا در آغاز برنامه‌ی خود برای شما نقل کردیم - :

من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
این شنونده‌ی جوان، پس از تمثیل بشعر حافظ، برای اشاره به
شکایت خود از دست‌آشنای خویش، و بیان مطالبی چند، سرانجام چنین
نوشته است - :

... . دو برادر و دو خواهریم - من کوچکتر از همه هست
و با مطلع چون، فرزند ته تواری پدر و مادرم، بشمار می‌روم، نسبت
بسایر برادران و خواهرانم، پدرم خیلی بیشتر رعایت حال را
می‌کند. ولی چیزی که هست، فقط من هنوز مجرد و درخانه‌ی پدری
خود بسرمی‌بریم. واز این رو فعلامن تنها تحت فشار مستقیم و سخت -
گیریهای افراطی و بی‌دلیل پدرم نمی‌باشم ...

پدرم بزخی از اوقات خیلی زیاد تند خو، و کم صبر و
حواله است. ضمناً این را هم بگویم من اینک متجاوز از بیست
سال است، و تحصیلات متوسطه ام را هم پیاپیان رسانده اینک مستقل
در شبکتی کار می‌کنم و احتیاج بکمک مالی پدرم ندارم ...

برای مثال اگر یک شب اندکی، دیرتر از معمول بخانه برسم، وی
بالحنی تند و توهین آمیز، شروع بداد و فریاد و سر زنش و توییغ
من می‌کند. اگر یک وقتی با عده‌ای از دوستان بخواهیم به یک
پیک‌نیک برویم، با وجودی که دوستانم را بخوبی می‌شناسد، و از
همه‌ی آنها مطمئن است، بی‌دلیل مخالفت می‌کند. اگر علت مخالفت
وی را از او ببرسم، داد و فریاد را سر میدهد. و بهمین جهت
نیز از کودکی پدرم چنان‌ایم و رعیت در دل من به جای گذارده است

که بهمین جهت یارای محاجه‌ی با اورا ندارم . زبانم در برابر او بند می‌آید و اندامم بلزه و قلبم بسختی به طیش می‌افتد . . .
 این اخلاق تند پند و هراس شدید من از او ، موجب شده است که من ختن المقدور مقاصد ، عقايد و کارها یم را از پندم پنهان دارم . اگر زمانی هم مورد سؤال و مؤاخذه قرار بکیرم ، ختن المقدور از موضوع طفره رفته حقیقت را از او پنهان کنم . و یا اضطراراً دروغ بگویم . با شرمندگی باید اعتراف کنم که من کمتر به پند راست گفتم . باور کنید که من خودم از این موضوع بی اندازه رنج می‌برم ، ولی چه کنم ، برای فرار از پرخاشها و سخت گیریهای بیمورد او ناگزیرم که بدامن دروغ پناهنده شوم .
 و با این وسیله‌ی ناپسند از خود دفاع کنم ...

هر وقت درخانه هستم ، یکنون هول و هراس در خود احساس می‌کنم . هر وقت میخواهم بخانه بروم یکنون نگرانی مرا رنج میدهد . همه‌اش میترسم که باز مبادا پندم سر موضوعی عصبانی شود .

اگر پکوقتی پندم گزارش بمحل کار من بینغند ، مثل این است که میخواهند مرا قبض روح کنند ، ذیرا می‌ترسم وی در حضور جمع و همکارانم مرا تحقیر و سرزنش کنند ، هر چند که تاکنون چنین کاری نکرده است .

این حالت ترس و دلمه‌ه ره موجب شده است که من در برابر رئیس خودم نیز دست و پای خود را گم کنم . و حرف را توانم بزنم ، و احياناً به وی نیز بی جهت دروغی بگویم ، اصلاً مثل این است که از گفتن حقایق و حرف راست وحشت دارم . نسبت بساير همکارانم که باصطلاح می‌توانند شق ورق باشند ، و حرف خود را بزنند و عقیده‌ی خویش را اظهار کنند ، واقعاً رشک می‌برم ... ، این بود قسمتی از نامه‌ی آقای میم - الف که ما تاکنون دهها نظری

آنرا از سایر شنووندگان عزیز خود ، در یافت داشته‌ایم . در نامه‌ی آقای میم - الف ، یک سلسله از مشخصات و علائم «عقده‌ی خودگم‌بینی» و احساس حقارت ، بخوبی دیده میشود ، مانند عدم قدرت اظهار عقیده‌ی شخصی ، عدم قدرت در اخذ تصمیم ، ترس و دلهره ، ترس از ذکر حقیقت ، توسل بدروغ برای دفاع از خود ، احساس نفرت نسبت بخود بخاطر احساس ضعف ، و نظیر آن ... آیا جای تعجب است که یک چنین شخصی رنج‌میرد ، و با وجود استقلال مالی ، بجهت سخت کریهای پدر ، از زندگانی خود ناراضی و ناخرسند است ؟

در میان عللی که برای «ضعف شخصیت» ، عدم اعتماد بنفس ، و عقیده‌ی حقارت و خودگم‌بینی ، بر شمرده‌اند ، سخت گیری زیاد ، و اعمال سلطه‌ی خارج از اندازه‌ی پدر و مادر ، یا سایر اطرافیان کودک نسبت به وی ، یکی از مهمترین علل متداول تربیتی ، بشمار میرود . نتیجه‌ی سخت - گیری افراطی نسبت بفرزند ، غالباً بدو صورت نامطلوب و زیان بخش بظهور می‌پیوندد . بدین معنی که یا کودک را موجودی «سرگش» و طاغی و مخل و خرابکار ، بارمی‌ورد ، و یا وی را موجودی ضعیف النفس ، متزلزل ، و «زبون» و «خودگم‌بین» می‌پروراند .

یک زن پدر ، یک پدر سخت گیر ، و یا حتی یک مادر بی تجربه و «خودگاهه» ، ممکن است ، از یک فرزند سليم النفس و با استعداد ، انسانی جانی و تبهکار بسازد . در ماورای سینه‌ی بسیاری از تبهکاران و جانیان ، اثر قیافه‌ی سخت گیر یک زن پدر ، یا یک شوهر مادر ، و یا یک پدر و عمودائی سخت گیر و جفاکار ، پنهان است .

بهیج وجه لازم نیست که « سختگیری افراطی » یک پدر یا یک مادر ، یا یک دیگر از اولیاء امور کودک ، از روی دشمنی باشد ، بلکه همین قدر کافی است که آن ، با وجود کمال بی غرضی و حسن نیت ، تنها خارج از اندازه‌ی « ظرفیت تحمل روحی » و طاقت روانی کودک باشد . و یا همچنین چه بسا بیماران روانی هستند که تنها علت اساسی ناراحتی و کسالت آنان را باید در کانون « خانواده » در « مدرسه » و یا در « محل کار » آنها ، در وجود پدر ، یا شوهر ، یا معلم ، و یا کار فرما و رئیسی سختگیر و عصبی مزاج جستجو کرد .

پدر و مادر شدن ، و یاریس و کار فرما شدن ، غیر از شایستگی و صلاحیت تربیتی این شفون را دارا بودن است . پدر و مادر بودن ، یا کار فرما و رئیس بودن خود فنی است که چگونگی آنرا باید آموخت و الابهداشت و سلامت روانی فرزندان و سایر زیر دستان ، یعنی پدران و مادران و کار فرما بیان و کار گزاران نسل آینده ، در معرض خطر سخت خواهد بود . پدر و مادر خوب بودن ، و شایستگی چنین مقامی را داشتن ، کم اهمیت‌تر و همچنین کم زحمت‌تر از مهارت داشتن در یک فن ساده‌ی ماشین نویسی نیست . معمولاً ما برای آنکه ماشین نویس خوب یارانندی ماهری بشویم ، بدوسه ماه تعریف و تعلیم کافی و مستمر نیازمندیم ، لیکن آیا برای « کسب مهارت در فن تربیت فرزند » و پرورش یک روحیه سالم و قوی در نوبات خویش ، نباید یک چنین مدتی را صرف تحقیل و آخذ تجربه کنیم ؟ و یا آیا در برخورد با دشواری‌های تربیتی فرزندان نباید با روانشناسان مشاور و متخصصین فن آموزش و پرورش ، و بهداشت روانی ، مصلحت جوئی و مشورت کنیم ؟

هر پدر و مادر ، و هر مردی و کارفرما ، خود ضرورةً مصون از ناراحتی و کسالتهای روانی نیست . چه بسا که همین ناراحتیهای شخصی ، موجب تولید یک سلسله از ناراحتیهای روانی و آزارهای روحی دیگری در فرزندان ما بشود . بسیاری از سخت گیریها و خود رأیهای ما نسبت بفرزندان خود ، ناشی از ناراحتیهای روانی ما و حاکم از آنست که ما خود نیازمند به تجدید در شیوه‌ی رفتار خویش ، نسبت با آنان هستیم .

خلاصه :

خودکامگی و سختگیری خارج از اندازه‌ی پدر و مادر ، با اسایراولیاء نزدیک ، نسبت بکودک ، یکی از مهمترین علل تربیتی عقده‌ی خودکم بینی ، ضعف شخصیت ، عدم اعتماد بنفس ، بدینه‌ی ، دو روئی ، توسل بدروغ ، و احساس نفرت نسبت بخود و بالادست ، بشمار میرود . جوانی در این مورد نوشته است: اخلاق تنده‌ی پدر موجب شده است که من عقاید و کارهایم را ازوی پنهان دارم ، و کمتر راست بکویم . این حالت در من طوری رسونخ یافته که من در برابر هر بالادست ، خود را می‌بازم ، و بی‌جهت برای رهایی از دست پاچگی خویش دروغی می‌باشم .

غالباً در ماورای چهره‌ی بسیاری از تهمکاران قیافه‌ی یک سرپرست سختگیر و جفا‌پیشه، یک ولی زورگوی نادان ، پنهان است . پدر و مادر خوب بودن ، کم اهمیت تر از مهارت داشتن دریک فن ساده‌ی ماشین نویسی نیست . آن نیز هنری است که باید آنرا بخاطر سلامت روانی و استقلال شخصیت نسلهای آینده ، فراگرفت .

۱۳

آنها می لفزند ، ما باید پردازیم . . .

جهنم تا هر دین روی پسر ،
در من آهنتگ تجارت فرمود —
اگر تریتش گشت هدر ،
لیک بر روح من آسیب افرود . . .

نظامی شاعر بزم آرا و سخن پرداز ما ، در قطعه‌ای مشهور — ای
چارده ساله قرة العین — فرزند چهارده ساله‌ی خود را مورد خطاب قرار داده
پندحا میدهد ، و در پایان نیز باطمینانی کامل به استواری و قابلیت اجرای
اندرزهای خود ، می‌سراید — :

— گرددل نهی ای پسر بدین پند
از پند پسر شوی برومند !

لیکن آیا نظامی تنها پدری است که برومندی و بهروزی فرزند خویشن را صمیمانه و مشققانه آرزو کرده باشد؟ پند پدر و نصیحت به فرزند، در ادبیات ما، آثار کلاسیک و گرانبهائی چون «قابل سنا»، «بوستان» سعدی، «گلستان»، «اخلاق ناصری» و ساکا بهای دیگر بوجود آورده است. قسمتی از «نیوج البلاعه» به وصیت و نصیحت بفرزند اختصاص دارد. این میرانهای گرانبهائی ادبی، در حقیقت جلوه و تعبیری گویا وابدی از شوق مالامال والدین به کامیابی و بهروزی فرزندان است. کمتر پدر یا مادری است که نسبت به آینده‌ی فرزندان خود، اعم از پسر یا دختر، در دل از سالها آرزوئی نه پژوهانده باشد. در بلوهی آینده‌ی آنها روزها و ماهها نیندیشیده و طرح نقشه‌ای را نریخته باشد. و یا چیز و چیزهایی را بخاطر خبر و صلاح آبان برای آنها نخواسته باشد. این نکته آنقدر عمومی و همه جانی و همیشگی است که در واقع عکس آن موجب شکفتی و حیرت خواهد بود. لیکن سؤالی که در اینجا پیش می‌آید، اینست که – :

– آیا پدران و مادران، همواره، در آنجه که برای فرزندان خود و آتیه‌ی آنها می‌خواهند متوجه از لغزش واشتباهند؟

– آیا ممکن نیست که پدران و مادران نیز با همه خیزاندیشی و خیرخواهی صادقانه‌ی خود، نسبت بفرزندان خویش در مورد «تشخیص توانایی» و استعداد آنان، و بالاخره در مورد «تشخیص رغبت» و اشتیاق واقعی آنها دوچار اشتباه

گردند، و نادانسته، تحقیق «هوش‌های ناکام» و «آرزوهای سر کوفته»ی خود را بر کودکان خویش، تحمیل نمایند؟ متأسفانه تجربه باین پرسشها، بنکرات پاسخ مثبت داده است، و روانشناسی و روان پزشکی نیز این حقیقت تلغیر تأیید کرده است. آری پدران و مادران نیز - باهمه بی‌آلایشی و خیرخواهی نسبت به فرزندان خود - در تشخیص «استعداد» و «رغبت» و «صلاح زندگی آینده»ی فرزندان، همیشه از اشتباه در امان نیستند. و چه بسا که این «سوء تشخیص» پدران و مادران، عواقب و خیم و ناراحتی‌های روحی و جسمی فراوانی را برای فرزندان آنها، در برخواهد داشت.

اشتباه اساسی پدران و مادران، در باره‌ی «تربیت آینده‌ی فرزندان»، ناشی از چیست؟

اشتباه اساسی پدران و مادران، در مورد اعمال «تربیت تحمیلی» و نامتناسب نسبت به فرزندان خود، در حقیقت ناشی از دو چیز است - :

- ۱- میل بحفظ نام و مقام، و تحکیم شون حرفه‌ای و اجتماعی خود.

- ۲- میل بتکمیل نقایص، و جبران کم داشتها و نارسائیها، و تحقق آمال خود بوسیله فرزندان.

اصطلاح «اجاق‌کور!» از قدیم، در معنی مجازی خود، کنایه از کسانی است که فرزندی از خود ندارند. تا پس از مرگ آنها، موجب یادآوری و ذکر خیر آنان گردد. فرزند خلفه همواره یکی از بهترین یادگارهای پس از مرگ افراد، بشمار رفته است. وی از جمله آثاری تلقی شده است که مجموع آنها را، در اصطلاح مذهبی، بنام «باقیات صالحات» می‌نامند.

ریشه‌ی «علاقه بفرزند» را شاید بتوان در احساسی مرموزو نا آگاه، در افراد جستجو کرد که «بقای خویش» را در «تولید مثل» و وجود فرزندان، خود مینگرند، و خویشن را بوسیله‌ی آنان همواره زنده می‌سینند.

در هر حال این نکته مسلم است که بسیاری از پدران - بر اثر انس و الفت بشغل خود و بسبب تجربیات و زحماتیکه در راه توسعه و پیشرفت حرفه و شئون اجتماعی خود کشیده‌اند. مایلند تا فرزندان آنها، جای نشین آنها شده کلر گردان مغازه و دکن، و بهره بر زحمات و مشفقات آنان باشند. و بدین ترتیب، نام آنها و نام تبار توانده، یا حرفه‌ی آنها را همواره بر سر زبانها زنده نگاه داردند. بزبان یک پدر اگر ادای مطلب کنیم - :

- «ما بطور کلی مایلیم بجهاتی ما سرگنجی بنشینند که ما آنرا یافته یا فراهم کردیم». از اینرو از قدیم - و هنوز هم - بسیاری از پدران، فرزندان خود را وادر می‌کردند که، باصطلاح «شغل و حرفه‌ی آبا و اجدادی» خود را فراگیرند، و آنها را - خواسته یا نا - خواسته - مانند خود بار می‌آورندند. بدینهی است در اینگونه موارد خیلی کمتر توجه به «استعداد» و «رحمت» کودک می‌شد.

پدر و مادر، تنهاصلاح اندیشی خود را برای تأمین سعادت کودک، کافی می‌پنداشتند. و تربیت و تمرینی مشابه تربیت خویش را برای فرزندان خود لازم می‌دانستند. آنرا بر آنها تحمیل می‌کردند. کمتر توجهی نسبت به «هر ایط تغییر نمان» و مقتضیات آینده‌ی کودک مبنی داشتند.

در اتقاد از این «تربیت تحمیلی» و لزوم توجه به کیفیت تغییر، و

دینامیک زمان ، و شرائط متغیر آن ، «فهرج البلاعه» درجهان اسلامی میراث بزرگی را برای ما بیاد کار گذارده است . از سخنان منسوب به امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که - :

فرزندان خود را مانند خود تربیت نکنید ! زیرا آنها برای زمانی غیر از زمان شما هستند .

در این مورد باید توجه داشت که - نه تنها فرزندان ما برای زمانی غیر از زمان ما هستند ، و شرائط و مقتضیات «زمان آنها» که بیش ، با شرایط و مقتضیات زمان ما تفاوت دارد ، بلکه کیفیت «استعداد» و «رغبت» و اشتیاق فرزندان مانیز همواره مساوی با «استعداد» و «رغبت» و اشتیاق ما نیست

بسیاری از فرزندان هستند که کمدارای استعدادی غیر از استعداد پدر و مادر خود میباشند . و احياناً قدرت انجام کارهایی را که والدین آنها میدانند و میخواهند ، ندارند . و در آن کارها دچار شکست و عدم موفقیت میگردند . لیکن با این وصف باید توجه داشت که تنها عدم موفقیت در کاری ، بهیج وجه دلیل بر عدم توفیق در کاری دیگر نیست . چه بسا افراد شکست خورده در انجام یک کار ، نوابغی در حین اشتغال بکار دیگر ، از کار در آیند . از اینرو فرزندان را باید مجبور ساخت که حتماً شغل و حرفه‌ی خانوادگی خود را ، علی‌رغم میل واستعداد واقعی خویش ، اختیار کنند . «فرهنگ مشاغل آمریکا» بالغ بریست و دو هزار شغل را نام می‌برد . معنی این «تنوع زیاد مشاغل» آنستکه : استعدادهای علمی و عملی بشر بهزاران صورت مختلف می‌تواند خود نمائی کند .

ندان را در انتخاب شغل و رشته‌ی تحصیلی باید کمک و

راهنمایی کرد ، نه مجبور و مقهور ! کسی که استعداد کاری را ندارد ، و با به علی ، بدان علاقمند نیست ، در آن کار کمتر می‌مکن است موفقیتی بدست آورد . بلکه وی یشتر از آن رنج خواهد برد .

- نیکته‌ی دومی را که ما در مورد اشتباه پدران و مادران ، دزباده‌ی تریست فرزندان ، یادآور شدیم ، می‌ل به تکمیل نقاچ و جبران کمداشتها ، و تحقق آمال خویشتن بوسیله‌ی فرزندان بود .

بسیاری از پدران و مادران ، خود شخصاً در روزگار کودکی یا جوانی خویش ، توانانی انجام کار یا تحصیل رشته‌ای را دارا نبوده‌اند ، ولی بنابر علی ، بدان عشق و اشتیاق می‌ورزیده‌اند . واينکه‌یا یلند که این «کمداشت» و «عدم موفقیت» ، و «احساس نخبن» را بوسیله‌ی فرزندان خود «جبران» کنند . از آنها می‌خواهند که مثل‌آختماً فلان کار ، یارشته‌ی تحصیلی را اختیار نمایند . بسیاری از پدران و مادران را می‌شنویم که می‌گویند : «ما که در فلان کار ، یافلان رشته موفق نشدیم و حال همیگر از ما گذشته است . ولی انشاء الله می‌گوشیم که فرزندانمان ، در آنها موفق شوند ! »

تحقیق آمال و جبران نقاچ بوسیله‌ی فرزندان ، در صورتی مفید و مطلوب است که انجام آنها از عهده‌ی «استعداد» و «شور» و «مصلحت آینده» و فرزندان ما خارج نباشد . والا - باصطلاح قدیمی - «تکلیف شاق» یا «تکلیف مالا یطاق» ، یعنی تکلیفی خارج از حدود استعداد فرزندان به آنها کردن ، نه تنها فایده‌ای در برابر ندارد ، وزحمتی هدر است ، بلکه موجب پیدایش یک سلسله ناراحتیها و آسیب‌های روحی و عقدی «خودکم‌بینی» و حقارت در آنها می‌گردد . هنگامی که ما انجام کاری را که مافوق طاقت ، واستعداد و رغبت کسی است ، ازوی

بخواهیم - بویژه اگر آن شخص در زمانی ویا دست در کار چیزی باشد که خود استعداد و رغبت واقعی خودرا تشخیص ندهد - چنین شخصی بر اثر عدم موقیت و احساس عدم توانائی خویش در انجام کارها ، کم کم دچار احساس حقارت و خود کم بینی ، و تزلزل شخصیت شده اعتماد لازم به نفس را از دست میدهد . مأیوس و بدین و نگران میشود . خود را کمتر از دیگران ، وجودی بی فایده احساس میکند . و این چنین احساسهای نیز مقدمات اولیه بسیاری از ناراحتی های روانی را تشکیل میدهد .

پدران و مادران دوراندیش و فداکار ، در تربیت فرزندان خود - اگر به سلامت روح آنان علاقمندند - همواره باید از « تحمیل » سلیقه و آمال خود بر فرزندان خویش پرهیز ند . در تربیت فرزند پیوسته باید به دو نکته توجه داشت - :

- شرایط متغیر زمان آینده .

- و کیفیت خاص استعدادها و رغبتهای مختلفی که در فرزندان است .

خلاصه :

کمتر پدر یا مادری است که نسبت به آینده‌ی فرزندان خود ، در دل آرزوئی نپروردانده باشد . بصیرت بفرزند در ادبیات ما آثارگرانبهایی بوجود آورده است . لیکن پدران و مادران ، با همه دوستی و سخیر اندیشه ، همیشه در تشخیص «صلاح آینده» و «رغبت» واستعداد «فرزندان خود» ، مصون از لغتش نیستند . وچه با که نادانسته میل خود را در تربیت فرزندان ، بر آنها تحمل میکنند . «تربیت تحملی» ، والدین - که غالباً ناراحتی‌های جسمی و روانی فراوان از پی دارد - عموماً ناشی از دو چیز است :

۱ - میل به حفظ نام و مقام و تحکیم شئون اجتماعی خود

۲ - میل به تکمیل ناقص و جبران محرومینها بوسیله‌ی فرزندان .

نهج البلاغه با توجه به «شخصیت اختصاصی کودک» مذکور است که : فرزندان را نباید مانند خودمان تربیت کنیم . زیرا آنها برای زمان دیگری غیر از زمان ما هستند . تنوع مشاغل - که در آمریکا بر بیست و دوهزارشته بالغ میشود - حاکی از تنوع شکرک استعداد‌های بشری است . فرزندرا در انتخاب شغل و رشته‌ی تحملی تنها باید راهنمایی کرد ، نه مجبور و مقهور .

۱۴

محبتی که محنت افزاید ...

از محبت دوستی بر نهم ،
کاخلاق بدم ، حسن نماید !
کو دشمن شوخ چشم دان؟!
تا عیب هزا به من نماید .

نا آنجا که تاریخ بشر گواهی میکند ، فرزند آدمی در باره‌ی
مسائل «خیر» و «شر» ، شایست و ناشایست ، مکروه و مباح ، قبیح و
مقبول ، فضیلت و رذیلت ، و بالآخره «خوب» و « بد » پیوسته می –
اندیشیده است .

فلسفه و متکران بشر ، در باره‌ی اینکه چه چیز «خوب» و
چه چیز « بد » است ، و یا طبق چه میزان و مقیاسی میتوان به چیزی ؟

از نظر اخلاقی، خوب یا بد گفت و چگونه خلق و خوئی را میتوان اخلاق خوب و پسندیده، یا اخلاق بد و ناپسندیده نامید، بحث‌ها و گفتگوهای مفصل و گرانبهائی از خود به یاد کار گذارده‌اند. حتی برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که «انسان» را در برابر تعریفهای مختلف «حیوان اخلاقی» نامیده‌اند.

گفتگوهای فیلسفه‌انه در باره‌ی منشأ و «مقیاس خیر و شر» یا نیک و بد. نسبتاً خیلی زود، یعنی در حدود دو هزار و چهارصد سال پیش، بصورت جالب توجه علمی بنام «علم اخلاق» درآمده است.

یکی از تعریفهای ساده‌ی علم اخلاق همین است که میگویند: اخلاق علمی است که در باره‌ی خیر و شر یا فضیلت و رذیلت و مقیاس آن و چگونگی بکار بستن قواعد آن، گفتگو میکند. از تعریفهای نسبتاً مفید و حداقل، در بسیاری از موارد قابل به کار بستن - تعریفی است که ارسسطوفیلسوف یونانی، در حدود بالغ بر چهار قرن قبل از میلاد مسیح، از «فضیلت» یا نیکی کرده است.

ارسطو که نظریه او را «نظریه‌ی حد و سط» یا «نظریه‌ی متعادل» نامیده‌اند. معتقد است که فضیلت یا خیر و نیکی در «وسط» دو حد «افراط» و «تفریط» قرار دارد. مثلا در نظر ارسطو، «شجاعت» در وسط «گستاخی» و «بزدلی» قرار گرفته است. شجاع کسی است که از نعمت حیا و ادب برخوردار است، نه گستاخ و وقیع است، و نه جبون و ترسو و بزدل. از این رو ارسطو شجاعت را که حد وسط جنبه‌ی افراطی گستاخی و جنبه‌ی تفریطی بزدلی و جبن است، در ضمن «فهرست فضیلت‌های اخلاقی» خود، نام بی‌برد. و یا کرم و «جوانمردی» را

ارسطو حد «وسط» و مُتبدل «اسراف» از طرفی، و خست و «بغسل» از طرفی، دیگر میداند.

مثلی است مشهور، به طفلى که زیاد به لبهی پشت بام نزدیک شده بود و خطر سقوط و پرت شدن وی میرفت، گفتند: «عقب برو تا نیقتنی»، وی آنقدر عقب عقب رفت که از آنطرف بام بزیرافتاد! نزدیک شدن زیادی به لبی جلو پشت بام را، باصطلاح ارسطو، «حد افراط» و آنطرف بام را که همچنان موجب سقوط می‌شود، «حد تغیریط» می‌گویند که هردو خطر ناک و زیان‌بخشن است و وسط بام را «حد طلاقی وسط» محسوب میدارند که موجب رفاه و امنیت است. جمله‌ی «خیر الامور او سلطها» - خیر امور حد وسط و متعادل آنهاست - مؤید فکر ارسطو، درجهان اسلامی است. و نیز همین تعریف ارسطو است که در گفته‌ی سعدی، در مورد رعایت حد اعتدال در غذا خوردن منعکس است - :

نه چندان بخور کز دهانت برآید،
نه چندان که از ضعف جانب درآید

ما اگر دستور و تعریف ارسطو را همواره و در همه جا توانیم
بدکار بندیم، در مورد آموزش و پرورش و رعایت «سلامت روانی
کودک»، بویژه در مسئله‌ی ابراز محبت، در حقیقت بهتر از آن دستوری
نمی‌توانیم یافت.

در مورد اثرات شوم و عواقب وخیم کمبود محبت و خودداری - ابراز آن نسبت بکودکان، در گفتارهای سابق خود، بعد کافی سخن گشته‌ایم. امروز بیشتر درباره‌ی «نتایج سوء افراط در اظهار محبت»، سبب بکودک، ولوس و ناز پروردۀ بارآوردن او، سخن خواهیم کفت.

افراط در اظهار محبت به طفل، اگر از فقدان و کمبود آن زیان‌مندتر نباشد، بدون شک بی‌زیان‌تر نیز نیست. «افراد نازپرورده» عموماً فاقد «قدرت‌سازش» با محیط و اجتماع‌اند. افراد نازپرورده عادت‌کرده‌اند که هر وقت هرچه خواستند و یا مشکلی داشتند، پدر و مادر یا سایر اطرافیان آنها، آنچیز را برای آنها فراهم، و یا مشکل آنها را حل کنند. بعبارت دیگر یعنی بجای آنکه آنها خود را با محیط تطبیق دهند، معمولاً محیط خانواده، خود را با میل و خواست آنها تطبیق داده است. لیکن دیگر محیط خارج از منزل، همواره خود را با امیال و هوسیای افراد تطبیق نمیدهد.

در نتیجه‌ی این «عدم قدرت ناسازگاری»، افراد نازپرورده نسبت بدنیا و مردم، «بدبین» می‌شوند. «فرد نازپرورده» انتظار دارد که همه کس مطابق میل او رفتار کند و هر کاه خلاف آنرا بینند، تصور می‌کند که دیگران از ادائی حق و تکلیف خود در برابر وی سر باز می‌زنند. از اینرو هر کس را که مانند پدر یا مادر نازپرور خود، مطیع و فرمابنده‌دار خویش نبیند، ستمکار و وظیفه ناشناس تلقی می‌کند. در برخورد با مشکلات، وی تنها یک راه حل دارد، و آنهم اینکه مادر و پدر یا سایر اطرافیان، یعنی «دیگران» مشکل ویرا بگشایند، و چنانکه میدانیم، در نبرد زندگی، همواره نمی‌توان تنها از دیگران توقع یاری و مشکل گشائی داشت. در کارزار زندگی چه بسا که شخص باید خود دامن همت بر کمر زند. و با «اتکای به نفس» بحل مشکلات خویش پردازد. لیکن «نازپرورده» چون فاقد «اتکای به نفس» و «استقلال شخصیت» است و تنها چشم یاری از دیگران دارد، بزودی خود

را در جهانی بيرحم و جفاپيشه می يابد ، و نسبت بهمه زبان عيب جوئي و فاسزا گوشی می گشайд.

زندگي مردميطلب : مرد باید که در کشاکش دهر ، سنگ زيرين آسيا باشد . فرد ناز پرورده طاقت استماع انتقاد ندارد . انسان ناز پرورده در کشاکش ، زندگي تاب مقاومت و قدرت مبارزه ندارد . وى از کوچکترین امری که خلاف ميل وى اتفاق افتد ، چنان دچار زحمت ميشود که حتی گاه به « خودگشی » پناه می برد .

«آلفرد آدلر» روانشناس نامی و پدر « روانشناسي مكتب فردي » زنی را شاهد می آورد که بعلت آنکه همسایه‌وي ، راديو را بلندمیگرفته ، به تذکرات مکرر او وقعي نمی نهاده و جواب را برد با و میداده ، خود گشی می‌کند . تحقیقات « آدلر » نشان میدهد که این زن از کودکی ناز پرورده و « عزيز دردانه » بار آمده بوده است و هر چه میخواسته در منزل بی چون و چرا فراهم می شده ، از اینرو در دنیائی که باو جواب معنی بدھند ، دیگر تاب زندگی نداشته است .

برخی از هموطنان ما کسانی را که بشغل‌های پست تن در میدهند . و یا آنکه ناگزیر می‌شوند ، از طرق غیر محظوظ وی ارزشی ، امرار معاش کنند ، بنام « عزيز پدر و مادر » میخواهند . این عنوان حاکی از تجربه ملخ و بینشی قدیمی در اجتماع مانسبت بعاقبت و فرجام نامبارک و نامیمون افرادی است که در کودکی « نتر » و « یکی یکدانه » و « عزيز دردانه » بار آمدھاند .

• ذر برابر شماره‌ی فراوانی از بزهکاران که از خانواده‌های نابسامان آمده‌اند و غالباً در کودکی از محبت و توجه و مراقبت کافی پدران و مادران خود ، بی‌بهره مانده‌اند ، بطور شکفت انگیزی ملاحظه شده است

که عده‌ی فراوانی از بیزهکاران را نیز افراد نازپرورده تشکیل میدهند. نازپرورد گان عزیز دردانه، چون مردمی پر توقع و خودخواه بار می‌آیند، و نسبت بجامعه عالی بدین‌اند، از این‌رو از تجاوز به حقوق دیگران و عدم رعایت رفاه و آسایش آنان، ابائی ندارند. اگر آنچه‌را خواستند از راه مشروع، بدریافت نائل نکشند، تحصیل آن، از راه غیر مشروع چندان قبحی در نظر آنان ندارد. و بالاخره افراد نازپرورده عموماً همواره در «زندگانی زناشوئی» نیز کامیاب و موفق نمی‌شوند. چون «حیات‌زنشوئی» نیازمند بمقداری کذشت و فداکاری و رعایت منافع و مصالح «دیگری» است. واين‌همان‌چیزی است که فرد نازپرورده کمتر آنرا از کودکی فرا گرفته است.

بدیهی است که در اثر نفوذ عوامل و شرایط دیگری، همواره استثناء‌هائی در این اصول مشاهده می‌شود. لیکن استثناء هیچگاه از اهمیت قاعده‌ی عمومی بکلی نمی‌کاهد.

محبّت داروئی است که فقدان آن موجب ناراحتی و بیماری شخصیت فرد، وزیادی و افراط در آن نیز سبب مسمومیت «حیات عاطفی» و استقلال افراد می‌گردد. بزرگترین وظیفه‌ی تربیتی والدین، و مؤثرترین کمک آنها در مورد تأمین «سلامت روانی»، فرزندان خود، «حد و سط» و پرهیز از «افراط» و «تغیریط» در «ابراز محبت» نسبت بفرزندان خویشتن است.

خلاصه:

ارسطو معتقد است که فضیلت یا خیر و نیکی در وسط دو حد «افراط» و «تفریط» قرار دارد . مثلاً شجاعت حد وسط «گستاخی» و «بزدلی» است . در مورد ابراز محبت ، بهتر از قاعده‌ی حد وسط ارسطویی ، دستوری نمیتوان یافت . افراط در اظهار محبت به طفل تیز مانند فقدان آن ، زیانمند است . افراد ناز پروردگر چون عادت کرده‌اند همواره خواسته‌ها و مشکلات آنها را پدر و مادر و اطرافیان آنها فراهم یا حل کنند ، از آینه‌رو در برخورد با مشکلات عموماً قادر قدرت سازش با محیط و حل مشکلات اند . و در نتیجه نسبت به دنیا و مردم مایوس و بدین و پر توقع می‌شوند . در اثر برخورد با اندک مانعی چنان تعادل خود را از دست میدهند که حتی ممکن است اقدام به خودکشی کنند . شماره‌ی فراوانی از بزمکاران ، در واقع ، در اثر ناز پروردگری افراطی - نه از کم بود محبت - رنج میبرند . در زناشویی نیز که بقداکاری و رعایت متقابل زن و شوهر نیازمند است ، افراد ناز پروردگر دچار زحمت می‌شوند . محبت اکسیری است که فقط در هنگام رعایت حد وسط ، می‌تواند مفید واقع شود .

۱۰

این روح پرنساز ما .۱۰۰

شکت شیشهی دل را مگو صدالی نیست
که این صدا به قیامت بلند خواهد شد

مردم امروزه تقریباً همه کم و بیش ، نسبت به نیازمندی‌های اساسی بدنی خود آگاهند . یعنی کمتر کسی است که نداند ، بدن او حداقل به آب ، هوا ، غذا و پوشانک ، نیازمند است . البته اطلاعات عمومی ، نسبت به نیازمندی‌های بدنی با پیشرفت علم «شیمی حیاتی» و بهداشت حاصل شده است . بطوریکه خوشبختانه امروزه برخلاف قدیم افراد زیادی نسبت به فایده و اهمیت « ویتامینها » در مواد غذائی و زیانهای حاصله از کمداشت و فقدان آنها آگاهند ، و کم و بیش میدانند

که آنها در چه نوعی از غذاها و میوه‌ها می‌توان یافت. و نیز هر روز بشماره‌ی این افراد مطلع اضافه می‌شود.

در برابر «نیازهای بدنی»، ما همچنان دارای یک سلسله «نیازمندیهای روانی» هستیم که عدم ارضاء آنها نیز موجب پیدا شدن اختلالات و ناراحتی‌ها و بیماری‌های تحمل ناپذیر روانی می‌گردد. لیکن متأسفانه اطلاعات عمومی نسبت به نیازمندیهای روانی، بسیار ناچیز است. ما اکثر اطلاعات مردم را در باره‌ی نیازمندیهای بدنی آنها با آگاهی آنها نسبت به نیازمندیهای روانی آنان، مقایسه کنیم، نتیجه‌ی تأثیر انگیزی بدست خواهیم آورد. با وجود نیازمندیهای فراوان روانی، حتی غالب از تحصیل‌کرده‌ها و دانشجویان ما نمی‌توانند، تنها این نیازمندیها و یا نام مهترین آنها را، شماره و از هم تفکیک کنند. تا در نتیجه بفکر یافتن راههای صحیح و مناسب برای رفع آن احتیاجات، و ارضاء خواسته‌های روانی باشند.

بسیاری از ناخوشنودیها، سوءظن‌ها، یأس‌ها، ناکامیها، ناعمدی‌ها، دلسردیها، افسردگیها، بدینیها، لافزیها، نخوت فروشی‌ها، مردم‌آزاریها، خودکشیها، قتل‌ها، ارتکاب به فحشاء، و انواع بزه‌های دیگر غالباً ناشی از عدم اطلاعات مردم نسبت به نیازمندیهای روانی خود و اطرافیان خویشتن و شیوه‌ی صحیح ارضاء آنهاست. عدم ارضای نیازمندیهای روانی اکثر «زندگی» را به «کابوس دهشتناک» و کلاف سردرگمی تبدیل می‌کند، و بسا که شخص را بشدت مستأصل و ارزشندگی بیزار می‌سازد. افراد در نتیجه‌ی عدم ارضای صحیح نیازمندیهای روانی، تعادل لازم عاطفی و «توازن شخصیت» خود را از دست میدهند؛ و به موجوداتی مأیوس و زبون که بعدهای خود کمینی کرفا نند، ویا به بیانی مردم آزار

و در نده خو ، تبدیل می گردند . جمال طبیعت در نظر آنان به ماتمکدهی جی مفهوم و مادلت خیزی تغییر چهره میدهد .

«عدم ارضا نیازهای روانی» سبب بروز اختلالاتی در نظام حیات روانی ما میگردد که در اصطلاح فنی از آن بعنوان «اختلالات عاطفی» نام میبرند . «اختلالات عاطفی» نه تنها ممکن است موجب برهم خوردن «تعادل شخصیت» ، و در نتیجه بیماریهای روانی ، و انواع جنونها گردد ، بلکه همچنان بسهولت ممکن است منجر بیک سلسله امراض قلب ، خون ، معده و دستگاه تنفس و نظیر آن شود که در اصطلاح پزشکی و روان پزشکی چدید ، به بیماریهای «پسی کوسماตیک» یا «روان‌تنی» موسوم‌اند .

بیماریهای «پسی کوسماتیک» یا «روان‌تنی» یعنی بیماریهائی که دارای تظاهر و نمود بدنی ، ولی منشأ روحی هستند عموماً در نتیجدهی بهم خوردن تعادل روحی و عاطفی ، یا بعبارت دیگر ، در اثر عدم ارضا پاره‌ای از نیازهای روانی بوجود می‌آیند . «روانشناسی بهداشتی» یا «بهداشت روانی» در درجه‌ی اول ، وظیفه‌اش شناختن و شناساندن نیازمندیهای روانی و عواقب وخیمی است که در اثر عدم ارضا آنها کریبان کیر جامعه و مردم می‌شود . «روانشناسی بهداشتی» بدین ترتیب مارا در «پیش‌گیری» و مبارزه با «بیماریهای فقدانی روحی» ، مجهز می‌سازد .

نیازمندیهای روانی کیفیت تازه‌ای نیست که اختصاصی به بشریت قرن بیستم داشته باشد . بلکه تا بشر می‌زیسته آنها نیز وجود داشته است . لیکن توجه جدی و علمی نسبت آنها ، بسیار تازه و از ثمرات گرانبهای ترقیات واکنشافات روان‌پزشکی ، روانشناسی ، جامعه‌شناسی ، و مردم

شناسی عصر حاضر بشمار می‌زود.

تظاهر نیازهای روانی و تمايل شدید آنها به ارضاء، بحدی آشکار و فراوان است که نه تنها در شعر و ادبیات، بلکه در مکالمات روزمره‌ی مردم نیز بخوبی ملاحظه می‌شود. نیاز با جتمع و مصاحب، و شکوه از رنج تنهائی را شاید غالباً در جملاتی از این قبیل به کرات شنیده باشیم: «از تنهائی دیگه حوصله‌ام سرفته و دارم دق می‌کنم!» . و یا بگفته‌ی شاعر:

دلا از دست تنهائی بجانم ، زآه و ناله‌ی خود در فعائم ،
شبان تار از درد جدائی کند فریاد مفرز استخوانم
«نیاز به محبت» و «موردتوجه، لطف و احترام قرار گرفتن»
در ضمن نامدی یکی از شنووندگان عزیزم‌ما بخوبی منعکس است - :
«پدرم اصلاً بمن علاقه ندارد. مثل اینکه من یک‌بچدی سرزاهی
هستم که فقط مرا برای خار نگردی زن پدرم اجیر کرده است ...
در صورتیکه برادر کوچکم را که از زن دوم اوست، خیلی دوست دارد.
و همیشه مطابق دل او رفتار می‌کند ... »

از نیازمندی‌های فراوان روحی چنانکه اشاره کردیم، یکی نیاز به لطف و محبت است، فقدان نوازش و محبت در کودکی، خایع‌دای در روح کودک بوجود می‌آورد که «ترمیم» آن بسیار دشوار است. قلبی که در کودکی احساس محبت نکرده غالباً در خود یک‌نوع احساس کم داشت و غبن می‌کند. چه بسا که «حسود» و «گینه‌توز» می‌گردد. تمايل به آزار و سرکشی و جنایت پیدا می‌کند. و بسبولت دستخوش «فریب»

و گمراهی می شود . هنگامیکه عطش طبیعی فرزند برای محبت و نوازش و تحسین ، در «**کانون خانواده**» تسکین نیافت ، وی ناچار اطفاء ناثره‌ی التهاب آنرا ، در خارج از کانون خانواده می جوید ، و چه بسا که در همین هنگام ، در اثر برخورد با افراد ناشایست ، دستخوش «انحراف» های سخت می گردد .

بسیاری از دختران که در کانون خانواده‌ی خود ، درازای محبت و نوازش ، خفت و تحقیر دیده‌اند ، مواجه با خطر انحراف هستند و بسهولت فریب مردان چاپلوس و زبان‌باز را می‌خورند . غالب از انحرافات زنان جوان ، از این نظر نیست که «**شهروت**» بر آنها غلبه کرده باشد . بلکه بیشتر از آنرو است که صور می‌کنند ، بدین ترتیب ممکن است «**جلب عشق**» و محبتی نسبت به خود کنند . و وسیله‌ای برای تسکین عطش طبیعی محبت خویش ، در خارج از منزل بیابند .

«آلفرد آدلر» ، روانشناس نامی و پدر مکتب روانشناسی فردی ، که بررسی‌های ذیقیمتی از خود ، درمورد نتایج عدم ارضای نیازمندی‌های روانی ، باقی گذارده است ، در این مورد خانواده‌ای را شاهد می‌آورد که در آن «**فرزند ارشد**» مدت‌ها مريض بوده است و کمی بعد «**پدر**» آنها نیز مريض می‌شود . اندکی پس از بهبود وی نوزاد جدیدی در کانون خانواده پا بعرصه‌ی وجود می‌نهد . در نتیجه ، قسمت اعظم توجه «**مادر**» یا صرف پرستاری فرزند ارشد ، یا شوهر و یا کودک نوزاد ، یعنی تقریباً تمام افراد خانواده ، باستانی یک دختر که فرزند دوم خانواده بوده است ، می‌شود . کمی فرصت در اثر مريض داری ، و بجهداری ، بمادر اجازه نمی‌دهد که لطف و توجه کافی نسبت بدختر خود مبذول دارد .

این دختر، خود را در خانه، مورد بی مهری و «ناخواستگی» احساس میکند که همه مورد توجه‌اند، جز او. در مدرسه نیز چون معلمش عوض میشود، معلم دوم، برخلاف معلم اول، ویرا مورد تشویق و توجه قرار نمی‌دهد. از اینرو چون، نه در خانه و نه در مدرسه، کسی برای وی ظاهراً اهمیتی قائل نبوده است، روح تشنگی لطف و محبت او، در خارج از منزل، مردی را می‌باید که با تملق و چرب زبانی، نظر او را جلب میکند، و او را می‌ستاید. دخترک بینوا، فریقتهای این مرد میشود و خانه‌ی پدری را ترک میکند، و بنزد آن مرد می‌رود. لیکن بزودی بی‌می‌برد که فریب خورده است و آن مرد دوستدار واقعی او نیست. از اینرو بفکر «خودکشی» می‌افتد. خوشبختانه بموقع بدادش رسیده از مرگ نجاتش میدهدند. و با راهنمائی «پژوهشک روانشناس»، معالجه می‌شود.

«اظهار لطف و محبت» در کانون خانواده بمنزله یک «غمذای روحی» است که باید پیوسته «تجددید» شود. محبت را باید طوری آشکار ساخت که فرزندان، در درک و احساس آن دوچار شک و تردید نکردند. و الا فقدان یاخودداری و بخل ورزیدن در اظهار آن، کار را بمعصیت خواهد کشانید.

لیکن محبت تنها نیاز اساسی روانی ما نیست. نیاز به استقلال، نیاز به یقین و امنیت‌خاطر، نیاز بمعاشرت، نیاز به تنهائی، نیاز بدرد دل، نیاز به اعتراف، نیاز به خودستائی، نیاز به تشویق، نیاز به مقبولیت، و جلب توجه و سرشناسی، نیاز به کنجدکاوی، نیاز به ستودن، هر یک اگر بدرستی و بموقع ارضاء نشوند، از جاده‌ی اعتدال منحرف شده زیانها و نابسامانیهای را در زندگانی فردی و اجتماعی بوجود خواهند آورد.

خلاصه:

در بر ابراطلاعات مردم نسبت به نیازمندیهای اساسی بدنی خود ، آگاهی آنها به نیازهای روانی خویش بسیار ناچیز است . عدم ارضای نیازهای بدنی مانند کمداشت وینامینها - ایجاد بیماریهای قدرانی بدنی میکند . این کیفیت در مورد نیازمندیهای روانی نیز صادق است . بسیاری از بدگمانیها ، ناامیدیها ، لافز نی ها ، خودکشیها ، ارتکاب به فحشاء دانواع بزمها دیگر ، و همچنین بسیاری از بیماریهای روانی ، غالباً ناشی از عدم ارضای صحیح نیازمندیهای روانی است . نیازمندیهای روانی همواره در اشعار و حتی مکالمات روزمره‌ی مردم بوضوح منعکس است . نیاز به محبت ، به استقلال ، به یقین و امنیت روحی ، به معاشرت ، به اعتراف ، به خودستائی ، به تشویق و مقبولیت ، و به ستدون و ستدوه شدن . . . از جمله نیازهای اساسی روح انسانی بشمار میروند که هر یک ، اگر بدرسی و بموضع ارضاء نشوند ، از جاده‌ی اعتدال منحرف شده نا-بسامانیهای را بوجود خواهند آورد .

۱۶

پرسشی پر همیان و هستی صوفز . . .

بر لبانم سایه‌ای از پرسنی مرمز ،
در دلم دردیست بی‌آرام و هستی سور -
رار سرگردانی این روح عاصی را ،
ها تو خواهم درمیان بگذاردن امروز -
در کتابی ، یا که خوابی ، خود نمی‌دانم ،
قشی از آن بارگاه کبریا دیدم ،
توبکار داوری منقول و صد افسوس ،
در ترازویت ریا دیدم ، ریا دیدم -
ما در اینجا ، خاک‌های باده و معنوق ،
ناممان ، میخوارگان رانده و رسوا ،
تودر آندنیا ، می‌و معنوق می‌بخشی ،
مؤمنان ییگناه پارساخو را ؟ ! ۵۵

جوانی چیست ؟

- صبح درخشان امید ؟ !

- جلوه‌ی پرشکوه طبیعت ؟ !

- دوره‌ی احلام و رؤیاهای طلائی ؟ ۱

- سرچشمهدی شوق و نشاط ، و شور و شاعری ؟ ۱

- یاما یهی حسرت و آندوه بی‌انتها ، در دوران کهولت و پیری ؟ ۱

شاید این وصفی باشد که شاعری حساس ، باقلبی پرسوز و التهاب ،
و دلی آکنده از عشق جوانی ، به پاس گرامی داشت آن ، بسراید ؛ و با
سالخورده‌ای رنجور ، در سوگ جانسوز گذشته‌ای پر خاطره و محبوب ، با
نوائی حسرت بار ، بربان راند ؟ ۱

جوانی را نیمرخهای دیگر کون است . زشت و زیبا ، بیم و امید ،
نگرانی و اشتیاق ، شادی و آندوه ، سلامت و بیماری ، و دهها و صدها کیفیت
متعدد دیگر که همه ، قطب‌های مثبت و منفی جریان پر نوسان تکاپوی
زندگانی ما را تشکیل میدهند ، در دوران جوانی نیز - و بلکه بیشتر از
هر دوران دیگری - دست در کارند .

جنبه‌های شیرین ، و نیمرخهای رؤیائی جوانی را شاعری حساس
و روانکاو باید تشریح کند . روانشناسی ، متأسفانه ، بیشتر با جنبه‌ی
نگرانیها و «دشواریهای جوانی» سروکار دارد .

در روان‌شناسی دوران بلوغ ، معمولاً باذکر «جوانان» و دوره‌ی جوانی ،
سالهای میان ۱۵ تا ۳۵ سال را در نظر میگیرند . این تقسیم بندی و تعیین
دوره‌ی جوانی ، تنها از نظر «فیستی» و علم‌الحیاتی است . بدین معنی که
در آن ، پر حرارت‌ترین ، حساس‌ترین ، و فعال‌ترین دوره‌ی حیات انسان در
نظر گرفته شده است . لیکن برای درنظر گرفتن کلیه‌ی مسائل تربیتی ،
روانی ، جنسی ، حرفه‌ای و اجتماعی و نظیر آن جوانی ، کافی نیست ، و باید
به تقسیم بندیهای دیگری پرداخت .

جوانان مازامیتوان ، برای سهولت بررسی درباره‌ی مشکلاتشان ،

بدسته‌ها و تیپ‌های زیر تقسیم کرد :

۱ - جوانان تحصیل کرده

۲ - جوانان تحصیل ناکرده

۳ - جوانان تحصیل کرده ایکه کشورهای متفرقی را دیده‌اند

۴ - جوانان تحصیل کرده ایکه کشورهای متفرقی را ندیده‌اند

۵ - دختران جوان

۶ - پسران جوان

۷ - جوانان متأهل

۸ - جوانان مجرد

و ده‌ها تیپ دیگر .

هر یک از دسته‌های مختلف جوانان ، علاوه بر «**مسائل مشترک**»
ضمناً دارای «**مسائل مخصوص**» بخود هستند . مثلاً جوانان مجرد ،
دارای مشکلات و نگرانیهای در اثر تجرد و عدم اختیار همسرو زناشوئی
هستند که کمتر جوانان متأهل دچار آن می‌باشند ، و بر عکس جوانان
متأهل دارای مشکلات ویژه‌ای ، در اثر زندگانی زناشوئی هستند که یک
جوان مجرد بهیج وجه با آنها روبرو نیست . لیکن همانطور که گفتیم ،
جوانان از هر تیپ و دسته‌ای که باشند ، تنها بهمین جهت که جوانند ،
دارای یک سلسله مسائل و نگرانیهای مشترکند که از خصوصیات دوران
جوانی است .

فهم نیازمندیهای عمومی و اساسی جوانان ، نه تنها برای خود جوانان
بلکه برای هر کس - اعم از پدر و مادر ، معلم ، قاضی ، پزشک و دیگران -
که با جوانان سروکار دارند ، از ضروریات اولیه است .

چندی پیش دوشیزه‌ای پانزده ساله ، دلایل تحصیلات دوره‌ی اول متسطد ، که ما از وی بنام دوشیزه‌ی شین – الف نام می‌بریم ، طی نامه‌ای خصوصی ، نگرانی و مشکل خودرا با ما بدین ترتیب در میان کذارده بود – :

.... من مدتی است به ناراحتی روحی و کنجدگاوی عجیبی گرفتار شده‌ام . واين مشکلی است که آنرا نمی‌توانم برای آشنا یاب حود بگويم . . . من همواره رقيق القلب بوده‌ام : و قلبم هم بخدا بسیار نزدیك بود ، بطوریکه آنی از خدا غافل نمی‌شد . ولی از کودکی تاکنون از بس همواره با ناملایمات خانوادگی رو برو شده‌ام ، عقاید مذهبی من دچار ضعف وستی شده است . . .

در همه کار و همه چیز کنجدگاو شده‌ام . هر کاری را در دنیا ، که یا باراده وقدرت خدا ، یا بدبست بشر ، انجام می‌پذیرد ، موشکافی می‌کنم . و چون تحقیقاتم به نتیجه‌ای نمی‌رسد ، دچار پریشانی و تردید می‌شوم . مثلا فکر می‌کنم که چطور اکثر مردم می‌گویند مردن در دست خداست ، و دسته‌ای دیگر می‌گویند ، بشر می‌تواند با انواع وسائل بر طول عمر خود بیفزاید ، وزنده بماند . یا اینکه می‌گویند مردن در نتیجه‌ی ایستادن واز کار افتادن قلب حاصل می‌شود ، در صورتیکه دسته‌ی اول می‌گویند عذر ایل قبض روح می‌کند . . همچنین دسته‌ی اول عقیده دارند که شفای بیمار در دست خداست ، و دست بدامان ائمه‌ی اطهار و خدا و قرآن می‌شوند ، بدون آنکه بدرمان بیمار پردازند ، و گاهی هم مساعی آنها نتیجه بخش است . ولی دسته‌ی دوم عقیده دارند که این کارها قبیحه نمی‌باشد و باید خود را بوسیله‌ی دار و مراجعه به پرشک مداوا کنند . . . و باز دسته‌ی اول می‌گویند نباید بدنیا علاقمند باشد ، بایستی حجاب داشته باشد ، با مردان آمیزش نکنید ، و دسته‌ی دوم می‌گویند دختر و پسر باید ، با هم آشنا شوند ، تا با خلاق و روحیات یکدیگر پی ببرند ، و زنان نیز باید مانند مردان وارد جامعه شوند . .

اینست نمونه‌ی مسائلی که پیوسته ذهن مرا بخود مشغول ساخته است ، و موجب شک و تردید و تأثیرات در دنیا من شده است ، بخصوص هنگامی که می‌بینم در سخنان هر دو دسته حرفه‌ای صحیح نیز وجود دارد ، تکلیف خود را نمی‌فهم که وظیفه‌ی من چیست . . .

اظهار نظر در اینکه شک در مسائل مذهبی خوب است یا بد، خارج از موضوع کار تخصص یک نفر روانشناس است. بحث در باره‌ی خوبی یا بدی آن وظیفه‌ی یک فیلسوف و یا عالم مذهبی است. روانشناس در چنین مواردی موظف است، در عزل این «تردید» و «وسواس» تحقیق کند. و منشأ روحی آنرا باید، اعم از اینکه این شک و تردید، بخودی خود، درست یا نادرست باشد. روانشناس باید بی جوئی کند که آیا این تردید ناشی از یک تحول عادی و طبیعی در روان شخص شک است، و یا پیش در آمد یک بیماری و گرفتاری سخت روحی است که ممکن است منتج بعواقبی وخیم گردد.

در مورد تردید دوشیزه ش - الف، با اطمینان خاطر می‌توان بیان داشت که تردید وی ناشی از اقتضای سن اوست. و این یک کیفیت نفسانی طبیعی است که عموماً از مسیزات دوران بلوغ، بشمار می‌رود. تردید و وسوس مذهبی دوشیزه ش - الف، اختصاصی باو ندارد، بلکه کم و بیش، تمام افرادی که دوران کودکی را پشت سر گذاشته وارد بدوران شباب و بلوغ می‌گردند، خواه و ناخواه، عقایدشان دستخوش «تحول» و «شک» می‌گردد.

شک در عقاید مذهبی در دوران بلوغ، حاکی از «رشد شخصیت» و تکامل آن بطرف «استقلال» است. دوران کودکی «دوران یادگیری تقلیدی» است، و با بلوغ «دوران یادگیری اجتهادی» ما شروع می‌شود. «تردید» از لوازم «اجتهاد» و «استقلال در فکر» است. جوان تازه بالغ که تا کنون عقاید مذهبی خود را مانند «زبان‌مادری» خویش، از خانواده‌ی خود فرا گرفته است، اینک براثر شنیدن عقاید

مخالف تعليمات یادگرفته‌ی خویش، دوچار تردید می‌شود. و برای یافتن دلیلی، بجهت رد یا قبول قطعی یکی از عقاید متناضد، به تکاپو می‌افتد. وی دیر یا زود بظرفی متمايل می‌شود. اطمینان از دست رفته را باز می‌یابد. اعم از اینکه این «یقین بعداز تردید» از نظر علمای دین مثبت یا منفی تلقی شود. یعنی توأم با رد یاقبولدین باشد، جوان، دیگر تردیدش زائل می‌شود. البته همواره نیز کسانی یافت می‌شوند که اصولاً نسبت بزندگی و کلمه‌ی شئون آن بایک «فلسفه‌ی شکاک» و «بیشن مردد» می‌نگرند. لیکن عموماً شماره‌ی این فیلسوف منشان که پیوسته در شک و ثردید بسرمی برند، بسیار کمتر از کسانی است که نسبت با مری «ایمان» حاصل می‌کنند. بدین ترتیب «شک» و تردید در «دوران بلوغ» و جوانی، یکی از پدیده‌های خاص جوانی و «شرط» «استقلال فکر» و «تکامل شخصیت» است، و از وقوع آن نباید هیچ‌گونه نکرانی بخود راه داد. تردید در دوران بلوغ طلایه‌ی استقلال شخصیت است.

خلاصه :

ممولا با ذکر جوان ، سالهای میان ۱۵ تا ۳۵ در نظر گرفته می شود. جوانان علاوه بر «مسائل مشترک» دارای «مسائل ویژه»ی منفی و تپی نیز هستند . مثلاً جوان مجرد ، دارای مسائلی غیر از جوان متاهل است ، و بر عکس شک و تردید پر عصیان در عقاید مذهبی و اجتماعی ، از کیفیت های تحولی نسبتاً همگانی در دوران بلوغ بشمار می رود ، و گاه جوان تازه بالغ راسخت نگران و هراسان می سازد . کودکی، دوره‌ی «یادگیری تقلیدی» است ، و با بلوغ «یادگیری اجتهادی» آغاز می شود . «شک» لازمه‌ی «اجتهاد» و «استقلال در فکر» است. از این رو «شک بلوغ» دارای ارزش تکوینی و حاکی از رشد شخصیت به طرف استقلال است. نوجوانان شکاک، دیر یا زود - اعم از رد ، یا قبول مجدد عقاید پیشین - معمولاً تردیدشان زائل یا کاسته می شود. تنها شماره‌ی محدودی از افراد بشر همواره در یک «بینش مردد» بسر خواهند برد . شک بلوغ ، بخودی خود ، زیانی ندارد .

۱۷

تب‌بلوغ

سوختی، سوختی، زگرمی عنق...
همه چون بخ فردات گفتند؛
هر پیش از تو جان سختی داشت
غلق خاموش و مردهات گفتند ۴۱

روانشناسان، دوره‌ی جوانی و بلوغرا، باعتباری «دوران آشوب و طفیان» نام نهاده‌اند. منظور از ذکر «آشوب و طفیان»، در مورد جوانی و بلوغ، این نیست که جوانان و افراد تازه بالغ، اشخاصی آشوبگر، سرکش و طاغی هستند. بلکه نظر روان‌شناسان درین مورد به «طفیان روحی» و انقلاب درونی بلوغ متوجه است، نه به جنبه‌ی خارجی و ظاهری آن.

۵ از «چلچراغ» — سرده‌ی سیمین بهبهانی

در شهر یور ماه سال ۱۳۳۷ دو شیزه‌ای چهاردهم ساله از اهالی «شهر ری» خود را با نفت، «آتش میزند»، و تا هنگامیکه وی را به بیمارستان میرسانند، متأسفانه کار از کار گذشته معالجات مؤثر واقع نمی‌شود. و دختر بینوا جان می‌سپارد. باشندن این خبر سوگ انجیز شاید بلا فاصله این سوال پیش آید که چرا این دو شیزه خود را آتش زده است؟ پاسخ مختصری با این سوال را در «روزنامه اطلاعات»، سه شنبه ۱۸ شهریور-

ماه ۱۳۳۷، بدین شرح می‌خوانیم - :

«آخر وقت امروز خبر نگار ما از شهر ری اطلاع داد، دو شیزه‌ی چهارده ساله‌ای بنام فرج ترابی که عارضه‌ی «بلغ جنسی» در او ظاهر شده بود، بعلت عدم اطلاع از اینکونه عوارض برای اینکه مورد تهمت قرار نگیرد، با نت خود را آتش زد. بلا فاصله مأمورین پاسگاه صفائیه وی را به بیمارستان فیروزآبادی منتقل نمودند، ولی معالجات مؤثر واقع نشد و جان سپرد»

این نمونه‌ای است رقت انجیز از نتایج یکی از مظاهر دوران جوانی، یعنی «بلغ جنسی» که در نتیجه‌ی «عدم اطلاعات» و «آمادگی قبلی» برای رو برو شدن با آن، بوقوع پیوسته است. در این مورد ما البته باید حالت نسبتاً نادر و شدید که ضمناً آفتابی شده است، رو برو شده‌ایم. لیکن در هزارها مورد دیگر افراد بر اثر جهل بمسائل و «مشکلات جنسی» دوران بلوغ خویش، حتی ممکن است عمری را رنج ببرند، و کلرشان به بیماریهای روحی و عصبی منتهی گردد، بدون آنکه کسی از درد پنهان آنها آگاه شود.

- آیا هیچ می‌توان بدرستی در نظر مجسم کرد که دو شیزه‌ی بینوا از همه چیز بی اطلاع مورد بحث ما، هنگامیکه غلتا آثار شروع نخستین دوره‌ی «عادت ماهانه» را

در خود احساس می‌کند ، دوچار چه «هراس» و وحشتی می‌گردد ؟

- چه طوفان سرهنگین و مهیبی در روح حساس و

بی تجربه‌ی خود احساس می‌کند که برای رهائی از وحشت

و شکنج آن ، بدامن سیاه خودکشی و انتخار پناهنه

می‌شود ؟

بلغ جنسی و مشاهده‌ی نخستین آثار آن ، کم و بیش ، همواره

در کودکانی که تازه در «آستانه‌ی جوانی» قدم نهاده‌اند ، با یک

اضطراب و نگرانی روحی توأم است . البته وجود احساس این نگرانی

واضطراب ، در افراد همیشه یکسان نبوده دارای درجه‌ی شدت و ضعف

فراوان است .

یکی از عوامل بسیار مهم و اساسی که موجب شدت نگرانی معمول

دوران بلوغ ، و تبدیل آن بصورت یک هراس خطرناک می‌شود ، در واقع

جهل و ناآگاهی آنان بر خصوصیات دوران بلوغ است . در اینجا

وظیفه‌ی پدران و مادران است که با لطف خاص ، متوجه رشد فرزند خود

بوده او را بموقع از سرسرید یک دوره‌ی جدید و مظاهر خاص آن آگاه

گردانند . زمانیکه کودک از خصوصیات بلوغ جنسی آگاه باشد ،

دیگر از مشاهده‌ی آن کمتر دچار وحشت خواهد شد . و آنرا «فنجک»

یا «قصیری» نمی‌پندارند که دامنگیر او شده باشد ، و او باید برای

پنهان ساختن یا رهائی از چنگک آن ، بانجام عمل خطرناکی مبادرت

ورزد ، و یا پیوسته در اثر احساس «ترس» و «گناه» در رنج جانکامروحی

بسیار برد .

دوران بلوغ از چه سنی آغاز می‌گردد؟

در صورتی که حدود شروع دوران بلوغ را میدانیم، با این وصف بسیار دشوار است که بطور دقیق، سن معینی را سال شروع بلوغ تعیین کنیم. این اشکال بیشتر از آنروز است که اولاً علائم بلوغ مختلف است و دیگر آنکه شروع دوران بلوغ، در افراد، متفاوت است. مثلاً کسی ممکن است در سیزده سالگی بالغ شود، و دیگری در شانزده سالگی و نظیر آن. برخی از روانشناسان برای رهائی از این اشکال و سهولت تحقیق و مقایسه، به تعیین حد متوسط و «معدل سن بلوغ» در پسران و دختران پرداخته‌اند. در ایران هنوز تحقیقات کافی در این زمینه صورت نگرفته است که ما بتوانیم حد متوسط سن بلوغ پسران و دختران را را بطور دقیق تعیین کنیم.

در امریکا «سن بلوغ دختران» میان ده تا پانزده سال است. بدین ترتیب روانشناسان پس از مطالعه و بررسی آماری هزارها دختر امریکائی «سن دوازده سال و نیم» را حد متوسط و «معدل سن بلوغ دختران» در امریکا دانسته‌اند. معدل سن بلوغ دختران در امریکا کمتر از دختران در اروپاست. حد متوسط بلوغ دختران در اروپا در حدود سیزده سال است. یعنی بطور متوسط، دختران در امریکا زودتر از خواهران اروپائی خود بالغ می‌شوند.

در برابر دختران، «سن متوسط بلوغ پسران» در امریکا «سیزده و نیم تا چهارده سال» است، یعنی پسران بطور متوسط و عموم، بیک تا بیکسال و نیم دیرتر از دختران، در امریکا بالغ می‌شوند.

هرچند که این نسبت و اختلاف معدل سن بلوغ پسران و دختران ممکن است در سایر کشورها و قاره‌ها تفاوت کند، لیکن چنین بنظر

میرسد که «دیررسی بلوغ پسران» نسبت بدخلتران و «پیش رسی دختران» نسبت به پسران، همواره و در همه جا، ذر میان نسل بشر عمومیت دارد.

نکته‌ی جالب و حساسی که اخیراً نظر بلوغ شناسان را جلب کرده است، این است که معدل سن بلوغ جنسی پسر و دختر، چه در امریکا و چه در اروپا، نسبت به پنجاه سال پیش پائین آمده است، یعنی کودکان امروز «زودتر» از پدران خود بالغ می‌شوند. تحقیقات در این زمینه و بررسی عواملش که موجب این «پیش افتادگی بلوغ در نسل کنونی» نسبت به نسل گنشته شده است، هنوز ادامه دارد. پیش افتادگی بلوغ بیویژه در «شهرها» بیشتر از روستاها، و در شهرهای صنعتی زیادتر از شهرهای غیر صنعتی، مشاهده شده است. از اینرو حسنه زده می‌شود که پیشرفت زندگی صنعتی، نفوذ سینما، رادیو، تلویزیون و شیوع و فراوانی مجلات و کتب کودکان، بیویژه مجلات مصور و همچنین بهتری وضع تفぢیه و بهداشت در زودرسی بلوغ کودکان امروز نسبت بگذشته بی تأثیر نیست.

یکی از اشکالات بزرگ دوران بلوغ این است که همواره «رشد بدنی و جنسی» با «رشد عقلانی و عاطفی» شانه بشانه، و پای یکدیگر جلو نمی‌روند، و از اینرو کاه سبب بر هم خوردن تعادل روحی در جوانان نورس می‌شوند. مثلاً بسهولت ممکن است کودکی از نظر بدنی و جنسی رشد کرده بالغ شده باشد، در صورتیکه هنوز علائق اجتماعی و قوای عاطفی او در حد کودکی مانده وی هنوز یکنوع عقب افتادگی و «دیررسی بلوغ روحی» بشر برد. که برای اطرافیان و حتی پدر و مادر او غیر قابل فهم و تصور جلوه کند. این چنین شخصی

که همه از او انتظار خصوصیات یکفرد بزرگ و بالغ را دارند، نیوسته علائق و تمایلات کودکانه از خود نشان میدهد. از جمع بزرگان گریزان و خواهان آمیزش با کودکان است. داستان وی داستان شترمرغ است. در میان کودکان بزرگ، و در میان بزرگان کودک جلوه میکند، بدون آنکه خود علت آنرا بداند. چنین شخصی بسهولت ممکن است دچار عقده‌ی حقارت و خودکم‌بینی گردد، و بیش از هرجیز به «تفاهم» و «بردبازی» نیازمند است تا دیریا زود، رشد روحی وی، عقب افتادگی خود را جبران کند.

خلاصه :

بلغ عوماً با بحران و تب و طنبان و اضطرابی روحی همراه است . ناگاهی از چگونگی بلوغ جنسی گاه سبب میشود که جوان تازه بالغ تجلیات طبیعی آنرا نفس ، یا بیماری ، و یا تکه و کناء پیندارد . از جمله «وشیزهای چهارده ساله ، هنگام مطاهدهی نخستین آثار دعادت ماهانه » خود را آتش زده جان می‌سپارد .

زمان آغاز بلوغ ، در کودکان متفاوت است . لیکن دختران عوماً پیش از تر از پسرانند . معدل سن بلوغ دختران در اروپا سیزده ، در امریکا دوازده و نیم ، و برای پسران یک تا یکسال و نیم بیشتر است . جالب توجه است که معدل بلوغ نسبت به پنجاه سال پیش پائین تر آمده است . زندگی در شهرهای صنعتی ، سینما ، رادیو ، تلویزیون ، مجلات و کتب مصور ، و تقدیمهی بهتر در پیش - افتادگی بلوغ جنسی نسل کنونی ، بی نفوذ نیست . ضمناً «رشد بدنی و جنسی » همواره با « رشد عقلانی و عاطفی » هماهنگی ندارد ، و خود آشفتگی هایی برای جوان تازه بالغ بوجود می آورد . ناگاهی از خصوصیات حیات جنسی و بلوغ عوماً از رنج بحران بلوغ جوانان میکاهد .

۱۸

به بیماری پناه می برند ...

زین خرد ، جاهم همی ناید شدن -
دست در دیوانگی ناید زدن ،
آزمودم عقل دور اندیش را
بعد از این دیوانه سازم خویش را

بدون تردید ، کم و بیش ، همه کلماتی از قبیل « حب حیات » ،
« میل به زندگی » ، « شور زندگی » ، « حس صیانت نفس » ، « تنازع
بقاء » و نظیر آنها را بفراوانی شنیده‌ایم . و همه نیز منظور از این کلمات
و اصطلاحات را میدانیم . خلاصه و نتیجه‌ی خیلی ساده و روشن از مفهوم
این کلمات اینستکه : موجود زنده حیات خود را دوست میدارد ، و به
بیقا و زندگی خود علاقمند است ، و برای حفظ و صیانت آن پیوسته در
تلاوه باپوست . بدین ترتیب اگر دانشمند « زیست شناس » و عالم

«علم الحیات» و یا یک «روان‌شناس» سخن از وجود یک «غیریزه» یا «سائق زندگی»، در موجودات جاندار، بر زبان جاری کند، کمتر کسی دوچار شکفتی خواهد شد - زیرا ظاهراً «علاقه‌ی بزمی‌زندگی» جزء کیفیات بدیهی موجود جاندار است.

موجود جاندار نه تنها به زندگی خود علاقمند است، بلکه به خوبی و سلامت آن نیز مهر می‌وزد. صرف زندگی اعم از خوب یا بد، سالم یا ناسالم، هدف نهائی موجود جاندار نیست. بلکه تنها بهترین نوع زندگی توانم با فشارط وسلامت، مطلوب و محبوب موجود جاندار است.

از این رو بسیاری از روانشناسان در برابر غیریزه‌ی زندگی یا «سائق حیات» از یک «غیریزه» یا «سائق بهبودی» و «حب سلامت» نیز نام برده‌اند.

بزرگترین عامل روانی و دستیار روحی پزشکان و روان‌پزشکان هنگام معالجه‌ی موفقیت‌آمیز بیماران، در حقیقت همین «سائق سلامت» یا میل و «اراده‌ی به بهبودی» آنان است. اگر بیماری مشتاق بسلامت و بهبود خود نباشد، در بسیاری از موارد، دانش و مهارت پزشک، و «روان‌پزشک» در معالجه‌ی وی فلچ می‌گردد.

ومتأسفانه این عدم تمايل و اشتياق بیمار به بهبود وسلامت خود، كيفيتی زياد نادر و کم نظير نیست. غالب از پزشکان و روان‌پزشکان باسابقه، خاطرات فراوان تلغی از برخوردهای خود با بیمارانی که رغبت خود را نسبت بزمی‌زندگی از دست داده بوده‌اند، ياد دارند. «ذي‌گمدونه‌فر وید» پدر روانکاوی، با توجه باين كيفيت، حتى در برابر

سائق زندگی ، از يك سائق و « ميل اصيل به مرگ » نام مى برد . و گروهي ديگر از « روانگوان » و روانشناسان درباره « ميل بسلامت » از وجود يك « ميل به بيماري » يا اراده معطوف به بيماري ، در بسياری از افراد نام بربده اند .

شاید تصور اين کيفيت اند کي برای ما سهل القبول تر شود اگر بجای « ميل يا اراده معطوف به بيماري » ، اصطلاح « پناه به بيماري » را بكار بريم . بدین معنی که گروهي برای رهائی از زير بار يك سلسله از فشارها و ناراحتیها و نگرانیهای روحی ، بدامن بيماري و حتی مرگ پناهندگی می‌شوند؛ چنانکه گروهي دیگر نیز برای منصرف شدن از گرفتاریهای خود ، بكمک « مواد مخدره » ، قدرت ادراف و شعور خود را موقتاً از کار باز - میدارند ، و بستی واخود بیخبری ، توسل می‌جويند .

پرستاران درحالیکه ثبت تأثیر از چهره‌های آرامشان هويدا بود ، جسد سرد و بیروح دختر جوانی را از اطاق بیرون می‌بردند . « مارتا » دوشيزه‌ای هيجده ساله بود که چهار شب پيش ويرا بجهت اقدام به خود کشی به بيمارستان آورده بودند . كمی مقدار سوی که « مارتاه خورده بود ، و سرعت اقدام والدين وی و کمک پزشکان موجب شد که « مارتاه در اثر زهر از پای درنباشد . نخستین عکس العل « مارتاه » پس از آنکه بخود آمد گريه و شکایت او بود که چرا « نگذاشتند من بمیرم و راحت بشوم » ۱۹

« هارتا » سه شب دیگر با کمال بی میلی و عدم رغبت ، بزندگی اضطراری خود ادامه داد . لیکن شب چهارم وی برای همیشه دیده از جهان فرو بست . والبته اين بار دیگر بدون آنکه از وسیله‌ای خارجی قطیر سرم برای مرگ خود استفاده کند . گوئی دخترک ناکام به قلب خود فرمان ایست داده بود . بررسی های پزشکی هیچگونه نقی عنوی را در وی نشان نمیداد . هیچ

داروئی توانسته بود ، جای نشین « میل شدید » او به مرگه » بشود . « مارتا » فقط دیگر نخواسته بود ، بزندگی مملو از اندوه و پاس خویش ادامه دهد . فرمان مرگه را روح وی صادر کرده بود .

علت ارتکاب به خود کشی « مارتا » ، شکست او در عشق و زناشویی بود . نامزد « مارتا » بدون هیچ گونه توضیحی حلقه‌ی نامزدی وی را برایش باز پس فرستاده بود . از این‌رو مارتا هم دیگر نخواست بازندگی از در صلح و آشتی درآید . و با رمحنت‌ها و ناز و کرشمه‌های آن را همچنان تحمل کند . وی برای همیشه بازندگی قهر کرد .

در هنگام بحث از میل واقعی به بیماری و عدم اشتیاق به ادامه‌ی زندگی باید همچنان آنرا با کیفیت ظاهر فریب « تعارض » یعنی « تظاهر به بیماری » و « خود را به ناخوشی زدن » ، تفاوت نهاد .

تضارب یا تظاهر به بیماری و سیله‌ی فرار از زیر انجام و ظائف و تکالیف شاق و نامطلوبی است که عموماً شخص به لزوم و اهمیت آنها شخصاً ایمان ندارد ، و یا انجام آنرا نوعی تحمل زور و ستم تلقی می‌کند . لیکن « اراده‌ی معطوف به بیماری » یا « پناه به بیماری » و اکنثی است که غالباً بدون آنکه ماخود در ظاهر متوجه آن باشیم ، دستگاه روانی ما آنرا برای رهائی خویش از چنگ فشار عقدہ‌ها و فشارهای روحی ، بطور نا آگاه ، اختیار می‌کند .

بشر عموماً در برابر ناما لایمات ، از یک سلسله از وسائل و « عکس‌العملهای دفاعی » استفاده می‌کند . این عکس‌العملهای را می‌توان بدلو دسته‌ی « خودآگاه » یا دانسته ، و « ناخودآگاه » یا ندانسته تقسیم کرد . جهاز حیات روانی ما طوری تعییه شده است که حتی بدون

آنکه ما خود بدانیم و آگاه باشیم . در برابر ناملایمات از یک سلسله از وسائل دفاعی استفاده میکند . « اراده‌ی معطوف به بیماری » یا « پناه به بیماری » یکی از همین وسائل دفاعی دستگاه روانی ماست که برخی از موقع روح ما ، بدون آنکه ماخود از آن خبری داشته باشیم ، برای دفاع از خود و تسکین آلام خویش از آن استفاده میجوید . هنگامیکه کودکی از معلم ، از کلاس و یا از درس خود ، بعلی ، ناراضی است ، در بسیاری از موقع ، احساس بی اشتہانی ، سردردهای بی دربی ، و احياناً ناراحتی‌های قلب و معده میکند .

بسیاری از بیماری‌های معده و قلب و دستگاه تنفس که امروزه بنام بیماری‌های « پسی کوسماتیک » یا « روان‌تنی » موسومند ، در اثر ناراحتی‌های روانی بوجود می‌آیند . بیماری‌های « پسی کوسماتیک » یا « روان‌تنی » عموماً زائیده‌ی « اراده‌ی معطوف به بیماری » و پناه نادانسته و ناآگاه افراد ، به بیماری است .

تحقیقات نشان داد . ا . ت نه غالب از کسانی که به بیماری‌های « روان‌تنی » مبتلا میشوند ، بیشتر کسانی هستند که دوچار عدم اعتماد و انکای به نفس بوده زیاده از حد تحت سلطه‌ی پدر و مادرند . بسیاری دیگر از کودکان و افراد بزرگ برای اینکه جلب توجه و مهر دیگران را بگنند ، غالباً بدون آنکه خود متوجه باشند ، این نیاز خودرا بوسیله‌ی « بیماری‌های روان‌تنی » ارضاء میکنند . و از این روست که بسیاری از افراد علیل المزاج بکمک و راهنمایی روانشناسان و روان پزشکان نیازمندند . و نیز چه بسیار اتفاق می‌افتد که تنها راهنمایی‌پذران و مادران اینگونه کودکان ، موجب سلامت و رفع بیماری آنان میگردد .

خلاصه:

موجود جاندار نه تنها بزندگی خود میورزد ، بلکه بخوبی و سلامت آن نیز علاقمند است . «شوق به سلامت» در بیمار ، لازمه‌ی هر درمان موفقیت آمیز است . لیکن در بسیاری از موارد ، بیمار این شوق را از دست میدهد ، و در اثر شکستی در عشق یا امتحان وظییر آن ، بدامن بیماری پناهندۀ میشود ، و حتی گاه اقدام به خودکشی میکند . البته میان «پناه به بیماری» ، که جنبه‌ی آگاهی دارد ، با «تمارض» یا «تظاهر به بیماری» ، که جنبه‌ی تزویر و ریا دارد ، باید تفاوت نهاد . «پناه به بیماری» نوعی دفاع روحی ، در برابر فشار ناملایمات است . مثلاً اگر کودکی از معلم یا از درس ، و یا از تبعیضی که در خانواده میان او و فرزندان دیگر گذارده میشود ، ناراضی است ، ممکن است احساس بی اشتہائی ، سردد ، و یا ناراحتی های «روان تنی» دیگری بکند . وی بدین وسیله ، نا آگاهانه با «پناه به بیماری» از آنجه مطلوب او نیست ، روی بر می‌تابد .

۱۹

نیاهای سنتیزه جو ، همزیستان بی تفاهم ...

خوش آند ساعت که بی خشم و بخوب با مالکو بنشینی
نه در دل عقده ای مارا ، نه برابر و نورا چینی

در قاموس واژه های فنی و اصطلاحات اختصاصی علوم اجتماعی
تعییری است بنام «جنگ نسلها ». منظور از جنگ نسلها ، در زبان
فنی علوم اجتماعی ، نبرد و سنتیز « نسل جوان » یک اجتماع با « نسل
کمپن سال » آنست .

جنگ نسلها یک پدیده عومی اجتماعی است که معمولا در
تلیهی اجتماعات بشری وجود دارد . جوانانی که تازه وارد اجتماع
می شوند ، و در آستانهی فعالیت و حیات جدی اجتماعی ، قرار دارند ،
که بیش ، همه مایلند از قید اسارت خانه و مدرسه ، تحکم پدری ماده

وآموزگار، ودیر و استاد، آزاد شوند. لازمه‌ی این مرحله‌ی جدیداز زندگی، و اقتصای ساختمان روحی‌جوانان، نکاپو برای زندگانی بهتر، کسب استقلال، امنیت اقتصادی، کسب شهرت و مقام، جلب احترام و اعتماد دیگران نسبت به خود و نظیر آنست. بدیهی است که بدبخت آوردن این امتیازات، همواره بی‌ریج و بدون برخورد با منافع نسلی که اداره‌ی امور اجتماع بدبستوی سپرده شده است، واژجه‌ی گذشت سالهای زندگی، سابقه‌ی بیشتری دارد، میسر نیست.

غالباً نسل جوان بصورت «رقیب» برای نسل کهن‌سال، در صحنه‌ی فعالیت‌های اجتماعی، جلوه‌گر می‌شود. وی اکثر آخواهان اشغال مشاغلی است که احياناً در اختیار نسل کهن‌سال است. نسل جوان می‌خواهد، رقیب و جانشین نسلی که بر سر کار است گردد، بعبارت دیگر، نسل جوان، نسل پیاده و تازه نفسی است که می‌خواهد نسل کهن را از اسب مراد وی به پائین فرو کشد، و خود بجای او، بر آن مرکب سوار شده عنان اختیار اجتماع را در دست گیرد.

در گیرو دار کشمکش جنگ نسلها، مسئله‌ی «بهداشت روان» هردو نسل، بویژه نسل جوان که تازه باینده با قلبی مالامال از امید و آرزو می‌نگرد، دارای اهمیت خاص است. در گیرو دار کشمکش جنگ نسلها، بسیاری از جوانان، دستخوش نگرانیها و اضطرابات آزاردهنده‌ی روحی می‌گردند. بیم از شکست و عدم موفقیت، هراس از نارسانی و ناشایستگی برای کار و حرفه‌ی مطلوب، وحشت از ناسازگاری با شرائط و مقتضیات، همه و همه موجبات تگرانی خاص جوانان را، در گیرو دار کشمکش جنگ نسلها، فراهم نمی‌آوره.

جنگ نسلها ، صورتی دیگر از تنازع برای بقاء و انتخاب و حکمرانی «موجود آنست» است .

در برابر این جنبه‌ی همیشگی جنگ نسلها که مظہر و جلوه‌ی قانون تکاپو و دینامیک در حیات اجتماعی است ، و اجتماع ما نیز ناچار نمیتواند از آن مستثنی باشد ، در ایران ما یک جنبه‌ی اختصاصی نیز برای این جنگ نسلها وجود دارد که مزید بر علت شده است . این جنبه‌ی اختصاصی جنگ نسلها در ایران ، در حقیقت زایده‌ی «عصر تحول» ماست . در ایران کنونی اختلاف میان نسل کهن سال ، و نسل جوان فوق العاده زیاد است .

نسل کهن سال ما کم و بیش ، نماینده‌ی یک تمدن و تربیت نسبتاً قدیمی و فرون وسطائی است ، در حالیکه نسل جوان ما ، نماینده و یا حداقل خواهان و هوادار تمدن و تعلیم و تربیت قرن بیستم است . ثمره‌ی این اختلاف زیاد ، یک برخورد شدید و غالباً آشی ناپذیر عقاید ، سلیقه‌ها ، قضاؤتها ، بینش‌ها ، و آرمانهای مختلف حیاتی و اجتماعی در نسل جدید و قدیم است که قهرآ در یک محیط ، در یک اجتماع ، و با یکدیگر زندگی میکنند . از اینرو بسیاری از جوانان تازه کلر ما که می‌خواهند در صحنه‌ی اجتماع به فعالیت و تکاپو پردازند ، ناچار در برخورد با نسل کهن سال و عقاید و سلیقه‌ی خاص او ، با مانع بزرگی روبرو می‌شوند ، و در نتیجه دوچار نگرانی ، عصبانیت و خود خوریهای خارج از اندازه می‌گردند . چه بسیار جوانان که در اثر اختلاف در شیوه‌ی فکر و استدلال ، و تعلیم و تربیت پدر و مادر ، یا سایر بزرگتران خود ، ناگزیر از ترک تحصیل و یا انتخاب کلر و فعالیتی برخلاف نویق

و سلیقه و احیاناً استعداد خویش شده اند، و بدین ترتیب عمری را محکوم به دلسردی و نگرانی کردیده‌اند.

در برخورد نسل جوان با نسل کهن سال، علاوه بر جنبه‌ی نبرد و تصادم منافع نسلها بایکدیگر، یک حالت دومی نیز وجود دارد که اگر چه جنبه‌ی پیکاری و ستیزه جوئی ندارد، لیکن از نظر روانی زیان و ناراحتی آن نیز کمتر از جنگ نسلها نیست. ما از این حالت دوم، به عنوان «همزیستی بدون تفاهم» نام می‌بریم.

- همزیستی بدون تفاهم چیست؟

منظور از اصطلاح «همزیستی بدون تفاهم» آنستکه دو یا چند نفر در کنار هم و بایکدیگر زندگی کنند، پیکار و نزاعی در میان آنها وجود نداشته باشد، ولی از رنجها، درد دلها، از غم‌ها و شادیها، از نگرانیها و التهابها، و بالاخره از بیم‌ها، و امیدها، و نقشه‌های یکدیگر نیز آگاه نباشند، و «تفاهم لازم اجتماعی» در میان آنان حاصل نباشد. همزیستی بدون تفاهم وضع پر رقتی است که در میان بسیاری از «خانواده»‌های ما، در میان فرزندان و پدران و مادران آنها حکم‌فرماست.

همزیستی بدون تفاهم آفتی است که به موازات جنگ نسلها در اجتماع ما موجبات نگرانیها و ناکامیها و حسرت‌های فراوانی را در میان دو نسل جوان و کهن سال ما فراهم آورده است. بسیاری از جوانان تحصیل کرده‌ی ما احیاناً از خانواده‌های تحصیل‌ناکرده و بی‌ساد سرچشم‌می‌گیرند، همچنان نیز ناگزیرند که با «پدر و مادر

بیسوارد « خود بسربرند . لیکن هیچگاه مسائل خود را با آنان در میان نمیگذارند . زیرا مقدمات و شرایط لازم برای «تفاهم» و «هم‌اندیشی» و «همکاری» با یکدیگر ، در میان آنها وجود ندارد . اینان محکوم یک «همزیستی بدون تفاهم» با یکدیگراند ، و در نتیجه نیز تقریباً همواره احساس یکنوع « خلاء روحی » و ناراحتی و ناخشنودی از زندگی خانوادگی ، در خود میگذرنند . در این مورد نامه‌ی یکی از جوانانی که بشغل دیری اشتغال دارد بسیار جالب است . این شنووندی عزیز و دیرما در طی نامه‌ی مفصل خود بما چنین نوشته است - :

«... امسال خدمت دیری من در خارج از مرکز پایان میرسد، قاعدتاً میباشد بتوانم به تهران بازگردم . لیکن با وجود آنکه در این شهر سنا نی کدر آن مشغول با نجام وظیفه هستم ، بر اثر تنهایی و غربت و دوری از خانه و خانواده ، بمن بسیار سخت میگذرد ، با وجود این از آمدن به تهران نیز در خود احساس یکنوع نگرانی میگشم . ذیرا در تهران ناگزیرم با پدر و مادرم در یکجا باهم زندگی کنم . متأسفانه این زندگی ما با یکدیگر ، یک زندگانی توخالی و بی تفاهمی بیش نیست . نه آنها از درد و رنجهای من باخبرند و نه من یارای بیان مکنونات ضمیر خود را با آنها دارم . ذیرا پدر و مادر من متأسفانه قادر حتی تحصیلات ساده‌ی ابتدائی و مقدماتی هستند . مثل این درد را انسان بجهه کس میتواند ابراز کند که من در ظرف این پنج سال حتی یکبار نیز قادر نبودم ، یک نامه‌ی خصوصی به پدر یا مادرم بنویسم و با آنها مسائل شخصی را در میان گذارم ؛ و یا از آنها راجع به مطلبی خصوصی سوال کنم ، با این اطمینان که نامه‌ی من بدست شخص سومی نخواهد افتاد ، و بوسیله‌ی شخص دیگری برای آنها قرائت نخواهد شد .

از این‌رو تمام مکاتبات ما تنها صورت یک‌سلسله تمارفات خسته کننده و مطالب پیش پا افتاده را بیش نداشته است . . . باور کنید از این موضوع چنان رفع میرم که قلم از وصفش عاجز است. آری - :

« در مجده تکدار نهم که رندی ،
نه در میخانه کاین خمار خشم است -
میان مجد و میخانه راهی است -
غوبیم ، غافلیم ، آد ره ، کدام است !! » .

خلاصه:

نسل جوان ، غالباً ، در فعالیتهای اجتماعی ، رقبب نسل کهن سال، بشمار میرود . این رقابت بنام «جنگ نسلها» خوانده شده است . در پیکاراين دو نسل بویژه بسیاري از جوانان که آينده‌ای مبهم ولی پرامید ، در پيش دارند ، در اثر بيم شکست . دستخوش نگرانیهای پرآزار روحی میشوند . در ایران اينک ، بسبب وجود شکافی عمیق در طرز فکر و تربیت قرون وسطائی نسل کهن ، و هواداری نسل جوان از نوخواسته‌های آرمانی و مدنی قرن بیستم ، جنگ نسلها ، صورت شدیدتری را بخود گرفته است . علاوه بر این بسیاري از جوانان تحصیل کرده‌ی ما از يك همزيستی بدون پیکار ، ولی ضمناً نيز بدون تفاهم ، با پدر و مادر بیسواد خویش ، رنج می‌برند . آنها غالباً با يكديگر زندگی می‌کنند ، لیکن از رنجها ، و بيم و اميدهای هم بیخبرند . و در دوری از يكديگر نيز حتی با يك مکاتبه‌ی مستقيم نمی‌توانند ، بدون دخالت شخص سومی ، با هم درد دل کنند .

۲۰

بعد چهارم زناشوئی ۱۹۰۰

یکی طفل دندان بر آورده بود ،
پلر سر ۴ حیرت فروبرده بود -
که من نانویرس از کجا آرمش ؟!
مروت نباشد که بدلارمش !
جو بیچاره سلت این سخن پیش چفت ،
نکر کا زن اورا چه مردانه گفت :-
« مخور هول ابلیس تا جان دهد ،
هم آنکس که دندان دهد ، نان دهد ! »

فاجعه‌ی « پلر حیرت زده » ، در ایاتی که هم‌اکنون برای شما
نقل کردیم ، با وجود آنکه قرنهاست که از تاریخ سرایش آنها می‌گذرد ،
همچنان امروز تازگی و جلوه‌ی خاصی را برای ما داراست . این تازگی
نہ تنها از آنروست که سعدی ، با کلام جان بخش و سحرآسای خوبیش ،

روح ابدیت بدان دمیده است ، بلکه همچنان از آنروست که یکی از اساسی ترین مشکلات و مسائل روز اکثر از زناشویی‌ها و خانواده‌های کوتاه‌بین کنونی ما را بشیوه‌ای بس گویا و گیرا ، در نظر مجسم می‌سازد .

- این فاجعه چه چیز را برای ما باز گو می‌کند ؟

مردی کوتاه‌بین ، بدون توجه به ثمره‌ی زناشویی خویش ، تن بازدواج درمیدهد . پس از چندی در اثر این زناشویی ، کودکی پابرصه‌ی وجود می‌نهد . کودکی که ویرا از چوب نساخته‌اند ، کودکی که تنها بازیچه و عروسک پدر و مادر نیست ، بلکه شخصیتی است جاندار با کلیه‌ی حواجح مادی و معنوی یک انسان کامل . دوران شیرخوار گی کودک ، اندهک اندهک سپری می‌شود . لیکن هنوز پدر به موجودیت و انسانیت او وقوف نیافته است . زیرا تا این زمان پستان پر شیر و آغوش گرم مادر تنها ، تا حدود نسبتاً زیادی ، برای پرورش این نوزاد یینوا کافی است . در این اثنا تبی جانسوز سرا پای کودک را فرا می‌گیرد - تبی که حاکی از سر رسید مرحله‌ای جدید در زندگانی کودک است . کودک نوزاد دندان در می‌آورد ! پدر وحشت زده و سرگردان ، از خواب غفلت بیدار می‌شود و خود را در برابر وضعی که قبلاً کوچکترین اندیشه‌ای در باره‌ی آن بخاطرش خطور نیافته است ، غافل‌گیر احساس می‌کند : « که من نان و برگ از کجا آرمش ؟ » و تنها راه چاره‌ای را که عقل کوتاه‌بینش به وی ارائه میدهد ، اندیشه‌ای بی‌رحمانه و قاتلانه‌ی تباہی کودک یینوا است که « مروت نباشد که بگذارمش ! ». وحشتی که در این فاجعه گربان‌گیر پدر حیرت زده و سرگردان

شده است ، تازه حاکی از بیداری او در برابر تنها یکی از وظائف وی نسبت بفرزنده خویشتن است - یعنی وظیفه‌ی اقتصادی و رفع «حوالج مادی و بدنی» کودک . در صورتی که پدر و مادر ، علاوه بر ادای «وظیفه‌ی اقتصادی» و مادی ، در برابر کودک همچنان مسئول ادای یک سلسله «وظایف معنوی» و نظیر آن ، مانند وظیفه‌ی تربیتی، روانی، پاسداری، دفاعی ، و تعاوی میباشند که در این «درام سعدی» دیگر از آنها هیچگونه ذکری نرفته است .

پدر حیرت زده در شعر سعدی ، همچنانکه اشاره کردیم ، نمونه و مظہری است ، از بسیاری از زناشوئی‌های کنونی ما که بدون آمادگی قبلی و توجه به مسئله‌ی «حیات کودکان» صورت میگیرد . ترس پدر از گذرانیدن معاش فرزند ، در شعر سعدی ، بخوبی نشان میدهد که «تولید مثل» و پیدایش فرزند نیز در آن خانواده‌ی ناخوش فرجام ، چگونه بدون تأمل و طرح نقشه و عاقبت اندیشی صورت گرفته ، و تولید فرزند ، چگونه تنها با اختیار «شهرت کور» و غریزه‌ی خود پرست جنسی رها شده است !

در حیات زناشوئی نمیتوان مسئله‌ی وجود فرزند و آینده‌ی آنان را نا دیده گرفت ، و امرار معاش و تربیت آنان را . بمتابهی بهائم و ددان ، یکباره بدست قهار طبیعت و شیوه‌ی خشک و خالی از عواطف «تนาزع بقاء» رها ساخت . امر زناشوئی تنها متوجه یک زن و یک شوهر و فقط مربوط بسعادت و خوشبختی آندو نیست ، بلکه زناشوئی ، اگر سرنوشت نیم یا دوسوم از زندگانی زن و شوهر را تعیین میکند ، شادکامی و سعادت تمام زندگی آینده‌ی کودکان بستگی نزدیک

بکیفیت آن در حال و آینده و چگونگی بینش پدر و مادر نسبت با آن در تمام طول جیات زناشوئی دارد.

در نظام موجود و کنونی جهان اجتماعی ما، مسئولیت تربیت فرزند و رشد شخصیت او بعدهای خانواده گذارده شده است. تولید مثل مقبول و ممدوح اجتماع نیز تنها در درون کانون خانواده و برپایه‌ی زناشوئی استوار گردیده است. از این‌رو محیط و فضای زناشوئی و خانواده علاوه بر سر کن و «سنه بعد» معمولی خود، یعنی «شوهری زن‌فرزند» دارای رکن اساسی و بعد چهارمی است که عبارت از «توجه به آینده» و نوع تربیت و رشد معنوی و اخلاقی کودکان است.

بیش از اقدام به زناشوئی باید دد باره‌ی تمام مسائل و ارکان آن بويژه «بعد چهارم زناشوئی» یعنی مسئله‌ی «تربیت و سرنوشت آینده‌ی کودکان» اندیشه کرد. فرزند عروسک و تولید مثل عروسک سازی نیست که در باره‌ی آینده و فرجام آن نیازمند به تفکر جدی نباشیم. فرزندی که موجب استواری پیوند زناشوئی ماست، فرزندی که موجب گرمی و روشنی اجاق محبت کانون خانواده ماست، فرزندی که سبب شادکامی و رفع دلتنگی در موقع افسردگی ماست، چیزی بیش از یک بازیچه و وسیله‌ی تفریح و تجمل زندگی زناشوئی، و حتی وسیله‌ی استواری آنست. وی انسانی است صاحب «شخصیت» که علاوه بر استوار ساختن پیوند زناشوئی، و ازدیاد گرمی و نشاط کشانه‌ی ما، خود حقوق و آینده‌ای مخصوص بخود دارد. او تنها برای تکمیل سعادت و کامیابی ما پا بعرصه‌ی وجود نهاده است. ما همچنان مسئول «سرنوشت» و «موفقیت» و «ناکلامی» آینده‌ی او هستیم.

از اینرو در طرح زندگانی زناشوئی خویش باید جساب سعادت و خوشبختی ویرا نیز پیشاپیش کرده باشیم.

در «جهان‌بینی اسلامی» تا آن حد به مسئله‌ی سلامت روح و «سعادت آینده‌ی کودک» توجه شده است که حتی در میان «حقوق مختلف کودک در برابر پدر و مادر خویش، حقی بنام «حق اسم» قائل شده‌اند. بدین معنی که پدر و مادر کودک موظف‌اند در مورد انتخاب نام برای فرزند خویش، کوشش تمام بکار برند و نام شایسته و زیبائی بر روی گذارند تا او بعداً در بزرگی، در اثر داشتن یک نام زشت و ناهمتناسب، پیوسته احساس حقارت و شرمندگی نکند.

مسئله‌ی آینده‌ی کودکان، امری نیست که صدر صدر ربطی بـا
نداشته و تنها متوجه نسل آینده‌ی اجتماع باشد. بلکه عدم توجه و
پیش‌اندیشی در باره‌ی آن، چنانکه در ماجرای پدر حیرت زده در
داستان سعدی ملاحظه کردیم، هنگام برخورد با فرزندان عموماً
موجب تلخی زندگی زناشوئی و حیرت و سرگردانی خود ما میگردد.
از اینرو تأمل و موشکافی در باره‌ی آینده‌ی کودکان و نوع تربیت آنها
پیش از زناشوئی و انتخاب همسر، خود ^{تبه}_{تأمین} سعادت شخصی، در
حیات زناشوئی کمک میکند. زیرا سرنوشت و سعادت «والدین»
و «فرزندان» را نمیتوان بکلی از یکدیگر تفکیک و مجزی ساخت.
توجه به «بعد چهارم» «زناشوئی»، مستلزم آنستکه ما، قبل
از انتخاب همسر، در برابر سؤالات مختلفی که از خود در باره‌ی همسر
آینده‌ی خویش میکنیم، همچنان این سؤالاترا نیز اضافه کنیم - :
- آیا همسری را که ما میخواهیم برگزینیم، میتواند

علاوه بر شایستگی بزرگ همسری ما ، ضمناً نیز پدر یا مادر خوبی برای فرزندی که ما آرزومندیم تربیت کنیم و از خود بیاد گارگذاریم ، باشد ؟

– و نیز آیا ما خودداری آن توائانی و قابلیت هستیم که به فداکاریهایی که لازمه‌ی یک زندگی پر سعادت برای کودکان است ، تن دردهیم ؟

کامیابی یا ناکامی ما در حیات زناشوئی ، بستگی زیادی با نوع پاسخی خواهد داشت که ما « پیش از زناشوئی » بطور نظری و بعداً در حین زناشوئی ، عملاً باین سؤالات بتوانیم بدھیم .

خلاصه :

کودک علاوه بر حواجح مادی و بدنی ، دارای نیازمندی‌های روحی ، تربیتی وغیرآنست . مناسفانه غالب از زناشویی‌های ما – مانند گذشته – بدون طرح نقشه و آمادگی قبلی برای وجود فرزند و شخصیت خاص او صورت میگیرد . زناشویی اگر سر نوشت نیم یا دو ثلت از زندگانی زن و شوهر را تعیین میکند ، شاد – کامی یا ناکامی تمام آینده‌ی فرزندان بستگی به آن دارد ، کودک تنها بخاطر استوارتر ساختن زناشویی زن و مرد بوجود نمی‌آید ، و فقط بازیجه و عروشك پدر و مادر بشمار میرود . وی همچنان خود «شخصیت» و نیازمندی‌های مستقل دارد . در زناشویی علاوه بر سه بعد «شوهر – زن – فرزند» بعد چهارمی نیز که عبارت از «آینده‌ی فرزند» باشد ، وجود دارد که با یادپیشاپیش درباره‌ی آن اندیشه کرد . از اینرو قبل از انتخاب همسر ، درباره‌ی صلاحیت و شایستگی وی برای پدر یا مادر شدن و فرزندشاد کام پرورداندن نیز باید تأمل کرد .

۲۱

هدف زناشوئی ۶۰۰۰

در مکتب حفاظ، پیش ادب عنق،
ای بیختر بکوش که صاحب خبرشوی!

زناشوئی ازدواج دو شخصیت است، با حفظ نسبی استقلال
هر یک از زن و شوهر، برای همکاری متقابل، نه انحلال یک
شخصیت، بخاطر تکمیل خواسته‌های دیگری.

مفهوم زناشوئی و مقصود از آن، در طی قرنها و در تحت شرائط
مختلف اقتصادی، اجتماعی، جغرافیائی، و غیر آن پیوسته دستخوش
تفییر و تحول بوده و با عوامل و نیازمندیهای گوناگون درآمیخته است.
لیکن امروز «مفهوم زناشوئی» با شرائط حیات مدنی قرن پیستم،

بر اساس محبت، همکاری، همپردازی، تفاهم، تکمیل، گذشت، و
قداگذاری متقابل، وزندگی مشترک زن و شوهر، استوار است. مفهوم
جدید زناشوئی با توجه به «حفظ نسبی استقلال شخصیت زن و شوهر»
و فراهم ساختن و امکان رشد و تعالی بعدی و ارضاء قیازمندیهای مشروع
و متقابل هریک از آنها تکوین یافته است. دور شدن از این مفهوم، و
عدم توجه به هدف اساسی زناشوئی متناسب با شرایط و مقتضیات حیات
مدنی جدید، سبب عمومیت و فراوانی «زناشوئیهای سست» و نابسامان،
و «طلاق»‌های پر زیان و سرسام آور کنونی ماست.

اجازه دهید برای ارائه شاهد مثال، به بررسی پاره‌ای از نامه -

های دریافتی خود در این باره پردازیم. جوانی بیست و دو ساله از
شنوندگان ما، برای مشورت در بازه‌ی زناشوئی خود، چنین
نوشته است - :

«... در همسایگی ما دوشیزه‌ای است نایینا، که دیدگان
خود را برادر یک‌حداده شوم، در کودکی، از دست داده است.
وی اینک هیجده سال دارد. یک خواهر بزرگتر و یک خواهر
کوچکترش شوهر کرده‌اند. لیکن وی بخاطر همین نایینا، تا
کنون خواستگاری نداشته است ... وضع وقت انگیزی دارد، من
هر وقت اورا می‌بینم، دوچاریک ناراحتی شدیدی شوم ... از چندی
پیش این اندیشه در ذهن خطور یافته است که با او ازدواج کنم، تا
بدین وسیله بکوشم، حتی المقدور وسائل آسایش خاطر این روح
افسرده و مایوس را فراهم سازم. آیا شماصلاح میدانید که من برای
یک چنین ازدواجی اقدام کنم؟ ...»

دلی رمیمه و خاطری افسرده را شاد کردن، عملی است بخودی
خود پسندیده و حاکمی از رشد اجتماعی، و قلبی سرشار از محبت هم‌نوغان

مستمند است . لیکن زناشوئی را نباید بهیچ وجه با دستگیری از دیگران ، اشتباه کرد . « ترحم » نه هدف و نه ضامن دوام زناشوئی است . زناشوئی چنانکه یادآور شدید براساس محبت ، همکاری ، همدردی ، تفاهم ، تکمیل و گذشت و فداکاری مقابل استوار است ، نه برپایه دستگیری و ترحم و عنایت یک عزیز توانا ، از یک ذلیل درنجور و مستمند . در یک چنین زناشوئی از آنجا که هدف اصلی از زناشوئی ، تحقق پذیرفته است ، بهیچ وجه نمیتوان پیش بینی کرد که « حس ترحم » تا چند مدت میتواند ادامه داشته جایگزین سایر عواطف ، و سبب تسکین « نیازمندیهای دیگر حیات‌زن‌شاؤی » کردد . اگرچه یک چنین زناشوئی - هائی براساس ترحم ، از لحاظ خوش فرجامی و دوام ، در دنیا بی سابقه نیست ، لیکن از آنجا که جنبه استثنایی دارد ، و با هدف اصلی زناشوئی تطبیق نمی‌کند ، نمی‌توان آنها را بطور عموم قابل توصیه دانست .

جوان دیگری از شنوندگان ما ، در این باره باز اینگونه سؤال کرده است - :

« ... پدر من قیم اطفال صغيری بوده است که اينك عموماً بعد تکلیف شرعی رسیده اند فعلاً مدتی است که از مرگه پدرم میگندند . لیکن از قراریکه من اطلاع حاصل کرده‌ام ، متأسفاً نه پدرم آنطور که شاید و باید بوضع آنها رسیدگی نکرده بوده است ، بطوريکه موجبات حیف و میل قسمت زیادی از دارائی آنها فراهم شده است . وضع مالی آنها چندان خوب نیست ، و بدیهی است که کدیورت شدیدی نیز نسبت بـما ، بویژه نسبت به پدرم در دل دارند . من البته حق را بجانب آنها و تقصیر را متوجه پدرم میدانم . و همواره خود را در برابر آنها مديون و شرمنده

احساس میکنم . از چندی پیش بفکر افتادم که با فرزند دوم آنها
که دو شیزه است هفده ساله ، ازدواج کنم ، تا بدین وسیله هم
رفع کدورت آنها بشود و هم با کمک هایی بتوانم ادائی دین
پدرم را نسبت بآنها کرده باشم ... »

یک چنین احساس و انصافی نیز البته بطور کلی پسندیده است ، و
ممکن است بتواند آن خوشبختی و استواری را هم که لازمه زناشوئی
است ، در برداشته باشد . لیکن همچنان در این مورد نیز باید بخاطر
داشت که هدف و منظور اصلی زناشوئی ، « ادائی دین » و « گفارهی
گناهان » و یا « رفع کدورت و شرمندگی » نیست . یک چنین مقاصدی
مانند « احساس ترحم » و میل به دستگیری ، نمی تواند غایت اساسی
و ضامن دوام زناشوئی بشود . البته اگر شرایط دیگری موجود باشد ،
و نکات ضروری حیات زناشوئی رعایت گردد ، یک چنین احساسهایی
میتواند وسیله و مقدمه ای اقدام بزنناشوئی گردد ، و بس یعنی باصطلاح
تنها میتواند « شرط حدوث » آن باشد ، نه « سبب بقاء » .

شنونده دیگری از شنوندگان ما ، بنام آقای نون - میم کد
نخست با زناشوئی مخالف بوده و اینک از طرفداران آن بشمار
میروند ، علت تغییر عقیده و طرفداری خود را از زناشوئی ، چنین
شرح داده اند - :

« . . . من اگرچه هنوز عملاً مجردم و تاهیمین چندی پیش
نیز از مخالفین سرسرخت زناشوئی بشمار می رفتم . لیکن سرانجام
در فلسفه حیات خود زناشوئی را پذیرفتم . . .

کلامم را خلاصه میکنم : تجرد و زحمتهای آن دیگر مرا
بعجان آورده است . هر روز باید در یک رستوران غذا بخورم .
غذاهای بیرون غالباً بمزاجم نمی سازد . هیچ کلft و نوکری

دلسوز انسان نیست و فقط موجبات ناراحتی شخص زا فرامه می‌سازند . خانه‌ی بدون زن – لااقل برای من – هیچگاه نظم و ترتیب بر نمی‌دارد . اگر تأهل هیچ‌فایده‌ی دیگری نداشته باشد ، دست کم باین بدبهتیهای ظاهرآناجیز ، ولی برای همیشه ، غیرقابل تحمل تجرد پایان میدهد ...».

شما شنوونده‌ی عزیز نیز اگر با «آقای نون - میم » هم عقیده‌اید ، و با تصوری مشابه تصور وی از زناشوئی میخواهید بدان تن در دهید ، یقین داشته باشید که شانس موفقیت شما در حیات زناشوئی ، تنها بسته به یک تصادف است .

زناشوئی با مفهوم خاص و امروزی آن ، مساوی با «انتخاب نوکر» یا کلقتی دلسوز و مهربان نیست . اگر چه وجود همسری متناسب و پرمحبت موجب رفع مصیبت‌های تجرد میگردد ، لیکن به زناشوئی نمیتوان ، تنها بخاطر ایجاد نظم و ترتیب در خانه و روشن ساختن اجاق آشپز خانه ، تن در داد . در حیات زناشوئی خرسندی خاطر و رضایت و تمایل طرفین شرط است .

هیچ زن با شخصیتی حاضر نیست که تنها آشپز یا کلفت همسر خود باشد . علت اکثر از نابسامانیها در زناشوئیهای کنونی نتیجه‌ی توجه باحساسات و تمایلات و «انحراف یا کظرفه » و خودپرستانه است . بسیاری از افراد ، امروزه زناشوئی میکنند که در اثر آن تمول یا جاه و مقامی بدست آورند ، یا باین جهت که نسبت بر قیبی خصومت‌ورزند ، یا بدین امید که بشخصی ترحم یا ثوابی کرده باشند ، و یا اینکه از شر تنهائی و زحمت تجرد نجات یابند ؛ و آنکه احياناً از زیر بار زحمت رنج‌های خانواده‌ای سختگیر و ستمکر بکریزند ؛ و یا آنکه عدمای را

از ارث محروم سازند، و ده‌ها علت دیگر که همه از «هدف خانی» و مفهوم اساسی حیات مقدس زناشوئی، فرسنگها بدورند. بدینهی است که از غلتهای نامتناسب نمی‌توان انتظار معلول و ثمره‌ی شایسته و متناسب داشت. طلاق و متارکه یا ادامه‌ی پر رنج و نکبت باریک ازدواج نامتناسب نتیجه‌ی منطقی زناشوئی‌های نابخردانه و خود-برستانه است.

خلاصه :

دور شدن از هدف اساسی زناشوئی ، سبب ناکامی آن میگردد . برای مثال جوانی میخواهد بخاطر دستگیری از دختری با وی ازدواج کند . آیا تنها « ترحم » برای سعادت زناشوئی کافی است ؟ دیگری بقصد ادائی گفاره‌ی گناهان پدر ، دراندیشه‌ی زناشوئی بادختری است . آیا تنها « جبر ان ستم » برای خوشبختی ، زناشوئی کفايت میکند ؟ جوان سومی به سبدهای ازدواج خدمتگزاران نامهر بان ، و بی‌سامانی خود راک و خانه‌ی خود ، خواستار زناشوئی است . آیا تنها بخاطر داشتن گفتی مهر بان ، میتوان بادختری با شخصیت ازدواج کرد ؟ نه ، و نه بخاطر هیچیک از غرضهای دیگری که با هدف اساسی زناشوئی هماهنگ نباشد؛ زیرا زناشوئی - درامروز ازدواج دو شخصیت است ، با حفظ نسبی استقلال هر یک از زن و شوهر ، برای تکمیل و همکاری متقابل ، نه انحلال کلی یکی از آن دو بخاطر تکمیل تنهای اغراض دیگری .

۲۲

نقش زن ۱۹۰۰

بر آنم که از زن سرایم سخن ،
شود تا پدیدار ، مقدار زن —
زن اندر زمین آیت رحمت است ،
که بی شرکتش زندگی رحمت است ،

زن در جهان کنوی بمرحله‌ی جدیدی از حیات مدنی و اجتماعی خویش قدم نهاده است . «رستاخیز زن» و ورود وی در صحنه‌ی حیات اجتماعی جدید ، مسائل و مشکلات تازه‌ای را بوجود آورده است که بحث و تأمل در باره‌ی آنها را برای روانشناسان ، حقوق دانان ، جامعه-شناسان ، مریبان و کلیه‌ی کسانی که به بہبودی و بهزیستی اجتماعی ملت‌ها عشق هی ورزند ، اجتناب ناپذیر ساخته است .

سخن ما در بارهی زن و نقش اجتماعی و روانی او، خواه و ناخواه نه نخستین اظهار و نه واپسین گفتار خواهد بود. در این مورد گفتار ما تنها کافی است که تذکاری انگیز نده باشد. گرددی را به تفکر در این باره بر گمارد و وجود مسائلی را در راه «نیهضت جدید زن» خاطر نشان سازد.

برای ورود زن در صحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی، سه مزیت مهم بسود اجتماع میتوان برشمرد. این سه مزیت عبارتند از:

۱ - تازه نفسی.

۲ - بی‌آلایشی اجتماعی و اداری.

۳ - شوق سرشار برای جبران زبون نمائی و حقارت گذشته. زنان در امور اجتماعی، طبقه‌ای تازه نفس اند. علاوه بر این، فعالیتهای اجتماعی برای زنان، دارای یکنوع تنوع و تازگی است، و همین سبب میشود که زن با نیرو و رغبت بیشتری به انجام کارهای اجتماعی، همت گمارد.

زنان همچنین نسبت به مردان، در کارهای اداری و اجتماعی احیاناً کمتر راه آلایش و گریز و ارتشاء را میشناسند، و از اینرو با صفا و پرهیز بیشتری بکار می‌پردازند.

ضمناً زنان چون پیوسته عضوی ضعیفتر و ناتوان‌تر از مردان نصور می‌شده‌اند، در فرصت کنونی وقت را غنیمت می‌شمارند که به جبران حقارت گذشته، باشد و سرعان‌تر هرچه تمام‌تر پرداخته، در مقابل مرد، شخصیتی، اگر نه برتر، لااقل مساوی و برابر، از خود ابراز دارند.

– لیکن آیا طلوع زن در صحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی
کنونی، همه‌اش قرین موفقیت و پیروزی بوده است؟
– یا همزیستی زشت و زیبا و سود و زیان را در اینجا
نیز میتوان حکم‌فرما دید؟
حق آنست که باز ایای «ورود زن در صحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی»،
مسائل و مشکلاتی نیز فعلاً همراه است.
در برابر مزایای ورود زن در عرصه‌ی فعالیتهای اجتماعی ما،
این اشکالات را نیز باید در نظر داشت – :

- ۱ – فقدان تجربه و سابقه در امور اجتماعی.
- ۲ – فقدان تجربه در زمینه‌ی همکاری دوستانه با
مرد در امور اجتماعی.
- ۳ – بدینی نسبت به مرد، و «ملاحظه‌ی وی بعنوان
رقیب اجتماعی».
- ۴ – حسادت دیرینه‌ی زن نسبت به زن، بعنوان
هو و رقیب - هو و منشی.

بدینی است که هر فرد تازه کار، دز برابر تازه نفسی، و شوق به
کار و ابراز لیاقت و ابتكار نمی‌تواند از خطر لغزش‌ها، و خود کامیهای
افراد کم تجربه و کم سابقه، بکلی مصون باشد. زنان ما با همه شوق و
مزایا و خلوص نیتی که دز انجام امور اجتماعی دارند، در مرحله‌ی
جدید حیات خویش، هنوز باخذ تجربه‌ی کافی نائل نیامده‌اند.

زنان در اثر عدم ساقه‌ی همکاری و تعاون با مردان در «جهت‌های
اجتماعی، شیوه‌ی سلوک مسالمت آمیز واحدی را با مردان، به عنوان همکار

اجتماعی نیاموخته‌اند. در این باره واقعاً مردان نیز بدرستی تکلیف خود را نمی‌شناشند. زن و مرد در صحنه‌ی اجتماع، آیا باید در برابر هم، «زن بودن» و «مرد بودن» خود را فراموش کنند، یا احتیاطهای متداول و مرسوم گذشته را بعنوان «مرد-در-برابر زن» و «زن-در-برابر مرد» همچنان، مرعی دارند؟

زن و مرد بطور کلی فعلاً در حیات اجتماعی یکدیگر بعنوان رقیب می‌نگردند، نه بعنوان «همکار مددکار».

وبالآخره دشواری بزرگتر دیگری که بخوبی در مورد زنان ما ملاحظه می‌شود حساسیت خاص زن نسبت به زن است که میتوان آنرا میراث تجربه‌ی تلحیزن از گذشته دانست، یعنی خاطره‌ی زن از زن بعنوان «هو و رقیب‌نشانی» هو و کری و کینه توڑی زن نسبت به زن، داستان پر فاجعه و غم انگیزی است که هر کسی از آن نمونه‌های فراوان بیاددارد. این «حساسیت زن-در-برابر زن» و پرهیز و فرار او از همکاری با بسیاری از زنان دیگر، یکی از آفات کنونی نهضت اجتماعی زنان ما بشمار می‌رود. بدین معنی که زنان هم بمردان بدیده‌ی رقابت مینگرنند و هم در بین خود نسبت بیکدیگر از یک حساسیت و «آلرژی» مخصوص «هو و مآبانه» یا «هو و منشی» رنج می‌برند که خود مانع بزرگی برای پیشرفت و دوام دوستی و همکاری آنان، در صحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی با یکدیگر بشمار می‌رود.

این مسائل و یک سلسله مشکلات دیگر - که فعلاً خارج از بحث کنونی ماست - نقش زن را در جهان امروزی بصورت معمانی برای خود، و مسئله‌ای برای ما پرآورده است.

نقش زن چیست؟

ما هنوز آنرا بدرستی نمی‌دانیم . زنان نیز خود آنرا بدرستی نمی‌دانند . زمانه هنوز کافی نیست که تجربیات ما طرح و تعریف روشنی از «نقش واقعی زن» و چگونگی تحقق آن در دنیای آینده ، بدست دهد . چون ما هنوز سنن گذشته را بکلی رها نکرده و به آینده نیز صد درصد، پیوستایم . بلکه همچنان در «عصر تحول» بسیاریم . زنان ما در این «عصر تحول» با دو مسئله بزرگ اساسی روبرو شده‌اند - : از طرفی از قسمت اعظم از نقش و زندگی گذشته‌ی خود بیزارند ، ولی بخش بزرگی از وظائف و رعایت رسوم آنرا همچنان بر عهده دارند . و از طرفی دیگر مشتاقانه راقباند که در ایفای نقش آینده‌ی خود ، با مرد ، مساوی باشند ، و از اینرو نیز انجام تکاليف جدیدی را ، خواه ونا خواه ، باید متحمل گردند . پدیده‌ی دیگری که در این میانه‌خود نمائی می‌کند ، میل شدید زن به «حفظ مزایای گذشته» در برابر عادقی او به «تحصیل مزایای جدید» است . تحقق این امر ، نه تنها گاه موجبات عصبانیت مردها را فراهم می‌آورد ، بلکه در بسیاری از موارد وجود تناقض‌هایی را در حیات زندگانی و پرورش کودک زن ، با ادای وظائف اجتماعی وی سبب می‌شود . شاید با اوان نسبتاً فراوانی یافت شوند که با جانب داری از یک طرف ، و چشم‌پوشی از مزایا و منافع جانب دیگری از زندگانی خود ، بطور انفرادی مشکلات جدید زندگی را برای خود ظاهرآ حل کرده باشند . لیکن این مشکل-کشائیهای انفرادی . پاسخ مسئله و معماه عمومی «نهضت اجتماعی زنان» را بطور کلی نمیدهد .

تعریف و تعیین « نقش زن » و حل مشکل و تضادهای زندگانی جدید وی ، تنها بسود او و مطلوب او نیست ، بلکه همچنان خواسته‌ی ماست. چون « سر نوشت زن » از مرد جداییست . زن تنها رقیب جدید مرد در صحنه‌ی اجتماع نیست . بلکه او همچنان « معشوقه » ، « همسر » و « هادر » است . زن هنوز هم مانند گذشته رکن اساسی تشکیل خسانواده بشمار می‌رود . و آغوش گرم و پرمجیت او ، پرورشگاه عواطف لطیف انسانی در کودک وضامن سلامت روح ورشد و « تعادل شخصیت » نسلهای آینده است . نسبت به زن هر یعنیش « ملاطفت آهیز » یا مفرضانه‌ای زاکه اظهار کنیم ، از اعتراف به لزوم او برای بقای جامعه ناگزیریم ، مسئله‌ی حیات و وجود زن یک مسئله‌ی طبقاتی نیست که اختصاص به یک طبقه و دسته‌ی خاصی از اجتماع عز نان داشته باشد . بلکه یک مسئله‌ی عمومی انسانی است . مسئله‌ای است که بستگی کامل با کامیابی یا تیره بختی کلی بشریت دارد .

خلاصه :

رستاخیز اجتماعی زن دارای سه مزیت است -: تازه نفسی ، بی‌آلایشی نسبی اداری ، و شوق برای جبران گذشته . در برابر این مزایا ، چهار اشکال نیز به چشم می‌خورد : بی‌تعجبگی درامود اجتماعی ، و درتعاون با مرد ، ملاحظه‌ی مرد بعنوان رقیب اجتماعی ، هوومنشی و حساسیت زن در برابر زنان دیگر . از اینروی « نقش زن » در دنیای کنونی هنوز بدروستی معلوم نیست . آنچه مزید برعلت است ، وجود دو میل مخالف در زنان - میل به « حفظ مزایای گذشته » در برابر « رغبت به تحصیل مزایای جدید » - است . این تمايل منفرد ، نه تنها گاه سبب عصبا نیت مردها میشود ، بلکه تناقض‌هایی را در انجام « وظائف زناشویی و مادری » از طرفی ، و ادای « تکالیف اجتماعی » از طرفی دیگر ، برای خود زنان ، بوجود می‌آورد . حل مشکلات رستاخیز زن یک « مسئله‌ی طبقاتی » نیست ، بلکه یک « مسئله‌ی عمومی انسانی » است . چون « سرنوشت » زن ، از مرد جدا نیست . زن تنها « رقیب » جدید مرد بشمار نمی‌رود . بلکه وی همچنان « معشوقه » ، « همسر » و « مادر » اوست .

۲۳

همسر آن نیمه وقت ...

بیجارگیم بین که دلی را که شکستم -
با قیمت جان نیز بجالی نتوان بافت
بالطف و صفاتی که در آن عنق و وفا بود -
در هیچ دلی عنق و وفالی نتوان بافت ...
هر تافه رو ، از من بازآمده امروز ،
آن رفته به قهری که دگر باز نیاید ،
می سوزم از این حرث و میدانم از این درد ،
کین جان بلب آمده بسیار نپاید ^{۴۷}

یکی از بزرگترین مشکلات ، که نهضت آزادی زن در سراسر جهان مترقبی امروز پیش آورده است ، تلاش او برای تحصیل مزایای جدید ، در برابر تمایل شدید وی به حفظ مزایای قدیم است . این تکاپو ، نه تنها غالباً موجبات عصبات مردها را فراهم می‌آورد ، بلکه خود

گاه به بهای سلامت مزاج و روح، و سعادت زناشوئی و خانوادگی خود زنان نیز تمام میشود. برای نمونه، جوانی از شنوندگان ما از این لحاظ شاکی است، وطنی نامهای مفصل، سرانجام چنین نوشته است:

... پس از آنکه با زحمات فراوان مقدمات زناشوئی خود را فراهم کردم، با این منطق خاص خانواده‌ی عروس روپروردشم که هم مهریه‌ای سنگین تعیین کنم، و هم بنحوی که خود آنها شرایط حقوقی را ترتیب داده بودند، به زن حق طلاق بدهم. شرایط طوری بود که همسرم هرگاه مایل بود، می‌توانست خود را طلاق بدهد. در این اندیشه فرو دقت که این مسأله یک مسأله‌ی فردی نیست که تنها متوجه من باشد، بلکه یک مسأله‌ی اجتماعی است، و باید عقلای قوم دور هم بنشینند و راه حل و چاره‌ای مناسب برای آن بیندیشند. آخر سابق بربین مهریه، در حقیقت وثیقه و ضامنی بود – و یا بالاخره در طی زمان باین وضع در آمده بود – که مرد، هر احظه نتواند بدلخواه خودش، زن را طلاق بدهد، و ویرابدون هیچگونه پناه و کمکی مالی در کشاکش دهد، رها سازد.

اینک پس تکلیف و تضمین مرد در ازدواج چیست؟ زن هر وقت بخواهد «عندالمطالبه» مهریه‌ی خود را به اجرا بگذارد، و پس از دریافت آن نیز از حق طلاق خود استفاده کند و مرد را رها کرده پی کار خویش گیرد ... آیا چنین ازدواجی درست شبیه به تجارت ملانصر الدین نیست؟ آیا تجارت و شرکتی که تنها بسود یکنفر تمام شود، میتواند دوامی داشته باشد؟ تازه این در صورتیست که ما مقام زناشوئی را تا پایه‌ی یک دادوستد معمولی پائین بیاوریم، و حال آنکه مقام زناشوئی بمراتب بالاتر از اینهاست و بقداکاریها و گذشتهای خیلی بیشتر از آنچه که در یک شرکت بازرگانی لازم است، نیازمند است ...»

البته ما در اینجا در مقام آن نیستیم که بدفاع خصوصی از نظریات

شنونده‌ی خود و یا به بررسی در موضوع رسائی یا نارسائی منطق اختصاصی خانواده‌ی عروس پردازیم . در این مورد همین اندازه کافی است اشاره شود که هیچ پیمان و قرار دادی - اگر طرفین مایل باشند استوار باقی بماند ، و موجبات ناخرسندي هم پیمانان را فراهم نیاورد - نباید طوری تنظیم شود که از آغاز دریکی از دو طرف قرار داد ، ایجاد « احساس غبن » و « تکرانی از زیان » نماید . پیمان زناشوئی بویژه ، از این اصل کلی مستثنی نیست . بالاخره زنان باید با مردان ، و مردان با زنان زناشوئی کنند . پیمانی که میخواهد « همزیستی محبت آمیز » این دو را در یک زناشوئی خوش فرجام و پایدار . تضمین کند ، باید منافع و مصالح مختلف هردو جنس را در نظر گیرد و از جانب داری خود پرستانه‌ی یکی از دو طرف خودداری ورزد .

در شیوه‌ی استخدامی امروز ، در سراسر جهان ، اعم از آنکه آن رسمی یا غیر رسمی ، دائم یا پیمانی ، دولتی یا غیر دولتی ، و نظیر آن باشد . بطورکلی دو نحوه اساسی میتوان ملاحظه کرد . و آن این است که شخص در دوره‌ی استخدام خود یا « تمام وقت » در محلی کار میکند و یا قسمی از وقت خود را ب مؤسسه‌ای فروخته است . آنچه مسلم است ، این است که در هیچ جا یک « کارمند نیمه وقت » نمی‌تواند ، از مزايا و پاداش یک « کارمند تمام وقت » استفاده کند .

این نکته که این قدر بدیهی بنظر میرسد که تصور نمی‌رود هیچکس خلاف آنرا متوجه باشد ، عدم توجه با آن عمدانیکی از پدیده‌ها و مظاهر مقدماتی نهضت آزادی زن ، در دنیای امروز بشمار میرود که دامنی آن خواه و ناخواه ، بکشور ما نیز کشیده شده است .

غالب از بانوان تحصیل کرده و متعدد امروز که برای «ابات شخصیت» و «حفظ استقلال» خویش، بشغلی تن در میدهند، بنا به خصوصیتی که در آغاز این کفتار بدان اشاره کردیم - یعنی تکاپو برای تحصیل مزایای جدید، در برابر میل شدید به حفظ مزایای قدیم - غافل از آنند که نمیتوان «همسران نیمه وقت» بود و در حیات زناشویی از مزایای «همسران تمام وقت»، برخوردار گردید.

- منظور ما از اصطلاح «همسران نیمه وقت» در درجه‌ی اول بانوان شوهرداری است که تمام وقت خود را وقف زندگانی زناشویی خود نمی‌کنند و قسمی از آنرا در خارج از منزل به انجام مشاغل دیگری می‌پردازند. لیکن این اصطلاح را تنها برای بانوان نمی‌توان ذخیره نگاهداشت و در برخی از موارد بمردان نیز ممکن است اطلاق کرد.

باتوجه به نوع کار و فعالیت زنان در گذشته، میتوان گفت که «همسری نیمه وقت» بطور کلی در جهان زنان، کاملاً تازگی دارد. بانوان در گذشته عموماً «همسران تمام وقت» شوهران خود بوده‌اند آمار و تحقیقات فراوان «جامعه شناسی» و «درمان‌گاهی» نشان داده است که عموماً انجام وظیفه در دو جبهه‌ی خارج از منزل، و در داخل منزل، برای بانوانی که هم ازدواج کرده‌اند، و هم اشتغال بشغلی دارند، درست بمصدق مثل: «برداشتن دوهندوانه با یکدست» با مشکلات فراوانی تؤمن است. گاه کار این دشواری بجائی میرسد که زن را با تضاد مشهور «گوسه - ریش پهنه» رو برو می‌سازد. بطور یکه وی را از انتخاب یکی از دو وجه، «یاشغل - یا - زناشویی!» ناگزیر می‌گرداند. مشکلات اساسی «همسران نیمه وقت» را میتوان بطور کلی در سه دسته خلاصه کرد:

۱ - ناراحتیهای بدنی که مستقیماً در اثر فشار کار متوجه زن میشود . انجام کار و داشتن مسئولیت در خارج از منزل ، بویژه برای بانوانی که علاوه بر شوهر ، صاحب فرزند نیز هستند ، عموماً بایک شتاب - زدگی و نگرانی توأم است که در صورت ادامه ، سبب ناراحتی های عصبی ، بدخوابی ، سوءاضمه ، و امثال آن میشود .

۲ - اشکال دوم « همسران نیمه وقت » متوجه تربیت فرزندان آنها میگردد . بانوانی که در خارج از منزل مشغول بکار هستند ، کمتر فرصت رسیدگی کافی بفرزندان خود و نوازش آنها را دارا هستند . عموماً فرزندان « همسران نیمه وقت » دوچار فقدان ، یا « کمبود محبت » میگردند ، و در اثر آن ، یا قربانی ابتلای بنا راحتیهای روانی ، یا « روان نی » و یا اخلاقی میشوند . بعبارت دیگر « زنان نیمه وقت » غالباً نیز « هادران نیمه وقت » بشمار میروند .

۳ - و بالاخره خطر بزرگی که همسران نیمه وقت را تهدید میکند ، نابسامانی زندگانی زناشوئی و خانوادگی ، بیوفائی اضطراری یکی از دو همسر ، در اثر اشتغال فکری شدید دیگری بکار خارج از منزل و امکانات وسوسه انگیز برای زنان و سردی و خاموشی کانون خانواده از پرتو محبت است . این خطر را میتوان در برابر « مرگ بدنی » یکی از دو همسر ، به « مرگ عاطفی » یا به « مرگ دل » در آن خانواده ، تعبیر کرد ، و زمانی ممکن است یکی از دو همسر متوجه این « مرگ » گردد که کار از کار گذشته ، و همای بلند پرواز عشق از بام آن کاشانه ، برای همیشه رخت بربسته باشد .

تنها راه حلی را که برای رهانی از این مشکل تاکنون یافته‌اند،
این است که بانوان، اگر میخواهند از مزایایی که «زنashوئی تماموقت»
سعادتمند برخوردار شوند، انجام وظیفه در خارج از منزل را عموماً باید
موقع تلقی کنند، و آنرا تنها تازمانی ادامدهند که برای تحکیم‌زندگانی
زنashوئی آنان سودمند است، نه بالعکس.

خلاصه:

تحصیل مزایای جدید ، با حفظ مزایای قدیم ، از مسائل دشوار رستاخیز جدید زن است . مثلا خانسی میخواهد که علاوه بر «مهریه سنگین»، بعنوان «بیمه زناشویی در برابر حق طلاق مرد»، از «اختیار طلاق نیز استفاده کند . در این صورت مرد زناشویی خود را از آغاز «قماری پاک باخته» می بیند . زن سابقاً «همسر تمام وقت» مرد در خانه بود . اینک با انتخاب کار در خارج از منزل ، «همسر نیمه وقت» وی بشمار می رود . «همسر نیمه وقت» دارای سه اشکال مهم است :

۱ - در اثر فشار کار اضافی موجب ناراحتی های بدنی و روان تنی، زن می شود .

۲ - «زنان نیمه وقت» «مادران نیمه وقت» اند ، و فرزندان آنها در اثر عدم محبت و توجه کافی غالباً به ناراحتی های عصبی و روان تنی مبتلا میگردند .

۳ - در اثر عدم بدل توجه کافی به شوهر و همچنین نیز برخورد های مداوم زنان به امکانات و سوشه انگیز در خارج از منزل ، «همسری نیمه وقت» یکی از عوامل مهم بیوفایی در زناشویی های جدید بشمار می رود . راه حل موقت که پیشنهاد شده است اینستکه زنان ، اگر به زناشویی و انجام وظائف مادری مخالفند ، کار در خارج را امری موقت تلقی کنند .

۲۶

خویشن را پذیرفته‌اند ۱۰۰

چاک خواهم زدن این دلچربالی ، چکنم –
روح را صحبت ناجنس عذرای است الیم

یکی از شنوندگان ما که دوشیزه یا بانوئی است ، ناراحتی و مسئله‌ای را باما درمیان گذاردہ است که کمتر تا کنون در نوشته‌های فارسی مورد بحث و تحلیل دقیق قرار گرفته است . این مسئله‌ضمیراً یکی از اساسی‌ترین مسائل و رنجهای مهم اجتماعی ما بشمار می‌رود . و بویژه درمیان دوشیزگان و زنان ما شیوع فراوان دارد . نقل قسمتی از نامه‌ی این شنوونده ، برای طرح مسئله ، قبل از ورود بهرگونه بحث دیگری مفید بنظر میرسد – :

... من از يك آندوه بزرگه سخت رنج ميبرم . ولی
 از هيچکس گله يا شکاپي ندارم . . . اين خود من و سرنوشت
 و تقدير من است که موجب اين رنج و آندوه زياد من شده است . . .
 من از خودم ، از شكل و قيافه خودم ، از اينکه زن آفريده شده‌ام ،
 بيزارم . . . تصور نکنيد که نقسي در اندام يا چهره من وجود
 دارد ، و يا آنكه از فزيائي رضايت بخشی برخوردار نیست .
 بر عکس تا آنجا که در برخوردهای فراوان ، از قضاوتها و توجهات
 مردم نسبت بخودم استنباط کرده‌ام ، نسبتاً بطور مافق خد
 متوسط زيبا هستم . ولی شايدم دوچار تعجب بشويد ، ويا سخنم را
 باور نکنيد که رنج من بيشتر از همین است که همه بدیده‌ي
 يك زن بمن مينگرند . . . آرزو ميکنم که مرد آفريده شده بودم .
 خيلي سعی ميکنم موهایم را . مثل مردها کوتاه کنم . از پوشیدن
 لباسهای خيلي زنانه همیشه پرهیز ميکنم . بهيچوجه گرد توال
 و بزک نميگردم . ولی چكتم که با همه‌ي اين سعی و کوشش ،
 نميتوانم تغيير جنسیت بدhem . روح در آتش اشتياق مرد بودن
 ميسوزد ، ولی در درون كالبد يك زن اسير و زنداني است . آه ،
 اگر بدانيد که چقدر بمردها و مرد بودن آنها ، حسد ميبرم . . .
 آيا بدبهختی و شکنجه‌اي از اين بالاتر ميشود که روح و جسم يك
 فرد باهم سازش و تناسب نداشته باشند ، و از يكديگر گريزان
 باشند ؟ . . . آري - :

همه از دست غير می‌نالند
 سعدی از دست خوبشن فریاده

با نقل اين نامه ، ما در واقع به طرح يكی از اساسی‌ترین
 مسائل انسانی و « بهداشت روانی » ، بطور کلی مبادرت ورزیديم .
 اين مسئله در علوم روانی ، تحت عنوان « خودپذيری » ، یعنی قبول
 جنسیت و « زن - يا - مرد - بودن » خود ، مورد كفتکو قرار ميگيرد .

بهیانی واضح‌تر - : منظور از «خودپذیر» کسی است که از «موجودیت»، از «ماهیت جنسی»، و بالآخر از «مرد بودن - یا - زن بودن» خویش، فاراضی نیست . و خودش را از نظر «زیستن»، همانطور که هست پذیرفته است . و حتی از «مرد بودن - یا - زن بودن» خویش، نه تنها شکایتی ندارد ، بلکه لذت نیز می‌برند .

- توجه شود که در اینجا منظور ما از اصطلاح «شخص خودپذیر» غیر از مفهوم اصطلاح مشهور «آدم از خود راضی» است .

«از خود راضی» دارای یک مفهوم منفی اخلاقی است و معمولاً بکسی گفته می‌شود که پیوسته بخود می‌باید ، خویشن را می‌ستاید ، خود پسند و «خود بر ترین» است . به نارسانی‌های خود کمتر توجه دارد ، در مقایسهٔ خویش با دیگران همواره از تو اوضاع و فروتنی گریزان است ، بطوریکه رفتارش نسبت بدیگران کاه توهین آمیز و پر تغییر جلوه می‌کند . در صورتیکه در لفظ «خودپذیر» بهیچوجه مقایسهٔ با دیگران ، خودستانی و خود بر ترینی مقصود نیست ، بلکه تنها پذیرش و قبول مرد یا زن بودن خویش و رنج نبردن از ماهیت جنسی و زیستی خود شخص ، منظور است .

در برابر افراد «خودپذیر» که موجودیت و چگونگی جنسیت خویشن را پذیرفته‌اند ، دسته‌ای نیز یافت می‌شوند که - بنابر عللی چند - از «مرد بودن» یا «زن بودن» خویش ، ناخوشنود و ناخرسندند - یعنی خود را ، همانطور که هستند ، پذیرفته‌اند . این «خود ناپذیران» نا

اشتیاقی سوزان آرزو میکنند، روحشان دد کالبد «جنس مخالف»، یعنی اگر مردند، در کالبد زن، و اگر زن اند، در قالب مرد تجلی کند.

«خودپذیری» و «قبول زیستی و جنسی» خویش، شرط اساسی «بهداشت روان» و سلامت روح ماست. کسی که خود را پذیرفته و از ماهیت جنسی خویش راضی نباشد، همواره دستخوش کشمکشی درونی و پرآزار است. روح خودرا در درون جسم خویش، چون مرغی بال و پر شکسته در کنج قفسی نامتناسب، مقهور و اسیر احساس میکند. ما اگر روزی لباسی خلاف میل و سلیقه‌ی خویش، برتن کنیم، شاید در تمام روز، لحظه‌ای از این عدم تناسب لباس، غافل نگردیم و پیوسته در برابر دیگران احساس حقارت و رنج کنیم. با این شبیه بخوبی میتوان تا حدودی حالت کسانی را که از عدم تناسب روح خود با بدن خویش، رنج میبرند، در نظر مجسم کرد.

ما اگر خانه‌ای داشته باشیم که آنرا نپسندیم، واز سکونت در آن و ناحیه‌ای که آن خانه در آن قرار دارد، دچار رنج و ناراحتی کردیم، معمولاً کمتر بدستکاری و تعمیر و تزئین آن‌می بردازیم. چون باصطلاح از آن خانه «دلخوشی» نداریم، و در اثر اکراه و تنفر دست و دلمان بکار نمی‌رود، تا به تکمیل و مرمت آن بپردازیم.

این حالت و احساس عیناً شبیه بحالات پر اکراه و بی‌اعتنایی و عدم رغبت افراد «ناخود پذیر» است که از مردبومن، یا زن بودن خویش ناخوشنودند. اینان در تیجه‌ی ناخرسندی از کیفیت جنسی خود، کمتر به «تکمیل خویش» و شخصیت خود می‌بردازند. استعدادهای شناخته‌ی

خود را جداً به تمرین و کار بر نمی انگیزند ، و به کشف و پژوهش استعدادهای ناشناخته و پنهانی خود ، همت بر نمی کمارند .

افراد « خود ناپذیر » رنجی برای خویش ، و زیانی بزرگ برای اجتماع بشمار میروند . زیانی که از این بهدر رفتن و مهمل گذاشتن نیروهای شکر انسانی در این افراد « خود ناپذیر » ، متوجه اجتماع و پیشرفت آن میشود ، مافق حد تصور و پیش‌بینی است .

خود ناپذیری و عدم قبول زن یامرد بودن خویش ، ممکن است علی‌بدنی مربوط به ترشح « غده‌های درونی » و هورمونها داشته باشد . لیکن این علت ، بسیار ناچیز و اندک است . سبب اساسی این ناراحتی ، بیشتر تلقین‌های تربیتی و اجتماعی است .

اجتماعی که دانسته یا ندانسته یکی از طبقات خود ، مثلاً زنان را پیوسته تحقیر کند ، آنان را محدودتر ، ضعیفتر ، و بی استعدادتر از طبقه‌ی دیگر پنداشدارد ، خواه و ناخواه « طبقه‌ی محکوم » را دچار یک نوع عدم اعتماد و انکای به نفس ، تزلزل خاطر و شخصیت ، و احساس خود کم بینی و نفرت و ناخوشنودی نسبت بموجودیت خویش میگرداند . بیماری ناخوشنودی از جنسیت خود ، یا خود ناپذیری ، در میان زنان ما شیوع فراوان دارد . بسیاری از زنان ما ، از زن بودن خویش ناراضی و ناخرسندند . و دانسته یا ندانسته از خود بیزار و متنفرند .

« تظاهر بعردی » که یکی از پدیده‌های شایع و کنونی در جهان زنان است ، بیشتر ناشی از همین احساس حقارت زنان از زن بودن خویشتن است . و بهمین جهت نیز بسیاری از زنان از دختر زائیدن خود رنجی برند و مشتاقد که پسر بزایند .

این احساسات و خواسته های زیانمند و رنج بخش، همه در نتیجه‌ی یینش و قضاوت محکوم کننده‌ای است که در خانواده‌های ما، در مورد ارزش پسرو دختر شایع است. و بمعابدی تلقین زهر آگینی سلامت روانی مادران فردای اجتماع ما را مسموم و تهدید می‌کند. اجتماع بهروز و سالم فردای ما، بمردان و زنان خود پذیر، خشنود از خویشتن و خرسند از جنسیت خویش، نیازمند است نه بر عکس. دست قادر خلاق مهندس آفرینش، در میان زن و مرد، از لحاظ ارزش انسانی نفاوتی نهاده است. انسانیت به دو رکن اساسی زن و مرد تقسیم شده است. بقا و کمال آن نیز بوجود این هردو نیازمند است. در بقا و کمال انسانیت، مرد را بزن برتری و امتیازی نیست.

خلاصه:

«خودپذیری» یا قبول جنسیت، یعنی مرد بودن یا زن بودن خویش، شرطی لازم برای سلامت روح بشمار می‌رود. با وجود این کسانی یافت می‌شوند که از مرد بودن یا زن بودن خود، ناخرسندند، و آرزو می‌کنند که رو حشان، در قالب جنس مخالف، حلول می‌کرد. «ناخودپذیری» گاه با اختلال در ترشح غده‌های درونی بستگی دارد. لیکن سبب کلی، بیشتر تلقین‌های تربیتی و اجتماعی است.

در اجتماع ما، بجهت کوچک‌داشت زنان، و تبعیض‌های جا هلانه میان زن و مرد، ناخودپذیری، در میان زنان، شیوع بیشتری دارد. شخص ناخودپذیر، در اثر بیزاری از خود معمولاً به ترمیم کم داشتها، و پرورش استعدادهای خود نمی‌پردازد. بدین ترتیب، در اثر شیوع ناخودپذیری، بخش مهمی از «نیروی شگرف انسانی» در اجتماع بهدر می‌رود. برای پیش‌گیری از ناخودپذیری باید از تبعیض در تعیین ارزش انسانی زن و مرد، جداً خودداری کرد. خانواده نخستین و مهمترین کانون مبارزه با آفت ناخودپذیری است.

۲۵

بلغ روانی برای ذنashوئی ۴۰۰

یکی بر سر شاخ ، بن می برد ،
خداؤند بیان ، نظر گرد و دید -
بنخستاگه - :
«این مرد بد میکند ،
نه برکن ، که بر نفس خود میکند!»

دراوائل این قرن ، وسیله و شیوه‌ای جدید ، در روانشناسی کشف
و بکار بسته شد که اهمیت آنرا میتوان با کشف «صفر» در ریاضیات ،
 مقایسه کرد . صفر ، چنانکه میدانیم ، نسبت به سایر اعداد ، دارای
 این خصوصیت است که مقام و مرتبه اعداد را حفظ میکند ، لیکن
 خود چیزی بشماره‌ی آنها نمی‌افزاید . صفر به تنها ئی همچ یارزشی ندارد .
 ولی در حفظ مقام اعداد در جهان ریاضی یکتا و بی نظیر است . بجز این

میتوان گفت که اگر بشریت بکشف صفر نائل نیامده بود، امروز قادر به اعزام سفینه‌های فضائی و موشک‌های کیهانی به کره‌کشانها نمی‌کشت. زیرا هر محاسبه‌ی دقیق و سریع مکانیکی به ریاضیات با صفر، نه بدون صفر، نیازمند است. شاید به «نیشخندی از سرنوشت» شبیه‌تر باشد که تمدنی بی‌چون و چرا مادی، براساس سمبولی که خود به تنها نماینده‌ی «هیچ!» است، استوار گردد!

کشفی که در روانشناسی بعمل آمد، و ما اهمیت آنرا با کشف صفر در ریاضیات مقایسه کردیم، بکار بستن «تست» یا وسیله‌ی سنجش هوش است.

بکار بستن جدی تست را برای سنجش دقیق هوش، ما در درجه‌ی اول به دو دانشمند فرانسوی بکی بنام «بینه» و دیگری «سیمون» مدیونیم.

اهمیت «تست» بیشتر از آنروスト که به اندازه‌گیری کیفیت‌های نفسانی پرداخته است. چون قبل از سائل اندازه‌گیری، تنها قادر بودند کمیت‌های را، نه کیفیت‌ها را، بسنجند. مثلاً در گذشته کسی نمی‌توانست ظرفیت حافظه‌ی خود، و سرعت و دوام آن، و رابطه‌ی آنرا با فراموشی و تکرار و نظری آن، دقیقاً بررسی کرده کمی و افزونی آنها را با خصوصیات حافظه‌ی دیگری و نسبت بهم، بسنجد. تست اینکه تقریباً یک چنین اندازه‌گیری را در باره‌ی بیشتر از حالات روانی میسر ساخته است، و یا دست کم، راه اندازه‌گیری آنها را نشان داده است.

بکی از کشفیات مهم روانشناسی که ما آنرا به تست مدیونیم،

اینست که مقدار طبیعی هوش تا سنین خاصی - کم و بیش تا شاتزده سالگی - زشد میکند و بعد، رشد آن متوقف میماند. بدین ترتیب مقدار نمره‌ی هوش یک جوان تازه بالغ شاتزده ساله که به «حدیمه‌مول رشد هوشی» خود رسیده است، با مقدار هوش طبیعی یک مرد چهل ساله که وی نیز بعد معمول رشد هوشی خود نائل شده است، تقریباً مساوی است. اختلاف احتمالی میان آنها، در مقدار هوش نیست، بلکه در بهره برداری از هوش، بکار بستن آن و اخذ تجربه و معلومات بوسیله‌ی آنست. بدیهی است که چگونگی بدست آوردن اندازه‌ی طبیعی و فطری هوش، خود داستان مفصل و شیرینی دارد که شرح آنرا باید به زمان دیگری موکول داریم.

با کشف «سن هوشی» و اختلاف آن با «سن طبیعی» موضوع جالب «بلوغ زودرس» و «بلوغ دیررس» بیان آمد. بدین معنی که برخی از کودکان ممکن است در هشت سالگی، سن هوشی کودکان ده ساله را داشته باشند، و یا بر عکس برخی از کودکان ده ساله، تازه از لحاظ هوش، هشت ساله باشند، ولی بعداً. مثلاً در طی دو سه سال دیگر - این عقب ماندگی رشد هوشی خود را جبران نمایند. در این صورت کودک اول را از نظر هوشی «زودرس» و کودک دوم را «دیررس» می‌نامند.

نتیجه‌ی بسیار مهمی که از این کشفیات بدست آمد، فصل جدیدی را بعنوان «بلوغ روانی» در «کتاب روح بشر» کشود.

بلوغ روانی همواره بموازات رشد و بلوغ بدنی، حاصل نمیشود بلوغ... به ندرت زودتر از بلوغ بدنی، و غالباً دیرتر از آن

هويدها ميگردد . بلوغ روانی يك كيفيت مطلق و كلی نیست . بلکه بستکی زيادي به عوامل مختلف دارد . و مجموعه‌اي از بلوغ های کوناگون مانند ، بلوغ برای انتخاب شدن ، بلوغ برای انتخاب - کردن ، و حق رأی ، بلوغ برای زناشوئی ، و نظير آنرا شامل ميشود . نکته‌اي که در اين گفتار ييشتر روی آن تکيه خواهيم کرد ، « بلوغ روانی برای زناشوئی » است .

« بلوغ روانی برای زناشوئی » را باید با « بلوغ جنسی برای زناشوئی » اشتباه کرد . بسياري از افراد هستند که از نظر بدنی داراي رشد کافی برای انجام وظائف جنسی ، در حیات زناشوئی میباشند ، لیکن هنوز از نظر روانی ، برای زناشوئی و قبل مسئولیت های خاص و اجتماعی آن ، بالغ بشمار نمی‌روند . زمان نيل به بلوغ روانی برای زناشوئی ، در افراد مختلف است . جوانی ممکن است در بیست سالگی روحًا برای ازدواج بالغ شده و دیگری در بیست و پنجسالگی تازه بدين مرحله از رشد روحی گام نهاده باشد .

زن و مرد نيز از نظر رشد و بلوغ روحی برای زناشوئی ، با يكديگر ، اختلاف فراوان دارند . معمولاً حد متوسط سن بلوغ روحی برای زناشوئی را در دختران ما از بیست سالگی و در پسران ما از بیست و پنجسالگی به بالا ، میتوان دانست . البته اين اظهار فعل تخمینی ييش نیست . و برای اظهار نظر قطعی به تحقیقات دامنه دار و سبعی نيازمنديم .

زناشوئی يوندي خيلي ييشتر از يك وسیله‌ی مقبول اجتماعی برای ارضاء غريزه‌ی جنسی است . غريزه‌ی جنسی در شادکامي و دوام

موقیت آمیز حیات زناشوئی، نقشی بسیار مهم و انکار ناپذیر را عهدمدار است. لیکن تنها عامل و ضامن بقای آن نیست. در شادکامی و استواری حیات زناشوئی، عوامل فراوانی علاوه بر عامل جنسی، مانند عوامل مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، تربیتی، و نظیر آن دست در کارند. بلوغ روانی برای زناشوئی، زمانی دست میدهد که زن و شوهر کم ویش نفوذ این عوامل را در حیات زناشوئی خود بتوانند پیش بینی کنند، و یا حداقل، در نظر گیرند. و برای مقابله با آنها حتی المقدور آماده باشند. زناشوئی قبل از بلوغ خاص روانی برای آن، با دشواریهای فراوانی باید دست بگریان شود که غالباً بزیان آن و ادامه‌ی روزهای نشاط‌بخش آن تمام می‌شود.

یکی از زیانهای زناشوئی‌های قبل از موقع، «طلاق»‌های سریع و فراوان است که بویژه اگر پایی کودکان در میان باشد، زیان آنها را برای سلامت روح نسل‌های آینده بهیچوجه نمیتوان پیش‌بینی کرد.

در امریکا که کشور آمارهای ملاحظه شده است که قسمت اعظم از طلاقهای سراسم آور - دقیقاً در حدود دو سوم - در میان کسانی اتفاق می‌افتد که در سالهای قبل از بیست، به زناشوئی مبادرت کرده‌اند. این امر می‌رساند که چگونه در اثر عدم تجربه و رشد کافی، بصرف در نظر گرفتن «عامل جنسی» در حیات زناشوئی، دوام آن دستخوش تزلزل می‌گردد.

اشکال دیگر زناشوئی‌های قبل از وقت که بویژه در ایران ما بچشم می‌خورد، بیداری «حس غمبن» زن یا شوهر، و مقص شمردن

هریک دیگری را برای نافوایی خود از ادامه‌ی تحصیل و یا پیشرفت در کلو و نظیر آنست. این احساس در سر اندک اختلافی احیاناً به سختی تحریک می‌شود و ایجاد بهانه جوئی و تزاعی مداوم می‌کند. در نتیجه زن، شوهر را مقصراً میداند که مثلاً تو مانع از تحصیلات من شدی. و شوهر زن را سدراء، ترقی خود می‌پندارد. در حالیکه اگر هردو تن به تحصیل و کسب حد متوسط از آنچه میخواهند، رسیده باشند، و یا لااقل بیش از زناشوئی در راه نیل به آن افتاده باشند، بطوریکه تنها، موقیت بعدی آنان، فقط به استقامت و مداومت نیازمند باشد، نه به تهیه‌ی مقلعات، کمتر ممکن است مسئول نامرادی‌های خود را وجود همسر، و زناشوئی خویش تلقی کنند.

یکی دیگر از اشکالات مهم زناشوئی‌های قبل از وقت – بویژه در دوره‌ایکه امکانات و سوسه انگیز جنسی، هم برای مردان و هم برای زنان، روز بروز، رو به فزونی است – بیداری احساسات شاعرانه و عاشق‌پیشگی‌های عقب افتاده و «رمانس» در بعد از زناشوئی است. زن و شوهر که، باصطلاح چشم بسته، قبل از نیل به بلوغ روانی برای زناشوئی، ازدواج کردند. احیاناً، بعداً تازه متوجه می‌شوند که زن یا شوهر اینده‌آلی آنان، شخصی دیگر، غیر از شوهر یا زن کنونی آنهاست. اینکونه همسران دیگر، نه تنها زناشوئی را موقیتی در زندگی خود احساس نمی‌کنند، بلکه آنرا یکی از بزرگترین لطمehای عاطفی میدانند که به پیکر روح آنان، وارد شده است. و چه بسا که موجبات بسیاری از بیوفانی‌ها را در حیات زناشوئی فراهم می‌آورد.

بدون شک ، از بسیاری اشکالات و مسائل بعدی حیات زناشوئی ،
میتوان پیش کیری کرد ، تنها اگر قبل از اقدام با آن و تهیه‌ی هروسله‌ی
دیگر ، این سوال را در نزد خود مطرح کنیم - :
آیا ما از نظر روانی برای زناشوئی ، آمادگی و رسیدگی کافی را
دارا هستیم ؟
- روح برای زناشوئی مجهزیم ؟

خلاصه:

«تست» وسیله‌ایست انقلابی در روانشناسی که برای اندازه‌گیری کیفیت‌های نفسانی بکار می‌رود. در نتیجه‌ی بکار بست آن، در آغاز این قرن، «سن هوشی»، بلوغ زودرس و دیررس، و بلوغ روانی کشف گردید. زمان نیل به «بلوغ روانی برای زناشویی» را، بطور متوسط، در دختران ما، میتوان، بیست و در پسران بیست و پنج سالگی، دانست و در افراد هنگامی حاصل می‌شود که حد اقل، اهمیت سایر عوامل غیر جنسی را پیش از زناشویی، در مفهوم خود از آن، مورد توجه قرار دهند، طلاقهای فراوان، و عواقب سوء آن برای کودکان، از جمله تداعی زناشویی‌های قبل از وقت، بشمار می‌رود. از اشکالات دیگر، یکی نیز بیداری احتمالی «حس غبن» در زن و شوهر است که بعداً هر یک دیگری را مسئول عقب افتادگی‌های خود، در زندگی می‌پندارد. و سرانجام اشکال دیگر، بیداری «حس رمانس» و عاشق پیشگی‌های عقب افتاده است که بسیاری از بیوفانیهارا نسبت بیکدیگر، در زناشویی، سبب می‌شود. توجه به «بلوغ روانی برای زناشویی»، میتواند از بسیاری از این اشکالات پیش‌گیری کند.

۲۶

نوشته علیه زن ...

طیران مرغ دیدی ، تو ز پای بند شهوت -
بدر آی تا بینی ، طیران آدمیت

... مادام که در اجتماع وجود زن ، تنها وقف لذت بخشیدن به مرد است ، ما همه بایده نام مرد ، سر از شرم ، بزرگ افکنیم . من ترجیح میدهم که نسل انسان ، بتمامی نابود شود ، تا اینکه بماند و با تبدیل زن - ظرفی ترین مخلوق الهی - بیک و سلیمانی عیاشی و شووترانی مرد ، از هر حیوانی پست تر گردد .

من همیشه باشور و حرارت آرزو میکنم که زنان به آزادی کامل و واقعی برسند . و افسوس میخورم از اینکه بسیاری از پدرها و مادرها ، در امر تربیت دخترانشان ، سهل انگاری جنایت آمیزی را ، پیش میگیرند . آنها را ، نسبت به پسرها ، در جهل بیشتری نگاه میدارند ، باعلم و ادب ، آشنا یشان نمی کنند ، و در ازا میکوشند ، تا دختران را ، هر چه بهتر ، تنها بمنظور جلب شوهری ثروتمند ، بیار آورند .

... اگر من زن بودم ، علیه دعوی مرد ، دائز براینکه زن بدنیآمد ، تا بازیجهی او باشد ، سخت عصیان میکردم .

... ای زنان ! اگر آرایش کردن شما ، تنها به خاطر جلب شهرت مرد است ، از این کار خودداری کنید ، و زیر بار فنگ چنین خفتی نروید ! » .

جملات دل انگیز و پرمغزی را که هم اکنون برای شما نقل

کردیم ، «گاندی» پیشوای بزرگ و رهبر عالی‌مقام و فقید نهضت استقلال هند ، در کمال قدرت معنوی خویش ، خطاب زنان بیان داشته است .

«گاندی» و غالب از آن دیشمندان و خیرخواهان بشریت ، «آزادی واقعی» زن را آرزو می‌کنند ، نه آزادی ظاهری و بازاری اورا . آیا زنان اینک با همه مزایائی که در دنیای جدید ، نصیب‌شان شده است ، به آزادی واقعی رسیده‌اند ، و یا حداقل در راه نیل آن هستند ؟ این سوالی است که ما امروز آنرا در برابر خود مطرح می‌کنیم .

زن همواره نسبت بمرد ، دارای سرنوشت شکفت‌انگیزی بوده است . وی پیوسته موضوع قضاوت‌های گوناگون و متنضاد قرار گرفته است . دسته‌ای زن را آنچنان ستوده‌اند که کلید بهشت را زیر قدم‌های لرزان وی نهاده‌اند . و گروهی دیگر کارکینه توزی و دشمن کامی را نسبت بوي تابدان‌جا کشیده‌اند که هم‌ردیف شیطانش معرفی کرده‌اند . گروهی دیگر چون پیامبر اسلام ، زن را لطیفتر و نازکتر از آن میدانند که حتی بتوان بدن ویرا باساقه‌ی ریحان لمس کرد و آزار داد . و دسته‌ای دیگر چون «نیچه» فیلسوف زور پرست آلمان ، تأکید می‌کنند که فرد زن بدون تازیانه نباید رفت .

این داوری‌های گوناگون و متنضاد ، این ستایشها و این بداندیشیها ، و این عقاید پر تناقض که از دیرباز تاکنون درباره‌ی زن اظهار شده است ، بدون تردید در سازمان حیات روانی زن ، و در تصور او از چگونگی شخصیت و هویت خویش ، خالی از تأثیر منفی و سوء نبوده است . داوری‌های متنضاد درباره‌ی زن تا حدود نسبتاً زیادی ، موجب وقه دررشد اعتماد به نفس او نسبت بخود شده است ، و پندار ویرا در مورد

ارزش خویش دچار قزلزل و تیرگی ، وا بهام ساخته است . سخن آمیخته با تأسف «کاندی» پیشوای قبید معنوی هند ، بیشتر متوجه وضع دیروز زن و دوران قبل از رستاخیز و نهضت جدید اوست . لیکن زن با آنکه هنوز محرومیتها و ناکامیهای کذشته را جبران نکرده است ، هم اکنون با خطر جدیدی رو بروست که در واقع خطر بازیچه‌ی هوسها و امیال نفسانی مرد قرار گرفتن است . در برابر نهضت آزادیخواهی و تساوی جوئی حقوقی و اجتماعی زن ، نهضتی سود پرستانه و جنسی نیز سراسر شون زندگی جهان متمدن را فراگرفته است . حالهای آتش افروز از شهوت و شهوت‌انگیزی ، قرن بیستم را تحت الشاع خود قرار داده است . فیلم‌ها ، داستانها ، مجلات مصور ، تلویزیونها ، آکهی‌ها ، همه وهمه باوصی اسفانگیز ، بخارط دوام خویش ، دست استمداد و استفاده بسوی غریزه‌ی جنسی دراز کردند ؛ و باسوء استفاده از «جادبه‌ی جنسی» آنرا ضامن اقتصاد و تجارت ، و وسیله‌ی تسکین و ارضاء طبع آزمند و حریص خویش قرار داده‌اند .

اجتماع ، مذهب ، و آداب و رسوم دیرین بشری و مصالح خانواده اقتضا میکند که «غریزه‌ی جنسی» تحت سرپرستی و کنترل شدید قرار گیرد . «نیاز جنسی» مانند بسیاری از نیازمندیهای دیگر ، نمی‌تواند بسهولت و خلاف مصالح اجتماع ، ارضاء شود . اینک گروهی با توجه باین محدودیت ضروری این غریزه ، پیوسته آنرا تحریک میکنند ، تا از آن پسود خویش ، بهرور گردند . این تحریکات دائم ، بازیانهای فراوان عصبی و روحی همراه است . وضع قوای دماغی را سبب میشود . بخصوص که مجلات و نوشته‌ها و آکهی‌ها و تبلیغاتی که از تحریک

«غیریزه‌ی جنسی» بسودخویش سوء استفاده می‌کنند، ضمناً بایک بیما بیکی علمی وادیبی نیز همراهند.

تحریک دائم جنسیت، بدون ارضاء و تسکین آن، یکی از بزرگترین دشمنان سلامت روح و «بهداشت روان» است. جوانانی که پیوسته در معرض این تحریکات دائم قرار می‌کنند، از «انحرافات اخلاقی و جنسی» و ناراحتیهای عصبی، مصونیت‌چندانی ندارند. غلط است که تصور کنیم، جوانان با این فضای شهوت آلود و پر تحریک و پرسوسه، خویخواهند گرفت، و نسبت به ناراحتیهای آن در اثر اعتیاد، مصونیت پیداخواهند کرد. چون در این وضع پیوسته حسی نیازمند و محروم، دستخوش تحریک والتهاب بدون ارضاء و تسکین است. و در نتیجه جوانان - چه خود، آکاهی داشته باشند یانه - مقداری از انرژی و نیروی عصبی آنان، بیهوده صرف این تحریک و تکاپو می‌شود. غالب از افراد در این گیرودار دچار حالتی می‌شوند که از آن بنام «سمومیت» یا «سرسام و هیستری جنسی» میتوان نام برد.

زن در این نهضت جنسی، نقش بزرگ منفی را عهدهدار است. زن و اندام او، مهمترین وسیله‌ی تحریک غیریزه‌ی جنسی در دنیای کنونی قرار گرفته است. و این همان چیزی است که ما از آن در برابر نهضت و رستاخیز حقوقی و واقعی زن، بنام «توظیفه علیه زن» نام می‌بریم.

«نهضت جنسی بازاری»، زن را بعنایین مختلف وسیله‌ی عیاشی و هویتی مرد معرفی می‌کند. این نهضت ساعی است که خاطره‌ی زن را پیوسته در همه‌جا، در ذهن مرد باشهوت و «شهوت انگیزی» متداعی سازد. نتیجه‌ی سوء و وحیم این کوشش آنست که مرد به زن کمتر بدینه‌ی «یک انسان» و بیشتر بعنوان یک «وسیله‌ی دفع غیریزه‌ی جنسی» بنشکردد.

زن تنها «معشوقه» و یا وسیله‌ی تفریح خاطر مرد نیست، بلکه همچنان «همسر زندگی» و «مادر» اوست. اینک باشد که نهضت جنسی جدید کدام یک از این جنبه‌هارا در زن تقویت می‌کند و بزیان چه جنبه‌های دیگر او تمام می‌شود.

در نهضت بازاری و جنسی زن - نه در نهضت واقعی او - زن موجودی مطلوب‌بهمه و مورد تقاضای بسیار شده است. لیکن نه بعنوان «مادر» یا «همسر» و شریک زندگی مرد، بلکه بیشتر بعنوان «معشوقه‌ی آزاد» او - معشوقه‌ای که مرد تنها بوسیله‌ی او نائزه‌ی تنه هوشهای خود را تسکین بدهد، و در برابر او احساس هیچ‌گونه مسئولیتی نکند.

فرار مرد از زناشوئی در اجتماع ما، صرف نظر از علت اقتصادی آن، علت دیگری هم دارد که نتیجه‌ی تبلیغات سوء جنسی و بازاری بزیان زن است. ولی با این وصف فرار مرد از زناشوئی، فرار وی از زن بطور مطلق و کلی نیست، بلکه فرار وی از قبول «زن» بعنوان «همسر» است، نه بعنوان گریزان از «معشوقه» و معاشقه.

«نهضت بازاری جنسی» زنا اصولا در نظر بسیاری از مردان، بصورت یک «شر ضروری» جلوه گر ساخته است که بخاطر هوس رانی بوی نیازمندند، لیکن در مسائل جدی زندگی باید از وی اجتناب کنند. «نهضت جنسی»، «توطئه‌ای علیه زن» و سنگی در سر راه نهضت واقعی وی بیش نیست. «نهضت واقعی زن» باید نخست خود در «زن»، «انسان» را به «مرد» بازشناسد، و سپس «جنس لطیف و ماده» را. «انسانیت» و «کمال» زن، مقدم بر «جنسیت» و «جمال» اوست.

خلاصه :

زن پیوسته موضوع سایش‌ها و نکوهش‌های فراوان قرار گرفته است. این داوریهای متضاد، در تصور خود زن از نقش حقیقی خویش، و رشد اعتماد به نفس او، خالی از تأثیر سوء نبوده است. متأسفانه اینکه زن تازه در راه آزادی واقعی خود گام نهاده است، خطریک «توطئه جهانسوز جنسی» ویرا تهدید می‌کند. این توطئه، باسوء استفاده از ناکامیهای نیاز جنسی، بخاطر سودجویی اقتصادی، می‌کوشد تا تصویر زنرا، در همه جا، تنها بعنوان وسیله‌ی دفع شهوت جنسی، در ذهن مرد، متداعی سازد. در این توطئه، زن مشتری فراوان دارد. لیکن نه بعنوان «مادر» و «همسر» مرد. بلکه بعنوان معشوقه‌ی آزاد و بی‌بند و بار او. ضمناً کسانیکه پیوسته دستخوش این تحریکات بدون ارضاء جنسی قرار می‌گیرند، از ناراحتی‌های جنسی و عصبی مصونیت چندانی ندارند. در نبرد با این توطئه، نهضت واقعی زن، خود باید نخست در زن «انسان» را به مرد بازشناسد، و سپس «جنس لطیف و ماده» را. در اینصورت جای تأسف است که بسیاری از پدران و مادران از پرورش «جنبهای انسانی» در دختران خود، غفلت می‌ورزند. و حال آنکه «انسانیت و کمال زن»، مقدم بر «جنسیت و جمال» اوست.

بخش دوم:
نگاشته ها:

سعدبا مرد نکونام نمیرد هرگز - :
مرده آنت که نامش به نکونی نبرند



فیلیپ موریس - پدر بیماران روانی ۵

۱۸۴۶ - ۱۸۲۹

- اگر امروز بیمارستانهای مربوط به بیماران روانی و اعصاب ،
از وضع رفتار زندان‌های وحشتناک با کند و زنجیر ، بجهالت
آسایشگاهیانی صفابخش و زیبا تبدیل شده است .

۵ این مقاله نخستین بار در شماره‌های ۴ - ۳ تر - امداد ۳۸ مهدی بهداشت روانی منتشر شده است .

اگر امروز بیماران روانی ، مانند قرون وسطی ، موجودانی خطرناک ، جن زده ، نفرت انگیز و در خورسوزاندن ، بشمار نمی‌روند، و بیماری آنها مانند یک بیماری بدنی ، قابل پیش‌گیری و درمان و نیازمند به پرستاری ولطف ، تلقی می‌شود ، -

همه بخاطر رسالت مقدسی است که بشریت ، خدا ، طبیعته برای ادای مردانه و صادقانه‌ی آن ، «فیلیپینی نل^۱» را برگزیده است .

فیلیپ بی نل را به پاس جانبازیها و فداکاریهای بی شائبه‌اش در خدمت به بیماران روحی ، به لقب پر افتخار « پدر بیماران روانی » ملقب ساخته‌اند .

باستثنای تنی چند از پزشکان نامی قدیم ، بیماران روانی قبل از بی نل قبل از «بی نل» در اروپا ، تصور عمومی - و حتی محافل پزشکی و کلیسا - براین بود که بیماران روانی ، «مجنون» یعنی «جن زده» و «دیوانه» یعنی «دیو زده» اند ، بعبارت دیگر جن و دیو در درون کالبد ایشان ، جای گزین شده است . بر اساس این تصور ، موهوم غالباً ، با وضعی فجیع و بیرحمانه ، بیماران روانی را می‌زدند و آزار و شکنجه میدادند ، تا مکر «دیو» درون آنان بستوه آمده بدن را رها کرده بگریزد . چه بسیار بیمارانی که در زیر چنین شکنجه‌ها جان میدادند ، و کسی به ناله‌ها و استغاثه‌های رقت‌بار آنان وقوع نمی‌نماید ؟

یکی دیگر از روش‌های معالجه‌ی بیماریهای روانی - قبل از بی نل - این بود که بیمار را در درون جعبه‌هایی چوبین نماید آنها را می‌بستند ، و در آفتاب می‌گذارند . دسته‌ای دیگر را چون جانوران خطرناک در

سردابه‌ها و سیام‌چالهای وحشت‌انگیز، در کند و زنجیر می‌کردند و دور از هر گونه رحمت و لطف انسانی، آناندا چون مخوف‌ترین تبهکاران نگاه میداشتند، تا جان سپارند. بسیاری از زنان بیکنناهرا که مبتلا به بیماری هیستری می‌شدند، در چهار سوق‌ها و میدانهای عمومی بعنوان «عفریته» و «زنان شیطان زده» در میان خنده و تفریح او باش و مردمان ولگرد و جا هل، در توده‌های فروزان آتش می‌افکندند. برای ورود به تیمارستانها، مانند تماشای باغهای وحش، بلیط می‌فروختند. و مردم برای تفریح و تماشا و آزار بیماران بیکنناه که در کند و زنجیر بسته فاقد هر گونه وسیله‌ی دفاعی از خود بودند، ایام فراغت را به تیمارستانها میرفتند.

فیلیپ بی‌نل نخستین مردی بود که پس از انتخاب به مدیریت تیمارستان «بی‌ستر» *Bicêtre* این قیود را بکاره شکست و انقلابی در فکر و عمل نسبت به بیماران روانی بوجود آورد. انقلابی که چندین بار تزدیک بود بد بهای جانش تمام شود!

فیلیپ بی‌نل - پدر بیماران روانی - در بیستم آبریل، سال ۱۷۴۵ میلادی، در «سن‌آندره درباره‌ی زندگانی «بی‌نل» میدانیم که وی در کودکی دوستدار تحصیل، بویژه زبان لاتین و یونانی، بوده است. خانواده‌ی او تمايل داشتند که وی در خدمت کلیسا درآید، لیکن او خود تحصیل پزشکی را بر خدمت به کلیسا ترجیح داد.

«بی‌نل» در سال ۱۷۷۳ در دانشگاه «تولوز» بدریافت درجه‌ی

دکتری در طب نائل گردید . وی جوانی بسیار محبوب بوده است ، بحدی که حتی نخست از اشتغال به پزشکی و تحصیل هال از آن ، آزمد داشت ، و مدتی را با تدریس ریاضیات به شاگردان خصوصی ، امارات معاش میکرد .

در سی و پنج سالگی «بی نل» ، حادثهای سخت التأثیرهی غم انگیز بی نل غم انگیز برای وی رخ داد که در حقیقت سراسر زندگی و فعالیت آینده‌ی او را بکلی تغییر داد . شرح این حادثه چنین است که یکی از دوستان بسیار تزدیک و صمیمی «بی نل» باصطلاح عرف زمان ، «دیوانه» ، و بد زبان تخصصی امروز «بیمار روانی» گشت . دوست «بی نل» را بی تأمل به «دیوانه‌خانه!» برده در کند و زنجیر کردند . بیمار بینوا پس از چندی ، در اثر رنج و شکنجه فراوان ، از «دیواندخانه» گریخت و برای رهائی از چنگ دژخیمان آنان ، بجنگلهای اطراف پناهنده شد ، و در آنجا طعمه‌ی گرگهای گرسنه و وحشی گردید .

این واقعه چنان ضربه‌ای پر درد ، بر پیکر حساس روح «بی نل» وارد ساخت که با خود عهد بست ، سراسر عمر خویش را وقف بیماران روانی و صرف پژوهش در باره‌ی بیماری آنان گرداند . بیمان «بی نل» عهدی استوار بود ، و وی در این راه مقدس تا پایان عمر از هیچ‌گونه جانبازی دریغ نورزید .

بی نل هنگام تولد به امر بیماران روانی ، ملاحظه کرد که متأسفانه غالب از محافل پزشکی نیز - هم عقیده با توده‌ی خرافه پرست خلق - می‌نداشند که «دیوانگان» - باصطلاح آنان - عموماً غیر قابل درمان بوده دربرابر درد و رنج حساسیت ندارند .

آغاز کار بی‌نل

«بی‌نل» برای آنکه اطلاعاتی مستقیم و دست اول در باره‌ی بیماریهای روانی بدست آورد، در تیمارستانی که تحت نظر یکی از پزشکان آشنای وی اداره میشد، بمطالعه‌ی وضع رقت باری بیماران پرداخت. وی در اینجا دریافت که «جنون»، یا «دیوانگی» دارای انواع و مشخصات مختلف است، و بزودی دانست که «جنون»، دیو یا جن زدگی نیست، بلکه واقعاً یک نوع بیماری مانند سایر بیماریهای است، و بسهولت ممکن است گریبانگیر هر کس، حتی خود او شود. بیماری روانی را به عوجه نمیتوان کیفر گناهان و عقوبات آسمانی یا نتیجه‌ی سحر و جادو، «چشم بد» نفرین اهرمن، یا زنان «نق سیاه» و عفریته و نظیر آن دانست.

عقیده‌ی مهم دیگر وی این بود که بیماریهای روانی را نیز میتوان درمان کرد، و تنها باید به جستجوی شیوه‌های مخصوص درمان آنها پرداخت.

نخستین اثر بی‌نل

در سال ۱۷۹۱ بی‌نل اولین اثر ثمر بخش خود را که نتیجه‌ی مطالعات تقریباً ده ساله‌ی او در باره‌ی بیماریهای روانی و درمان آنها بشمار میرفت، بنام «پژوهشی طبی و فلسفی در باره‌ی اختلالات روانی^۱» منتشر ساخت.

در این کتاب که بزودی موجب شهرت فراوان او گردید، بی‌نل صریحاً اظهار میدارد که بیماران روانی را باید، آنچنانکه در خود شأن و مقام انسانی است، پرستاری و درمان کرد. درمان حق بیمار و وظیفه‌ی پژوهش و اجتماع در برابر اوست.

1 - *Traité Medico-Philosophique sur l'Aliénation Mentale, 1791*

در نتیجه‌ی انتشار کتاب بی‌فل و در اثر معالجات
موفقیت آمیز وی از بیماران روانی، در سال
۱۷۹۲ بی‌فل به سپریزشکی بیمارستان «بی‌ستر» *Bicêtre* در پاریس
منصوب گشت.

بی‌فل از رفتار ناهنجار و دژخیمانه‌ی پرستاران «بی‌ستر»، نسبت
به بیماران بینوا، سخت متأثر گردید، و تصمیم برآن داشت که هرچه
زودتر بیماران را از قید اسارت گند و زنگیر رهائی بخشد. لیکن
به وی اخطار شد که باید از مقامات بالاتر و مجلس ملی کسب اجازه
گند. فرانسه در این هنگام هنوز در نقاوت دوره‌ی انقلاب بسر میبرد
و طبعاً در مورد کلیه‌ی اموریکه مربوط به بهزیستی و رفاه خلق بود،
ضرورت داشت که نمایندگان خلق، رأی‌خواهی و مصلحت‌جوئی شوند.
«بی‌فل» با آگاهی به عواقب وخیمی که ممکن است فکر انقلابی او
- آزادی بخشیدن به طبقه‌ای که طبق تصور عمومی خطر بزرگی برای
امنیت مردم بشمار می‌رند - در برداشته باشد، مصمم گشت که پیشنهاد
خود را به مجلس نقدم کند. «ژرژ کوتان *Couthan*»، رئیس مجلس ملی
که خود مردی رنج دیده و مفلوج بود، با دقت تمام بسخنان «بی‌فل»
گوش فرا داد، و برای اخذ تصمیم اظهار داشت که شخصاً به «بی‌ستر»
خواهد آمد تا از تزدیک وضع «دیوانگان» را بیند و با آنان
صحبت گند.

نیس مجلس ملی در بیمارستان روز دیگر هنگامی که «کوتان» مفلوج را
برای ملاقات بیماران روانی، به بیمارستان
«بی‌ستر» آوردند، بدختانه عده‌ای از بیماران آب دهان بُوی افکنده

بطرف او حملهور شدند. «کوتان» پس از این جریان به «پی‌نل» اظهار داشت که او خود شخصاً دیواوه شده است که می‌خواهد چنین جانوران وحشی و درنده‌ای را از قید بند رهائی بخشد، لیکن با این وصف ویرا از آزادی آنان منع نکرد.

پی‌نل پس از کسب اجازه، با شادمانی بیماران شتافت و خود شخصاً در گشودن دست و پای آنان، به پرستاران کمک کرد. و بسیاری از آنان را تنها باذکر کلمات ملاطفت آمیز و وعده به آزادی و آسایش و کار، فرم و رام گردانید.

پی‌نل سرانجام با لطف و مرحمت و تفاهم کنایه بندعا زندانی را به بیمارستانی تبدیل کرد. بندھا را به آسایشگاهها. زندان‌بانان جlad را به پرستاران، دیوانگان سرکش و ونا آرامرا به بیماران ملائم و رام، مبدل ساخت.

برای درمان بسیاری از بیماران تنها همین کافی بود که پی‌نل آنان را بزنده‌گانی و بازگشت بیان خانه و خانواده و اشتغال و رهائی از رنج جانکاه و تحریر دائم «دیوانه خانه»، امیدوار سازد، و با این روش، وی عملکوشید که شیوه‌ی انسانی و ثمر بخش تازه‌ی رفتار یا بیماران را، بدساير همکاران و پرستاران و کلیه‌ی کسانی که با بیماران سروکاردارند، بیاموزد. پی‌نل در عمل نشان داد که بسیاری از بیماران وی بچیزی جز لطف و تفاهم و همدردی نیازمند نیستند. طغیان یا بدینی وی اعنتائی و افسردگی آنها در اثر ناکامی، شکسته‌ی دلی وی رحمی محیط و سرنوشت است و غالباً تنها لطف و صفا و ترمیم دل شکسته‌ی آنان، میتواند بهترین چاره‌ی «دیوانگی» آنها باشد.

پی‌نل نه تنها در اثر مجاھدت عملی «پدر بیماران روانی» بشمار می‌رود، بلکه وی در پژوهش علمی در باره‌ی بیماریهای روانی نیز نخستین پیش‌آهنگ و ره‌نورد عصر جدید محسوب می‌شود. پی‌نل تاریخچه و شرح حالات بیماران روانی خود را مرتباً یاد داشت می‌کرد – امری که قبل از وی کاملاً بی‌سابقه بوده است. وی همچنان پیش قدم در این اندیشه‌ی زیباست که مطالعه در حال بیماران روانی، یعنی در روح آسیب دیده، موجب گشاپیش‌بینش و افزایش معرفت ما نسبت به حیات روانی مردان عادی و سالم‌النفس می‌گردد.

از نتایج دیگر مستقیم کار پی‌نل در تاریخ روان پزشکی نیز یکی اینست که وی توجه جهان علم را باهمیت مغز و رابطه‌ی آن با بیماریهای روانی جلب کرد.

در ۱۷۸۹ پی‌نل یکی دیگر از آثار گرانبهای خود را بجهان علم تقدیم کرد که در حقیقت شاهکار او بشمار می‌رود. پی‌نل در این کتاب بطبقه‌بندی منطقی بیماریها می‌پردازد، و در حدود سه هزار بیماری را در این طبقه‌بندی جای‌گزین ساخته است. در ۱۸۰۲ پی‌نل اثر دیگر خود را بنام «طب درمانگاهی» منتشر ساخت که آخرین تحقیقات اوست. این آثار بیشتر نتیجه‌ی عمل و مطالعه‌ی دقیق وی در تیمارستان «لامال پتریر» بود که پی‌نل از سال ۱۷۹۴ در آن بانجام وظیفه مشغول گردیده بود.

رنجهای بی نل

اینها که بر شمردیم کم و بیش همه داستان
کامیابی‌های بی نل بود . لیکن در خشیدن
بی سوختن میسر نیست . موقوفیتهای بی نل بهمین سادگیها نصیب وی
نگردیده است . رفتار ویرا نسبت به بیماران روانی که اینک جهان
با دینده‌ی تکریم و تقدیس مینگردد ، مردم پاریس زمان او با سوء‌ظن و
بدینی تلقی میکردند . بی نل متهم کشت که مخالفین دولت جمهوری
و دشمنان حکومت ملی را در بیمارستان خود پناه میدهد . احساسات
مردم علیه وی بر انگیخته شده بود . توده‌ای آشفته و خشمگین در پاریس ،
زمانی در خیابان خواست ویرا با « دست انتقام جوی ملت ! » به کیفر
رساند . در اینجا مردی بی نل را از مرگ حتمی نجات داد که خود مظہر
انکار ناپذیر صحت و امانت نظریات‌بیوی بشمار میرفت - یکی از « دیوانگان »
سابقی که در اثر نفس گرم و شفا بخش بی نل ، سلامت نفس از دست
رفته را باز یافته بود .

تاریخ نیز حقانیت و اصالت رای بی نل را در طی دو فرنگوایی
کرده است .

نقاش مشهور فرانسوی - روبرت فلوری

لاسال پترییر

R. Fleury - در شاهکار بی نظری خود بنام

لاسال پترییر *Le Selpetrier* منظره‌ای از تیمارستان « لاسال پترییر » در
پاریس را ترسیم کرده است که در آن بدستور « فیلیپ بی نل » ، برای
نخستین بار ، کند و زنجیر را از دست و پای بیماران ییگناه روانی
میگشایند و آنان را از شکنجه‌ی بدنی و رنج جانکه اهانت و تحیر به
شخصیت انسانی رهائی میبخشند .

تابلوی جاویدان «لاسال پتریر» بیماران رها شده را که ب مجرم یک کسالت عصبی یا روانی، عمری چون تبهکاران خطرناک، محکوم به کندو زنجیر بوده اند، نشان میدهد که چون حواریان مسیح به «بی‌نل» - منجی و رهاننده‌ی بزرگ خویش نیایش کنان نگرانند و



منظره‌ای از بیمارستان «لاسال پتریر» در پاریس
از دوی نقاشی دوبرت فلوری

زندی خاچبیانه در کنار این مرد بزرگ، زانو بر زمین نهاده بر دست او بوسه‌ی سپاس و ستایش نثار می‌کند.

لأسال پتیریر تصویری است جاویدان از عظمت روح، وجدان منزه و عواطف آسمانی «بی‌تل» - پدر پر فتوت بیماران روانی - که بر اعمق قلوب نسلهای بشر، همواره حکومت خواهد کرد.

جهان اندیشمند و خیر خواه امروز، دراستقرار بهداشت روان، راهی را طی می‌کند که فیلیپ بی‌تل دردو قرن پیش، پیمودن آنرا یک تنها آغاز کرد. این راه‌هنوز به پایان نرسیده است و کار بی‌تل، تازه‌وارد مرحله‌ی جدید خود - بسیج جهانی برای نبرد بسود بیماران روانی - می‌گردد.

بسیج عمومی در مبارزمه مقدس خود علیه بیماریهای روانی، هنوز موانع فراوانی را باید از میان بردارد. بالا بردن سطح اطلاعات عمومی نسبت به بهداشت روان، و زدودن تصورات غیر صحیح و پندارهای نادرست و محکوم کننده در مورد بیماران روانی، از اذهان صدها میلیون بشر غیر مطلع، از وظائف مهم این بسیج جدید بشمار می‌رود. هنوز هزارها موقوفه و مؤسسات علمی و میلیونها افراد با تحصیلات تخصصی، در سراسر جهان، برای تقویت جبهه‌ی مبارزه علیه بیماریهای روانی ضروری است، تا همه باین سخن بی‌تل از صمیم قلب و ایمان راسخ سر فرود آورند که - :

«بیماران روانی چون تبهکاران مستوجب عقوبت نیستند. بلکه آنها تنها بیمارانی هستند که وضع رقت بارشان در خور هر کونه توجهی است که دین ما به شریعت رنجور است».

پایان رمان

فیلیپ بی نل - پدربرفتوت بیماران روانی - پس
 از ابلاغ این رسالت مقدس و عمری جانبازی
 و فداکاری در تحقق آن، سرانجام در پیست و ششم ماه اکتبر سال ۱۸۲۶
 در سن ۸۱ سالگی، در حینی که هنوز در بیمارستان لاسال پتریر بسرمیبرد،
 دیده از جهان فرو بست. امروز یکصد و سی و چهار سال از مرگ کالبدی
 بی نل میگذرد. لیکن او در واقع نمرده است. وی زندگی جاوید است.
 اندیشه‌ی ملکوتی او امروز بیش از هر وقت بر قلوب و مغزهای ما حکومت
 میکند. و نبوغ پروفوشن چراغ راه بشریت در طریق نبرد او با آلام
 و بلایای روح خویشتن است. آری - :

دولت‌جاوید یافت هر که نکو نامزیست
 . کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

۲

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی -
که در نظام طبیعت آضویف با یعنال است



آلفرد آدلر - پدر مبارزه با اعدهای خود کم بینی °

۱۸۷۰ - ۱۹۳۷

امروز دیگر خوشبختانه علوم تربیتی و روان پزشکی ، مانند

• این مقاله نصت در مجله بهداشت روانی ، شماره ۶ - مهرماه ۳۸ ، انتشار یافته است

گذشته با وضعی اسف‌انگیز ، حیرت‌زده ، و درمانده به مسئله‌ی «کودکان دشوار»^۱ – کودکانی که چیستایی تربیتی ، اخلاقی و بهداشتی برای پسران و آموز‌کاران بشمار می‌روند – نمی‌نگرد – هرچند که هنوز راه طی ناشده در این عرصه‌ی پهناور بسیار است . ما امروز در عصری زندگی می‌کنیم که در سراسر جهان صدها هزار اندرزگاه ، کانون و کلینیک‌های مجهز راهنمائی و مطالعه در باره‌ی دشواریهای تربیتی کودک ، و انجمن‌های حمایت کودکان ناقص و یینوا وجود دارد ، و روز و شب از هیچ‌گونه کمکی بآنان دریغ نمی‌کنند . این نهضت مقدس از مواهب و افتخارات بزرگ عصر ماست که بشریت قرن بیستم ، در برابر تباہکاریهای خود ، بحق میتواند بدان بر خود بیالد . لیکن آیا همه میدانند که ما پیشرفت و توسعه‌ی این نهضت بهداشتی و تربیتی رادر درجه‌ی اول بچه کسانی مدیونیم ، کدامیں فرزندان انسانند که میرانی چنین گرانها از خود بیاد‌گار گذارده‌اند ؟

دکتر «آلفرد آدلر»^۲ - پدر و یار و قادر کودکان زبون و خودکم بین - یکی از نخستن و بزرگترین بنیادگذاران درمانگاههای اصلاحی کودکان دشوار و ناقص است .

آلفرد آدلر در هفدهم فوریه سال ۱۸۷۰ زندگانی آدر می‌لادی در «پن زینگ Penning» یکی از توابع «وین» پایتحت اتریش ، پا بعرصه‌ی وجود نهاد . پدر وی یکی از بازرگانان توانگر غله‌بوده است . و به فرزندان خود همه‌گونه آزادی لازم را روا میداشته است .

خانواده‌ی آدلر یهودی بودند. لیکن وی خود در اوایل بلوغ بمنتهی پرستانت گردید. در سال ۱۸۹۵ آدلر بدریافت درجه‌ی عالی دکتری از دانشگاه «وین» با قيد بسیار خوب، نائل گشت؛ و با محبوبیت خاصی در میان مردم به پزشکی پرداخت.

در آغاز این قرن «فروید» اثر مشهور خود را در باره‌ی «رفیاه» منتشر ساخت که با تحقیر و کوچک نگری مخالف پزشکی وین روبرو گردید. در این هنگام مقاله‌ای در یکی از روز نامه‌های اطربیش عليه رویای فروید انتشار یافت که آنرا اثری توهین آمیز نسبت بجامعه‌ی پزشکی میدانست. آدلر پس از مطالعه‌ی کتاب، بدون آشنائی خاصی با فروید باشیوه‌ای دل پسند، طی مقاله‌ای در همان روزنامه، بدفاع از فروید پرداخت. این پیش آمد مورد توجه فروید قرار گرفت. و مقدمه‌ی دوستی آندو بایکدیگر گردید. در سال ۱۹۰۲ فروید از آدلر درخواست کرد که بگروه وی بپیوندد. آدلر بدین ترتیب به «بهانجمن روان‌کاوان وین» پیوست و چندی بعد نیز بریاست آن انتخاب شد.

در سال ۱۹۰۷ آدلر نخستین اثر مشهور خود را بنام «پژوهشی در باره‌ی نارسانی اندامها» منتشر ساخت. در این کتاب، پیش در آمد یک مکتب جدید روانشناسی وزیرساز زیستی و طبیعی «عقدمه‌ی خود کم‌بینی» بخوبی ملاحظه می‌شود. اختلاف عقیده میان فروید و آدلر پس از انتشار این کتاب روز بروز شدیدتر می‌گشت. تا جاییکه در سال ۱۹۱۱ آدلر باشی چند از همان‌دیشان خود رسماً از فروید جدا شد و یک سال بعد مکتب خود را بنام «روانشناسی فردی» نام گذاری کرد. انجمن روانشنا دلر نیز از آن پس بنام مکتب وی خوانده شد، و باز سال

۱۹۱۴ مجله‌ی مخصوص روانشناسی فردی، از طرف انجمن انتشار یافت.
در دوران جنگ بین‌المللی اول، آدلر بعنوان پژوهش نظامی در
ارتش امپراتوری، بهم خدمت پرداخت، و در حقیقت در همین هنگام بود که
تجربه‌ی مشاهده‌ی لزوم تعاون اجتماعی، اندیشه‌ی تئوری «حس اجتماعی»
را در ذهن بشرط داشت وی پژوهش داد.

در سال ۱۹۲۶ آدلر برای اولین بار، با مریکا کارت و از آن پس چندین
بار دیگر، برای تدریس و سخنرانی، با مریکا سفر کرد، تا سرانجام در سال
۱۹۳۴ برای همیشه رخت اقامت بدان سرزمین برسست.

آدلر در ۲۸ ماه مه سال ۱۹۳۷ در اسکاتلند انگلستان، در سفری که
بدعویت اسقف انگلیسی برای ایجاد سخنرانی در پیرامون روانشناسی
خود رفته بود، در اثر سکته قلبی، دیده از جهان برسست، در حالی
که افکار او تزدیک به نیمی از جهان را تحت سلطه‌ی خود درآورده بود.
زبان اصلی آدلر آلمانی است. لیکن آثار او همه بانگلیسی و
غالب از زبانهای دیگر زنده‌ی جهان ترجمه و منتشر شده است. آدلر
غالباً برای معلمین سخنرانی می‌کرد. و اندیشه‌ی لروم «کلینیک‌های
راهنمایی دشواریهای تربیتی کودکان» از افکار اوست. انجمن امریکائی
روانشناسی فردی، اینک دارای سه شعبه در نیویورک، شیکاگو و
لوس آنجلس است. و در حدود ۲۴ شعبه‌ی دیگر در کشورهای متعددی
جهان دارد.

«وجود ناممفوتوں»، «خودنا آگاه»، «لا شور»،
روان‌شناسی زرفانی
«ضمیر مخفی»، «شعور باطن»، - ویا بالآخره
به نام دیگری که روان‌شناسان ایرانی آنرا بخوانند. از اکتشافات

«زیگموند فروید» اطربیشی، پدر «روانکاری» نیست. قبل از وی فلاسفه‌ای چون «لایپ نیز» از آن سخن کفته بودند. لیکن فروید در برابر روانشناسان معاصر خود که تنها به پژوهش درباره‌ی خصوصیات «شعور ظاهر» می‌پرداختند، «شعور باطن» یا «خود ناآگاه» را محور اساسی روانشناسی و روانکاری خویش قرار داد.

فروید ذهن آدمی را بکوههای ینح تشبیه می‌کند. شعور ظاهر بمنزله‌ی یک دهم از این کوه ینح است که خارج از آب و دیدنی است. شعور باطن که قسمت اعظم از ذهن و حیات روانی را تشکیل میدهد، بمنزله‌ی بدنی اصلی کوه ینح است که پنهان از دیدگان، در زیر آب است. فروید وظیفه‌ی خود تشخیص داد که غواص روح انسانی شود، به پژوهش در سطح ظاهری شعور اکتفا نکرده به اعمق و زرفای ذهن و قسمت تاریک آن فرو رود، و در آنجا به جستجو و کاوش پردازد. نگارندگان تاریخ و نقد کنندگان مکتب روانشناسی از آن پس با توجه بدو جنبه‌ی سطح ذهن، یا خود آگاه، و جنبه‌ی زرفای عمق آن، یا خود-ناآگاه، هر مکتبی را که قسمت وجودان ظاهر و خود آگاه را مورد مطالعه قرار دهد «روانشناسی رویدایی» یا «شعوری»، و هر مکتبی را که به پژوهش درباره‌ی خود ناآگاه پردازد، «روانشناسی زرفانی» یا «لاشعوری» نام نهاده‌اند.

روانشناسی زرفانی که بنیادگذار آن فروید است، بزودی بسه شاخه‌ی اصلی تقسیم کشت: شاخه‌ی فرویدی، شاخه‌ی آدلری، و شاخه‌ی یونکی. فروید نام روانشناسی زرفانی خود را «پسی کافالیز» یا «روانکاری»

نهاد . « یونک Jung » به مکتب خویش نام « روانشناسی کلوشی » یا تحلیلی گذارد . و آدلر روان‌شناسی ژرفانی خود را « روانشناسی فردی » نامید .

آدلر نویسنده‌ی یک کتاب درسی در باره‌ی روانشناسی فردی روانشناسی عمومی نیست . روانشناسی وی بیشتر متوجه شناخت شخصیت افراد و زیرساز و سببهای تکوین آلت . عقیده‌ی آدلر شخصیت افراد - با وجود وجود مشترک - دارای تفاوت‌های فراوان بایکدیگر است . این تفاوت‌ها عموماً بر اثر اختلاف وضع خانوادگی آنان در کودکی است . از این‌رو ، برای شناخت عمیق و دقیق هر فرد ، باید ویرا بعنوان یک موجود منحصر بفرد ، یک موجود یکتا و بی‌نظیر ، مورد بررسی قرار داد . آدلر بجهت تأکید جنبه‌ی اختصاصی و انفرادی افراد ، روانشناسی خود را « روانشناسی فردی » نام نهاده است .

روانشناسی فردی ، هم از لحاظ توجه به جنبه‌ی عملی تربیتی ، و هم از لحاظ فهم عمومی ، ساده‌ترین شاخه‌های روانشناسی ژرفانی ، تشخیص داده شده است .

در میان سه شاخه‌ی اصلی « روان‌شناسی ژرفانی » ، مکتب آدلر بیش از سایرین به اثر خانواده و مقام کودک در آن در تشکیل شخصیت و زمینه‌ی خاص واکنش روانی کودک و سبک ویژه‌ی زندگی آینده‌ی او توجه خود را مبذول داشته است . در حقیقت همین توجه مخصوص آدلر به کانون خانواده و پیوند استوار آن با چگونگی روحیه‌ی افراد است که جنبه‌ی فرد و خانواده

اجتماعی «روان شناسی فردی» را تضمین میکند و آن را در ردیف اجتماعی ترین مکتبهای روان‌شناسی قرار میدهد . بگفته‌ی «گارد نرم‌ارفی» «روان‌شناس نامی معاصر آمریکائی - : در حالیکه برای تطبیق نظریات فروید بانتایج تحقیقات مردم‌شناسی فرهنگی کوشش فراوان باید بکار رود ، روان‌شناسی آدلر چنان بسهولت در درون شبکه‌ی پژوهش‌های اجتماعی و همکاری با آنها قرار میگیرد که بهیچوجه تصور نمی‌رود ، نکاشتن رساله‌ی مخصوص برای نشان دادن جنبه‌ی اجتماعی آن ، ضرورت داشته باشد^۱ .

با توجه بدرجه و مقام کودک در هرخانواده - بعقیده‌ی آدلر - کم و بیش میتوان تصویری از شخصیت و سبک آینده‌ی زندگی او ترسیم کرد .

برای مثال ، کودک دوم خانواده ، معمولاً بعلت ناتوانی و زبونی بدنی نسبت بکودک بزرگتر ، و گاه نیز بسبب توجه بیشتری که خواه و ناخواه بکودک بزرگتر مبنول می‌شود ، کم و بیش آمادگی زیادی برای طفیان علیه بالا دست پیدا می‌کند . وی بخارط اثبات شخصیت و اظهار وجود ، و برای اینکه باصطلاح جلب توجه و عرض اندامی کرده باشد ، سرکشی و طفیان میورزد . مفهوم اساسی زندگی در نظر او تنها در نبرد برای احراز حق و مقام و برتری است . و این خوب سرکشی ، لعجازی و سبقت جوئی که در کانون خانواده خشت اول آنرا بنا می‌نهند ،

1 -Gardner Murphy:an Historical' Introduction to Modern Psychology , London , 5 . ed . , 1956 , P . 341

تا حدود نسبتاً زیادی سبک مخصوص زندگی آینده کوکو را در برخورد با دیگران تعیین میکند.

کوکو اول برعکس کوکو دوم، بگذشته عشق میورزد. نسبت به آینده و تحولات آن بدین است. و به سبک محافظه کاران علاقه پیدا میکند. وی میخواهد توجه و لطفی را که در کانون خانواده بوی مبدول میشده است، همواره برای خود محفوظ بدارد. توجه زیاد پدر و مادر در واقع ویرا بد عادت، و فردی پر توقع بار میآورد. انتظار وی تقریباً همواره از دیگران آنست که نسبت به او سرسپرده و فروتن باشند - بدون آنکه البته حق چنین توقعی را از دیگران، با صرف مساعی لازم، احراز کرده باشد.

ناپلئون وطبع سرکش و سبقت جو و ظفرخواه او، ضرب المثل تاریخی کوکو مقام دوم است که در کانون خانواده، همواره تحت تحکم و فرماندهی برادران و خواهران بزرگتر از خود بوده است. در حقیقت هم آنان بودند که من غیر مستقیم ویرا به نیل مقام فرماندهی مطلق رهبری کردند.

سروینستون چرچیل، نخست وزیر سابق و محافظه کار انگلستان، با تردید خود نسبت به آینده و تمرکز ذوق و اندیشه خویش بعنوان یک مورخ بزرگ در ستایش تاریخ گذشته، مثل اعلای خوی فرزند نخستین در روانشناسی آدلری بشمار میرود.

میراث بزرگ آدلر که اینک نام آن جزء عاده خود کم بینی
جدائی ناپذیر کلیه زبانهای زنده و متفرق جهان
بشمار میرود، بحث در باره علل پیدایش و مبارزه با « عقدمهی »

خود کم بینی » یا « حقارت » است . عقدهای خود کم بینی چگونه پیدا می شود ؟

در تبعیجهی مقایسه‌ی خود با دیگران ممکن است ماخود را در یکی از سه مراحل زیر احساس کنیم - :

- ۱ - خود را برتر از طرف مقایسه بینیم - خود برتر بینی .
- ۲ - خود را کمتر و کمتر از طرف مقایسه بینیم - خود کمتر بینی .
- ۳ - خود را برابر با طرف مقایسه بینیم - خود برابر بینی .

تبیجه‌ی این مقایسه نازمانیکه بمرحله‌ی افراط و اغراق نرسد کاملاً طبیعی بوده ضمناً خالی از فایده نیست . برای مثال هنگام مقایسه‌ی خود با شخص برتر از خودمان ممکن است به نواقص و کم داشته‌های خویش پی‌برده در صدد رفع و تکمیل و ترمیم آنها برآئیم .

« حس خود کمتر بینی » ممکن است صورت مزمن و شدید و نا‌آگاه بخود بگیرد . و اثر و عواقب زیانبخش جنبه‌ی مزمن و بیماری آسای آن ، حتی هنگامیکه آگاهانه مقایسدای نیز بوفوع نپیوسته است ، شخص را رنج دهد . در این هنگام دیگر سخن از احساس طبیعی خود کمتر بینی در میان نیست و ما با « عقدهای رنج بخش » خود کم بینی مطلق سروکار داریم و خود را دیگر آگاهانه با کسی مقایسه نمی‌کنیم ^۱ .

۱ - ما عمداً در مورد « حس خود کمتر بینی Inferiority feeling » از صفت تفضیلی زبان فارسی با پساوند « - تر » (کمتر) و در مورد « عقده Complex » از صفت مطلق (کم) بدون پساوند « - تر » استفاده کردیم . زیرا در صفت تفضیلی ، مقایسه‌ی عمدى و ارادى میان دو چیز ملحوظ است . و در صفت مطلق . مقایسه‌ای نمی‌شود . و این دو تفاوت نیز در « حس » و « عقده » کم و بیش موجود است .

« عقدی خود کم بینی » یا « حقارت » ممکن است ، منجر به بیخوابی ، بی اشتہائی ، لکنت زبان ، عدم توانایی از سخن کفتن در میان مردم ، گوشه گیری و فرار از جمع و بسیاری از بیماریهای عصبی و نظری آن گردد .

بعقیده‌ی آدلر عقدی خود کم بینی ، معمولاً در سه دسته از افراد دیده میشود :-

۱ - افراد ناقص‌الخلقه ، یعنی افرادی‌که - بویژه از کودکی - دارای نقیصه‌ای بدنی بوده‌اند ، و همواره این کمبود موجب شده است خود را در میان همسران خویش زبون تر و ناتوان تر احساس کنند . مانند کودکی که بر اثر قلچیک‌دست یا پا ، پیوسته در جمیع کودکان دیگر نتواند بطور برابر بازی با شرکت کند .

۲ - افرادی‌که از کودکی تحت مراقبت افراطی پدر و مادر خود قرار گرفته‌اند . و اینها باز خود ممکن است بدو دسته‌ی کوچک تقسیم شوند :-

الف - کودکان نازپرورد - کودکانی که مورد محبت زیادی قرار گرفته و باصطلاح « لوس » و « نتر » و عزیز دردانه و یکی یکدانا بار آمدده‌اند .

ب - کودکان مقهور ، یعنی کودکانی که مورد سخت گیری زیاد قرار گرفته همواره هر گاه ، مثلاً خواسته‌اند اظهار وجودی کرده باشند ، از بزرگترها تو دهنی خورده با خشونت مأمور بسکوت و گوشه گیری شده‌اند .

۳ - کودکان ناخواسته - کودکانی که در کودکی کمتر مورد توجه قرار گرفته همواره احساس کرده‌اند که در این دنیا گویا موجودی زیادی، سربار، بی فایده، ناخواسته و دوست‌نداشتنی هستند. مانند کودکان سرداهی، کودکان روابط آزاد، کودکان خانواده‌های آسیبدیده که با شخص نا مهر بان سومی مانند زن پدر، شوهر مادر، و نظیر آن باید زندگی کنند.

آدلر برخلاف آنچه تصور می‌رود کاشف عقده‌ی خود کم‌بینی نیست، بلکه شارح آن است. میراث بزرگ وی در این مورد، همانطور که قبل اشاره کردیم، بحث در باره‌ی علل پیدایش این عقده و راه مبارزه با آنست. از این‌رو ویرا نمی‌توان چنانکه برخو گفته‌اند، مطلقاً پدر «عقده‌ی خود کم‌بینی» دانست. قبل از وی «بی‌پرژانه Pierre Janet»، کارشناس نامی بیماریهای عصبی در فرانسه، صریحاً سخن از یک «حس کمداشت» و نقیصه، و عدم تکافو^۱ و ارزش، بعنوان صفت مشترک کلیه‌ی بیماران عصبی، در اثر مشهور خود بنام «مشخصات مهم هیستری»، بیان آورده بود^۲. و آدلر خود باین حقیقت معترف است و اظهارات «ژانه» را با نتایج تحقیقات خود هماهنگ دانسته کار خود را در این باره دنباله و توسعه‌ی کار «ژانه» میداند^۳.

1- Sentiment d'incomplétude

2-P . Janet : Major Symptoms of Hysteria, (Eng . trans.)

New York, 1907 , p . 312

3 - A. Adler : The Neurotic Constitution , Introduction, London, Messrs Routleg - Kegan Paul

مکانیسم جبران

بنا بر نظر آدلر، نخستین تجربه و مشاهده‌ی کودک، در مقایسه‌ی خود با جهان غیر از خود، احساس زبونی، ناتوانی و برخورد با موانع است. کودک ملاحظه می‌کند که افرادی مستقل و نیرومند در اطراف وی رفت و آمد می‌کنند. آنها قادرند بعیل خود همه کاری را انجام دهند، پرستاری، شیردادن، غذادادن، بغل گرفتن، از زمین بلند کردن، خواباندن، بازی کردن، و خلاصه همه کل او بسته بلطف و مرحمت آنان است. وی بر عکس حتی قادر نیست خود را سرا پا نگاهدارد و حرکات خویش را در اختیار کشید. تنها کوشش و آرزوی او اینست که مانند دیگران بتواند بر سر پای خود بایستد، و گریبان خویشتن را از چنگ قدرت مطلق حکومت جهان و مردم، و ناتوانی بی انتهای خویش برهاند. بعبارت دیگر قدرت و توانائی در نظر او، نخستین «خیر» وضعف و زبونی تنها «شر» مزاحم است. بدین ترتیب کوشش طبیعی و اصلی فرد در زندگی، چیزی جز تلاش برای رهائی از ضعف و دسترسی بقدرت نیست. بعبارت دیگر جبران نقیصه یا بمقول نیچه فیلسوف آلمانی (۱۸۴۳-۱۹۰۰)، «خواست توانائی»، «اراده‌ی معطوف به قدرت»، «برتری جوئی» یا «قدرت طلبی»، بخاطر رهائی از ضعف و زبونی وصیانت نفس خود مختار و مستقل، محور اساسی تکاپوی حیات بدنی و روانی است.

آدلر در اینجا بوضوح از فروید که جنسیت‌را عامل اصلی تکاپو و ناراحتی‌های عصبی و روانی در کودک میداند، جدا شده به داروین و نیچه‌زدیگ می‌شود.

کودک برای جبران نارسائی های خود ، بنابر شرایط خانواده ، اخلاق و سن و وضع مالی پدر و مادر و اطرافیان و موقعیت خویش شیوه های ^ج . ویژه و قابل استفاده ای یافته آنها را بمرور تکمیل کرده بکار می بندد . پس از خانواده ، همسایگان ، وسیس محیط مدرسہ ، در تقویت و تکوین و تنوع شیوه های «جبران» کودک ، نقش اصلی را بازی می کنند .

جبران نارسائی و زبونی ، متأسفانه همواره به نحو مطلوب ، بوقوع نمی پیوندد . کودک برای اینکه احراز مقام و قدرت و جلب توجه کند ، و باصطلاح حرف خود را بکرسی بشاند ، کاه ممکن است خود را به بیماری زده همواره تمارض کند ، یا دروغ بگوید ، و یا حتی بدامن بزمها و تباھکاریهای بزرگ و خطرناکتر ، مانند دزدی ، مردم - آزاری ، آدم کشی ، پناهنده شود . در هر حال اینکه کودک دیگر چگونه «حب شخص» و «حس قدرت طلبی» و «برتری جوئی» خویش را ارضاء کند ، بستگی کامل به شرائط خانواده ، محیط و همچنین وضع بدنی وی دارد .

یکی از میراث های روانشناسی آدلر ، اصطلاح سبک زندگی «شیوه» یا «سبک» یا «خط مشی زندگی» است . هر کس ، بعقیده ای آدلر ، دارای «سبک زندگی» مخصوص بخود است . منظور از «سبک زندگی» یک فرد ، نوع مخصوص واکنش او در برابر موانع و مسائل زندگی است . همچنین نوع خاص و ثابت تکابوی هر کس را برای جبران زبونی ها و کسب قدرت ، میتوان «سبک زندگی»

او نامید . سبک زندگی **کودک فاخواسته و مطروح** ، یا عکس العمل معمولی او نسبت بزندگی و اجتماع ، گریز از مردم ، و یا بدینی و کینه‌توزی نسبت بجامعه است . سبک زندگی **شکودک نازپرورد** و لوس یا تیپ «فوفول» ، سعی در بکرسی نشاندن حرف خود ، و انجام میل خویشن است ، حتی بوسیله‌ی گریه ، قهر ، ناز و اعتصاب غذائی و نظری آن .

خشتش نخستین بنای سبک زندگی هر کس ، از **کودکی** وی ، در کانون خانواده‌ی او ، نهاده می‌شود . کودک ، بنا باقتضای نیازمندیها و شرایط خانوادگی خود ، طرق خاصی را برای اجرای مقاصد خویش پیدا می‌کند که کم کم دستخوش تغیرات لازم برای تکمیل شده ، صورت ثابت و عمومی بخود می‌گیرد ، تا جاییکه طبیعت ثانوی او می‌گردد .

شناخت سبک زندگی هر کس ، یعنی شیوه‌ی معتمد و نسبتاً استوار واکنش او نسبت بمسائل زندگی و محیط ، از ضروریات کار هر مردی مصلح ، و هر روانشناس و روان پژوه است که با بیماران روانی و افراد کژخوی و طاغی ، سروکار دارد .

یکی از اشکالاتی که گاه منجر به ناراحتی‌های عصبی و روانی می‌شود ، باطل ماندن و خنثی شدن یکباره‌ی سبک زندگی است . برای مثال اگر کودکی را که با توجه به روحیات پدر و مادر خویش . خطمشی خاصی را برای خود انتخاب کرده است ، یکباره از مکانی بمکانی دیگر بیرون ، یا پدر و مادر او فوت کرده وی در نتیجه ، در برابر محیط و افرادی اخلاقاً کاملاً مختلف قرار گیرد ، در اثر غافلگیر شدن و مجہز نبودن ، در برابر موقعیت تازه سهولت ممکن است ، دچار یأس و استیصال

شود. چنین کسی اگر قادر نباشد که بزودی شیوه‌ای جدید برای زندگی خود، در موقعیت جدید اتخاذ کند، باحتمال قوی در اثر احساس شدید زبونی و نارسانی، دستخوش کابوسهای دهشتناک، و فروکوقتگی‌های عصبی و روانی خواهد گردید.

ظاهر بعده

از قرنها پیش در تمدن ما، لفظ «زن» کنایه از موجود «ضعیف» و واژه‌ی «مرد» حاکی از «موجود صاحب قدرت» بوده است. معمولاً اگر بکسی «زن» خطاب کرده نسبت «زنیت!» بوی دهنده، قصد توهین باو داشته خواسته‌اند ویرا فردی «ضعیف‌النفس»، «جبون»، غیر مستقل و نظری آن معرفی کنند. صفت‌هایی از قبیل مکر، حسد، ترس، غیبت، کریه و زاری، انکاء‌بغیر، جلوه فروشی، و نظری آن، که همه حاکی از عدم شجاعت و ضعف نفس است، معمولاً در عرف ماخوی وصفات «زنانه» محسوب شده عکس آنها را جلوه‌ی نهاد «مردانه» تلقی می‌کنند.

مفهوم قدرت و ضعف که با واژه‌ی مرد و زن توأم است، میراث قرنها تلقین نیاکان ماست، و حتی خواسته یا ناخواسته، دانسته یا نادانسته، نه تنها مورد قبول مردان است، بلکه زنان نیز بدان اعتقاد می‌ورزند. پدر، مظہر قدرت برای دختر است. دختر از کودکی، همواره ناظر بوده است که چگونه مادر وی باید از پدر او در انجام امور، کسب اجازه کند، و پدر چگونه پیوسته نقش فرمانفرما و رهبر را در خانواده بازی می‌کرده است. از اینروی چون «کسب قدرت» - بعقیده‌ی آدلر - نیاز-اساسی هر انسان اعم از زن یا مرد است، واژ آنجا که در لفظ «مرد»

مفهوم «قدرت و برتری» مندرج است، یک نوع «ظاهر بمردی»، یک نوع «نرینه‌گری» یا «مردنامائی هوکریز از زنانگی» و «مادینه‌گری» با چهره‌های مختلف، در تمام شئون زندگانی اجتماعی هر دو جنس - زن و مرد - دیله میشود.

«ظاهر بمردی» جلوه‌ی اشتیاق «قدرت طلبی» و فغان اعتراض آمیز وجدان ناآگاه ضعیفان، نسبت بزبونی و کم داشت خویشتن است. «ظاهر بمردی» یکی از جلوه‌های شکفتانگیز مکالیسم «جبران» در تمدن ماست.

در اجتماع انسان متمدن، چنین بنظر میرسد که هرزنی از «زن بودن» خود ناراضی است درصورتی که در میان مردان، کمتر دیله میشود که کسی از «مرد بودن» خود، ناخشنود باشد.

جنیش زنان در حقیقت نهشت «نرینه‌گری» است. شعار آزادی زن از قیود اسارت گذشته، در حقیقت فرار زن از مفهوم کهن سال «زن بودن»، معنی زبونی، و دعوی برابری با مرد، در واقع «ظاهر بمردی» و تصدیق ضمنی مفهوم قدیمی واژه‌ی «مرد». مظہر قدرت و شجاعت است. کوتاهی ورزیدن زن نسبت به وظائف مادری، علاقه به انجام کارهای مردانه، پوشیدن و آراستن خود مانند مردان، و بالآخره عشق و درزی زن نسبت به زن یا «عشق لسمی» همه ممکن است از جلوه‌های مختلف «ظاهر بمردی» باشد.

صور خدا - ذات قادر کامل فناپذیر - درنظر خدا مظہر قدرت پرستی پر آدلر، منبع از احساس نفس و حقارت دائم بشر نسبت بخویشتن است. مفهوم خدا بعنوان مظہر قدرت و کمال،

در حقیقت ناشی از حس «قدرت پرستی» انسان است؛ و ستایش و عبودیت بمنظور برقراری رابطه با سرچشمه‌ی این قدرت مطلق سرمدی نیز وسیله‌ی «جبران»، احساس حقارت اوست. بدین ترتیب هدف «وحدت صوفیانه‌ی خالق و مخلوق»، و آرمان عرفانی *فناء في الله وبقاء بالله* صوفیان - در نظر آدلر - چیزی جز ترجمان شوق بی‌انتهای بشر، برای میل به کمال برتری و قدرت محس نیست.

تکاپو برای کسب قدرت، دارای یک هدف اجتماعی است: اثبات شخصیت، مقبولیت و سرشناسی در میان دیگران. از این‌رو هدف کلیه‌ی تلاش‌های فردی، ناچار اجتماعی است. بدین ترتیب اثبات شخصیت، مقبولیت و سرشناسی بدون وجود دیگران مفهومی ندارد. بعبارت دیگر زندگی فرد بدون دیگران بی‌معنی و مهمل است. تنها در میان دیگران است که شخص میتواند به‌هدف خود - قدرت و برتری بر دیگران - نائل گردد.

از میل بر تری جوئی یک «حس اجتماعی»^۱ - میل به بودن در میان دیگران و زندگی با دیگران - منبعث میشود. آدلر در اینجا پس از تشریح جنبه‌ی نظری «حس اجتماعی»، دستور عملی زیر را از آن نتیجه می‌کیرد که چون فرد بدون دیگران نمیتواند زندگی کند، ناچار بخاطر صیانت نفس خود باید بحال دیگران مفید باشد - : رفاه اجتماع بسته به علاقه‌ی هریک از اعضا آن نسبت به رفاه دیگران است.

بعقیده‌ی آدلر کلیه‌ی مسائل زندگی قابل
برگشت بسه مسئله‌ی اساسی است - زندگی
بادیگران ، کار ، و عشق . « هر کس که با این سه مسئله بنواند با موفقیت
نسبی کنار آید » ، آدلر تأکید می‌کند ، « هیچ‌گاه دچار آسیبی جدی ،
اعم از عصبی یا روانی نخواهد شد » ، بعبارت دیگر هر کس بخواهد باسلامت
روان و آرامش خاطر ، یعنی با خوشبختی زندگی کند باید - :

- ۱ - تمرین کند که بادیگران دارای روابط دوستانه باشد .
- ۲ - با تغذیه شغلی پردازد که موجب اثبات شخصیت وی گردد .
- ۳ - برای خود همسری برگزیند که میان آن دو عشق دو جانبی
برقرار و استوار شود .

۳

انسان - موجود روانی

از دیرباز در انسان ، دو جنبهی مختلف . بنام
«بدنی» و «روانی» یا «جسم» و «روح» ،
ارتباط روح و بدن
شناخته شده بوده است . کروهی اصولا روح را موجودی مستقل از بدن
می دانستند ، و در اطراف ازلیت ، و ابدیت ، و چگونگی ماهیت یا
«چیستی» و «هستی» آن گفتگو می کردند .

یکی از مشکلات فلسفی کذشته همواره مستلهی چگونگی
رابطهی میان روح و بدن بوده است . عموماً برای کسانیکه معتقد به
«تجزد» و «استقلال» روح بوده اند ، کیفیت رابطهی روح با بدن ،
اسرارآمیز جلوه می کرده است . بدین معنی که آنان پیوسته از خود
می پرسیده اند : - درصورتیکه روح موجودی کاملاً غیر از بدن است ، آیا

ارتباط میان این دو ، و نفوذ روح در بدن ، بچه نحو بوقوع می پیوند ؟
بخش مهمی از مباحث «روانشناسی فلسفی» کذشته را گفتگو در
باره‌ی پاسخ به همین مسئله ، تشکیل داده است .

تکه‌سده سخن ما

خود روح چیست ، آیا وجودی مادی است یا
غیر مادی ، آیا قبل از بد ، وجود داشته یا با
آن بوجود آمده است ، و بالاخره آیا بعد از مرگ بـ... این خداهد شد
و یا باقی خواهد ماند ... اینها مسائلی است که بعد کلی خارج از
موضوع بحث ماست . لیکن آنچه که از نظر علمی و تجربی غیر قابل
انکار است ، دو جنبه‌کی وجود انسان ، یعنی تشکیل او از یک جنبه‌ی
بدنی و یک جنبه روانی است .

نفوذ بدنیات در نفسانیات

مسلم است که جنبه‌ی روانی و جنبه‌ی بدنی
انسان ، در طول حیات او از یکدیگر معجزی
نبوده و کاملا بهم مربوط‌اند - :

چند قطره الکل میتواند مارا بکلی از حال عادی خارج سازد .
در حین مستی ممکن است اعمالی از ما سرزند که بجز از دیوانگان
نمی‌توان انتظار داشت . همچنین «تبی» شدید بسهولت میتواند ما را
دکر کون سازد . و به هذیان گوئی و «پرت و پلاباوی» بر کمارد .
رؤیائی از «احلام جوانی» ، در اثر ترشح «غمدد جنسی» ، کودکی را
بجوانان تازه بالغی ، مبدل می‌گرداند . تغییر حالتی که در اثر «داروهای
مخدر» در انسان روی میدهد ، از دیرباز شناخته شده بوده است .
با چند پکی حشیش ، مردمان خود را در عالم خلسه و ملکوت احساس
می‌کنند . مسکالین - یک داروی مخدر دیگر - جهانی هزارلن بار

زینات و زنگین تر از جهان واقع، در نظر شخص مجسم می‌سازد. استعمال تریملیه، مرفین، هروئین، تهیّن، کوکائین، نیکوتین، ودها «-تین» و «-قین» دیگر، همه بخاطر تغییر حالت شکری است که در روحیه افراد مختار ایجاد می‌کند.

اینها، تنها نمونه‌ای مختصر از «**تفوّذ دگرگونی‌های بدنی**» در حالات و «**کیفیّات نفسانی**» است.

در این مثالها، ما تنها با یک جانب موضوع **تفوّذ نفسانیات در بدنیات** سر و کار داشتیم - : نفوذ بدنیات در نفسانیات. لیکن این نفوذ یک جانبه نیست . نفسانیات نیز بخوبی میتوانند بدن را تحت الشاعع خود قرار دهند . یک دگرگونی در وضع روحی فرد، بسهولت ممکن است وضع بدنی او را برهمند ، و آنرا دستخوش تغییر و تحول سازد . یک انتظار و نگرانی شدید غالباً اثری ناراحت کننده و آنی بر روی معده می‌کندارد . هول و هراس یکباره ممکن است، شخص را مفلوج، فایینا، یا نسل گرداند .

توجه باین فعل و انفعال و تأثیر و تأثیر متقابل **مرحله‌ی جدید** بدنیات و نفسانیات در یکدیگر، روانشناسی، بهداشت روانی و پزشکی را، وارد مرحله‌ی جدیدی از تاریخ اکتشافات خود ساخته است .

امروزه بیجیک از علوم نامبرده دیگر بشر را مانند گذشته بدو عنصر مختلف، تقسیم نمی‌کنند . بلکه انسان بعنوان «یک واحد»، و «یک‌گل» که تنها دارای دونیمرخ، و دو جنبه‌ی مختلف بدنی و روانی است، مورد مطالعه قرار می‌گیرد .

توجه باین خصوصیت «روانتنی» انسان در روانشناسی، ما را ناگزیر ساخته است که همواره با تحقیقات فیزیولوژی بدنی آشنا و هماهنگ باشیم. و در پزشکی، بخاطر بهداشت و درمان آنسته از بیماریهای بدنی که دارای منشأ روانی هستند، شاخه‌ی جدیدی را بنام طب «پسی‌کوسماتیک» یا «پزشکی روانتنی» بوجود آورده است.

هنگام ترس، احیاناً رنگمان می‌پرد، قلبمان

پزشکی روانتنی

بسختی می‌پد، نگاهمان خیره می‌شود، نفسمان تنگی می‌کند، لرزه براندامان می‌افتد، براق دهانمان از ترشح، می‌ایستد. موی براندامان راست می‌شود و نظیر آن... هنگام خشم خون بمقدار بیشتری در سطح بدن بجريان می‌افتد، و در نتيجه چهره برآفروخته و دیدگان سرخرنگ می‌گردد. نفس بشماره می‌افتد، پره‌های بینی فراختر می‌شود، رکهای پیشانی و گردن برجسته و و سبیر می‌گردد. ترشح برخی از غدد افزونی می‌یابد، دهان کف می‌کند و گاه زهرآکین می‌شود. و از همین روست که زخم انسان و حیوان خشمگین، خطرناک و زهرآکین است. زنان شیرده نیز هنگام خشم، بسهولت ممکن است، شیرشان زهرآکین شود، و طفل شیرخوار را مسموم سازد.

هنگامی که در اطاق انتظار دندان پزشک برای فراسیدن نوبت خود نشسته‌ایم، زمانیکه در انتظار ورود مسافری در فرودگاه بسر می‌بریم و هواپیما تأخیر می‌کند، هنگامیکه در پشت اطاق امتحان در انتظاری جانسوز بی‌تایی می‌کنیم، تا نام مارا فراخواند، و یا در دهها مورد دیگر که در «بیم و امید» و در انتظار شدید، بسر می‌بریم، غالباً

یک نوع ناراحتی در اطراف معده و قلب خود احساس می‌کنیم . حرکاتمان نامنظم می‌شود ، بایی حوصلگی باین طرف و آنطرف می‌رویم . پیوسته ساعت خود نگاه می‌کنیم ، زمان بنظرمان طولانی‌تر جلوه می‌کند ، و مانند آن . . .

اینها تنها نمونه‌های ساده و پیش‌پا افتاده‌ایست از آنکه حالات نفسانی ما ، بدن مارا تحت تأثیر قرار میدهد .

ترس و خشم ممکن است مارا بیمار و فلجه سازد ، و با در صورت شدت منجر بر ک و سکته‌ی آنی ماگردد . و انواع فراوانی از بیماریهای «حاد» و «مزمن» را سبب شود .

تشخیص و درمان این نوع بیماریهای بدنی که دارای منشا روانی هستند ، شاخه‌ای جدید را در پزشکی بوجود آورده است که بنام طبی^۲ «پسی کوسماتیک» یا «روان‌تنی» خوانده می‌شود . پزشکی روان‌تنی ، شدیداً به همکاری روانشناسی و روان‌پزشکی نیاز مند است .

تاریخ پزشکی روان‌تنی از قدیم کم و بیش پزشکانی یافت شده‌اند که با روشنی خاص ، غیر از روش پزشکی بمعالجه‌ی «بیماریهای روان‌تنی» دست‌آزیده‌اند . ابن سينا و ابو محمد زکریای رازی - پزشکان و فلاسفه‌ی عالی‌مقام ایرانی - از جمله نخستین مردانی هستند که بمعالجه‌ی بیماریهای روان‌تنی ، پرداخته‌اند . داستانهای این معالجات در آثار فارسی ذکر شده است . ابن سينا از جمله یک جوان را که از عشق بیمار شده بوده است ، وهمه از تشخیص بیماری او عاجز شده بوده‌اند و نیز دختری را که به فلجه روان‌تنی مبتلا بوده است ، و زکریای رازی نیز یکی از امراء را که بد فلجه از نوع

روان تنی ، دوچار شده ، بوده است ، معالجه کرده‌اند که شرح آنها در احوال آن دو بزرگ میتوان یافت .

لیکن توجه جدی و علمی به تشخیص و معالجه بیماریهای روان تنی از افتخارات قرن بیستم است .

جنگ جهانی اول ، بسیاری از پزشکان فرا با بیمارانی مواجه ساخت که تغییرات بدنی و بیماریهای آنها بیچ روى دارای منشاء بدنی نبوده بیشتر از اختلال در وضع عواطف و برهم خوردن توازن و تعادل روحی آنها ، سرچشم میگرفتند . تحقیقات در روی اینکونه بیماران ، در سی ساله‌ی اخیر ، بسیاری از محاذل پرشکی جهان‌مترقب را متوجه‌این‌نکته ساخت که تقسیم بندی قدیم «تن پزشکی» کلاسیک را باید مورد تجدید نظر قرار داده از این پس در باره‌ی انسان ، بعنوان یک «واحد دو جنبه‌ای» به پژوهش و بررسی پردازند . آسیب شناسی و تشخیص بیماریها جنبه‌ی «چند بعلی» بخود گرفت . روح و بدن تنها یو جنبه از یک موجود شناخته شد .

تعریف بیماری روان تنی بین ترتیب بیماریهای روان تنی ، آن نوع از بیماریهای بدنی تشخیص داده شد که در درجه‌ی اول تبعیجه‌ی اختلال عواطف و برهم خوردن وضع روحی بیمار میباشد . این نوع بیماریهای روان تنی در دسامبر سال ۱۹۴۹ میلادی ، در کنفرانس «انجمن تحقیقات بیماریهای عصبی و روانی» تحقیق عنوان «فشار زندگی و بیماریهای بدنی» ، هشت نوع مهم «بیماری روان تنی» تشخیص داده شد که در اثر فشارهای روحی بوجود می‌آیند .

از جمله‌ی این امراض ، بیماریهای زیر را میتوان نام برد - :

۱ - سردردهای عصبی و میگرنها

۲ - بیماری قند در اثر اختلال در میزان ترشح انسولین
از لوزالمعده .

۳ - اختلال در رشد ، در اثر اختلال در ترشح غذه‌ی رشد و
ترشحات لازم دیگر

۴ - پاره‌ای از بیماریهای روان تنی چشم

۵ - آستما و بیماریهای دیگر دستگاه تنفس

۶ - پاره‌ای بیماریهای معده و دستگاه گوارش، استفراغهای
هیستریک و نظری آن

۷ - پاره‌ای از حساسیت‌ها و بیماریهای پوست

۸ - بیماریهای روان تنی جنسی مانند ضعف قوه‌ی باء ،
سرعت افزال یا فاتوانی از افزال ، ...

در میان جهاز‌های مختلف بدن ، جهاز غده‌های درونی یا دستگاه شیمیائی بدن ، در واقع حد مشترک و مرکز اصلی تأثیر و تأثیر متقابل بیماریهای روان‌تنی بشمار می‌رود . و مادر اینجا مهمترین نکات مربوط به آنرا ، باختصار ، مورد کفتگو قرار میدهیم .

در برابر جهاز‌های مختلف بدنی مانند جهاز

هاضمه ، جهاز تنفس و جهاز گردش خون ، دستگاه شیمیائی بدن

جهاز دیگری نیز وجود دارد که میتوان آنرا دستگاه یا جهاز شیمیائی

بدنی نامه .

دستگاه شیمیائی بدن ، کار خود را بوسیله‌ی ترشح موادی شیمیائی در بدن انجام میدهد . نمونه‌های بسیار آشکار این ترشحات که با آن آشنا هستیم ، آب دهان ، و اشک چشم است .

دستگاه شیمیائی دارای مراکز و یا کانون‌های متعددی است که در قسمت‌های مختلف نجای دارند . این کانون‌های شیمیائی بدن که بمتابه‌ی آزمایشگاهی ، تولیدی مواد شیمیائی بشمار می‌روند ، «غده» خوانده می‌شوند .

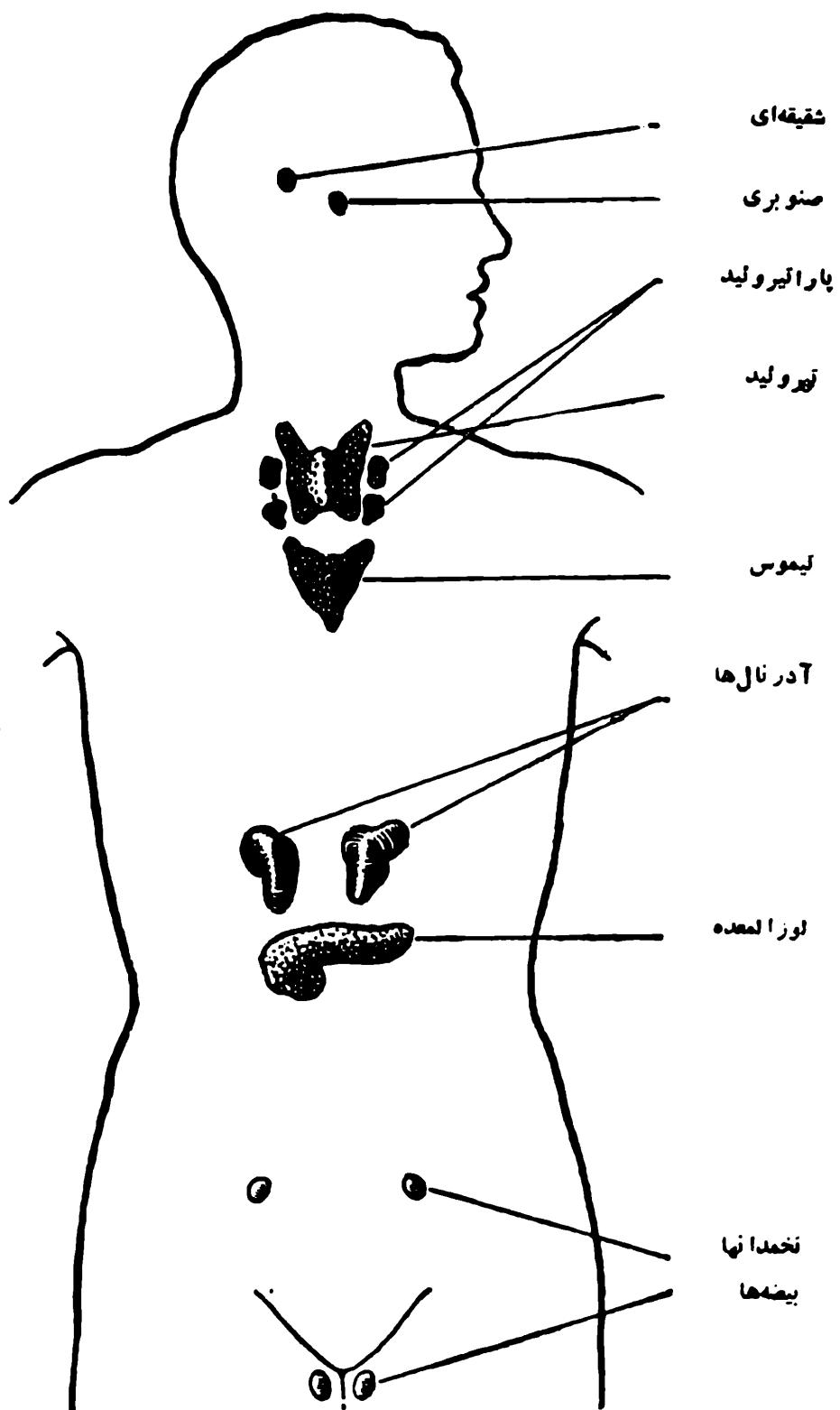
غده‌ها را ، بنا بر طرز ترشح آنها ، بدو دسته‌ی اساسی تقسیم کرده‌اند : غده‌های داخلی ، یا درون ریز ، و غده‌های خارجی یا برون ریز .

منظور از غدد داخلی یا برون ریز ، غده‌هایی است که ترشحات خود را مستقیماً و بدون واسطه بدرون خون میریزند . غدد خارجی یا برون ریز ، غددی هستند که ترشحات آنها در خارج از خون میریزد . نمونه‌ی غده‌های مترشح خارجی ، غدد اشک چشم و غده‌های آب دهان است .

ضمناً در بدن غده‌هایی یافت می‌شوند که دارای هردو نوع ترشح داخلی و خارجی هستند . نمونه‌ی این دسته از غدد نیز ، غده‌ی لوزالمعده یا پانکراس است .

شماره‌ی مهمترین غده‌های داخلی هشت است . از این هشت غده ، غده‌ی صنوبری و غده‌ی شقیقه‌ای ، در درون سر و در قسمت زیرین مغز جای دارند . غده‌ی شقیقه‌ای

شماره‌ی وجای غده‌ها



نمودار جای غده‌های داخلی در بدن

اند کی بالین تر از غده‌ی صنوبری ، تقریباً نزدیک بمرکز سر ، موازی با شقیقه ، قرار دارد .

مکان دو غده‌ی دیگر که مشکل پروانه‌ای با بالهای گشوده به بکدیگر پیوسته‌اند ، در وسط گلو نزدیک به حنجره و لوله‌ی تنفس است . یکی از این دو غده‌ی پروانه‌ای شکل - غده‌ی طرف چپ - غده‌ی «درقی» یا بنام اروپائی آن «تیرولید» و دیگری - غده‌ی طرف راست - غده‌ی کنار درقی یا «پاراتیرولید» نامیده می‌شود غده‌ی پنجم غده‌ی «تیموس» یا «سینه‌ای» در قسمت مرکزی بالای سینه قرار دارد .

بترتیب از بالا به پائین ، غده‌ی ششم غده‌ی «آدرنال Adrenal» است ، که آن خود یک جفت است و در بالای کلیه‌ها قرار دارد ، واز این رو جفت آنرا غدد فوق کلیوی یا فوق کلیه‌ها ، نیز می‌نامند هفتمین غده ، لوزالمعده یا «پانکراس» ، همسایه‌ی متمايل به سمت چپ معده است .

وبالاخره غده‌ی هشتم ، تخمدانهای زن در اطراف رحم ، و شبه آن - بیضه‌ها - در مرد است که باروری و تولیدمثل ، در نتیجه‌ی هورمونهای آنها صورت می‌گیرد .

تاریخ علمیتناستی و از صد و اندی سال تجاوز نمی‌کند . بطور دقیق تر از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم - از ۱۸۵۱ به بعد - نخست توجه فیزیولوژی دانان ، وبعد دیگران ، به وجود و اهمیت غدد داخلی جلب

شد. شناخت غدد داخلی، و اهمیت کل آنها، امروز خود یکی از رشته های شخصی مهم بشمار می رود، و پژوهش و اکتشاف در این زمینه با سرعت و جدیتی خاص ادامه دارد.

در میان دو دسته ای اصلی از غده های بدن - خدمه ا و بهداشت روان
داخلی و خارجی - آنچه که در ارتباط بدنیات و نفسانیات در درجه ای اول اهمیت قرار گرفته مورد توجه خاص روان پزشکی و بهداشت روانی است، ترشحات، و طرز کار غده های درون دیز است.

اهمیت زیاد غدد داخلی، زمانی آشکار می شود
که اختلالی در طرز کار و ترشح آنها روی دهد.

«پر کاری» یا «کم کاری»، این غده ها هر یک بیماری های دشوار و بد فرجامی را سبب می شود که هم جنبه بدنی، و هم جنبه روانی دارند. برای مثال تنها کم کاری یکی از غدد درون دیز - غده تیروئید - کافی است، کود کی را بوجود دی زشت اندام و بد قواره، و هیولا نی ابله و بی شور، مبدل گرداند.

بطور کلی از کار افتادن، یا خارج ساختن هر یک از غدد داخلی،
بسهولت ممکن است منجر برگ بیمار شود.

از ش درمانی هورمونها پزشکان، هنگام کم کاری غده های درون دیز و کمبود هورمونها - ترشحات غدد داخلی - مواد مشابه را بطور مصنوعی برای بیمار تجویز می کنند. در صور تیکه کمی هورمون های لازم، بزودی جبران شود، معمولا آثار بیماری از میان میرود.

اهمیت تزریق و تلقیح مصنوعی «هورمونها» در درمان بیماریهای مختلف بحدی است که حتی امروزه امید آن می‌رود که در آتیهی نزدیکی بتوانند، بسیاری از بیماریهای سخت بدنی - مانند سرطان - و بیماری‌های روانی را، با کشف هورمونهای جدیدتر، و یا از ترکیب آنها، درمان نمایند.

کشف غدد داخلی و هورمونها، یکی از هورمونها و خودشناسی
بزرگ‌گرین اکتشافات بشر در زمینه‌ی «خودشناسی»، و در نتیجه کامیابی او، در تلاش جانفرسای وی، برای بهترزیستن بشمار می‌رود.

در میان هشت غده‌ای که بر شمردیم، در جهاز ارکان دستگاه شیمیائی شیمیائی بدن، پنج غده - شقیقه‌ای، تیروئید، پاراتیروئید، فوق کلیوی و جنسی - دارای اهمیت بیشتری بوده و بمنزله‌ی ارکان جهاز شیمیائی بشمار می‌روند. از این‌رو، وهمجنبین از نظر اهمیتی که این غده‌ها در ارتباط میان بدنیات و نفسانیات و همکاری با یکدیگر دارند، ما بتوضیح بیشتری درباره‌ی کار هریک از این غده‌ها، به تنهاei می‌پردازیم.

در نظام شیمیائی بدن، یا بطور دقیق‌تر، در جهاز شاه غده‌ها غده‌های داخلی، غده‌ی شقیقه‌ای جنبه‌ی سوری و رهبری سایر غدد را دارا است. هورمونی که از غده‌ی شقیقه‌ای مترشح می‌شود، سایر غده‌هارا بترشح و کار بر می‌گمارد. از این‌رو اختلال در کار این غده، موجب اختلال در کار اکثر از غده‌های دیگر می‌گردد.

غده‌ی شقیقه‌ای را از نظر جنبه‌ی رهبری آن در خانواده‌ی غده‌ها، به رهبر یک ارکستر و سمفونی بزرگ – سمفونی حیات ما – تشبیه کرده‌اند. بدون این «رهبر»، نظام بدنی و روانی ما از هم پاشیده خواهد شد.

غده‌ی شقیقه‌ای، نه تنها غدد داخلی، بلکه غدد خارجی را نیز متأثر می‌سازد. بکار افتدن غده‌های مولد شیر در پستان مادر، پس از تولد نوزاد، در حقیقت در نتیجه‌ی تأثیر هورمون غده‌ی شقیقه‌ای بر روی غدد مولد شیر است. بسیاری از خواص این غده‌هنوز شناخته نشده است.

غده‌ی شقیقه‌ای – از نظر کالبدشناسی – خود مشکل از دو غده‌ی بهم پیوسته است و بدین ترتیب از زمرة‌ی غدد «جفتی» بشمار می‌رود. اندازه‌ی آن در حدود یک نخود است و نزدیک به پنجاه هزار رشته‌ی عصبی داخل آن می‌شود.

برخی از غده‌شناسان حتی معتقدند که انجام برخی از بزه‌ها و جنایات، با ترشحات غده‌ی شقیقدای ارتباط دارد، لیکن این امر هنوز مسلم نیست.

یکی از ترشحات قابل ذکر غده‌ی شقیقدای هورمون رشد
بنام «هورمون رشد» خوانده شده است. در اثر تزریق این «هورمون»، یک موش، حیوان مورد آزمایش تا دو برابر اندازه‌ی معمولی خود بزرگ شده است. برای تسریع در رشد «گودکان دیررس»، غالباً از تزریق مصنوعی این ماده، استفاده می‌کنند.

نمدهی تیروئید

دومین غده از ارکان چهار گانه‌ی نظام شیمیائی بدن ما، غده‌ی تیروئید است. مقدار هورمونی که این غده ترشح می‌کند - تیروکسین Thyroxin - تنها به در حدود یک قاشق چایخوری در سال بالغ می‌شود، لیکن جزئی ترین کمبود این ماده، ممکن است کودک نوزادی را به «هیولای، کوتوله»ی بد قیafe، و ابله بیهوش و بی استعداد، و بی احساساتی تبدیل نماید.

بالا رفتن و پائین آمدن درجه‌ی فعالیت بدنی نیز، بستگی کامل با افزایش یا کاهش مقدار هورمون آن دارد. اینکه فردی همواره تنبل، خواب آلود، و کسل، و با بر عکس سرزنه وفعال و پرانرژی و سرحال باشد، ارتباط زیادی با ترشح تیروئید دارد.

با افزایش سن، مقدار هورمون تیروئید، رو بکاهش مینهد، و بهمین جهت است که افراد سالخورده حساسیت بیشتری در برابر سرما دارند، چون بدن آنها بعد کافی ایجاد حرارت نمی‌کند.

کمبود هورمون تیروئید بسهولت در یک زن جوان - بجهت پائین آوردن فعالیت‌های بدنی و بویژه جهاز آبستنی - ممکن است مانع از آبستنی گردد.

در برابر جنبه‌ی کم کاری و تفزیط تیروئید در ترشح هورمون، حالت افراط یا پر کاری آن نیز، قابل توجه است. در این هنگام فشار خون بالا می‌رود، ضربان قلب شدید می‌شود، مواد غذائی خیلی سریعتر از حد معمول بدل ما یتحلل می‌گردد، و شخص به لشتهای بیماری آسا و «مرض جوع» مبتلا می‌شود.

از نظر روانی افزایش تیروکسین - هورمون تیروئید - در بدن

ایجاد ناراحتی‌های عصبی، حساسیت زیاد و پریشانی خاطر مینماید.

تیروئید آشکارا مؤثر در عواطف و خود نیز،
تیروئید و عواطف

متاثر از آنست. اختلال در کار تیروئید موجب

تفییراتی نامطبوع، هم در بدن و هم در شخصیت میگردد. و ناراحتی‌های
عاطفی نیز متقابلاً در کار تیروئید، تولید اختلال و آسیب میکند.

در تحقیقاتیکه در زمینه‌ی حساسیت تیروئید در برابر ناراحتی-

های عاطفی، در آزمایشگاه ویژه‌ی تیروئید شناسی جائزه‌پذیر^۱ در

امریکا، بعمل آمده است، با ثبات رسیده است که تقریباً کلیه‌ی فربانیان

«هیپرتیروئیدیسم Hyperthyroidism» یا پرکاری بیماری آسای تیروئید،

بیماریشان با ناراحتی و اختلال در تعادل «حیات عاطفی» آنها شروع

شده است. یک بیمار بانوئی بوده است که ناگزیر از متارکه‌ی با شوجه

خوبیش میگردد. دیگری دشواریهای در زندگانی زناشویی داشته و

با اندیشه‌ی متارکه دست بگریبان بوده است. سومی مادری بوده است

که تاب تحمل جدائی از فرزند را نداشته و پرسش در اثر عروسی ازوی

جدا میشود.

تیروئید در میان غدد درون نیز، بهترین شاهد است که چگونه

روانشناسی به آستانه‌ی «تن روانی» و پژوهشکی بمرحله‌ی «روان تنی»

نزد بک میگردد.

پاراتیروئید همسایه‌ی طرف زاست تیروئید است.

پاراتیروئید خود مشکل از یک خوش است که

پارا تیروئید

لنه چند غده‌ی کپسولی شکل بوجود آمده است.

پاراتیروئید عده‌ی دار توازن کلسیوم در خون است. اختلال در کار

پاراتیروئید ، موجب بهم خوردن توازن اندازه‌ی کلسیوم در خون میگردد . و تغییر در اندازه‌ی کلسیوم خون نیز با تغییرات ناکوار شخصیت توأم است .

سازگاری فرد در محیط خانواده ، مدرسه و اجتماع و ینش او نسبت بدیگران با اندازه‌ی کلسیوم و فسفر موجود در خون وی بستگی تزدیک دارد .

کسانی که مبتلا به اختلال پاراتیروئید میگردند ، نمی‌توانند با زندگی و مردم از درآشتنی در آیند .

اخیراً کودکی با عصبانیت کتاب خود را بطرف آموزگار خویش پرت میکند ، در چند روز بعد رفتاری مشابه آن نسبت بدیگران از خود نشان میدهد . کودک کژخوی را در اثر توصیه‌ی مدیر دبستان ناچار بنزد روان‌پزشک میرند ، چندین معاينه ، از طرف متخصصین مختلف ، سر انجام منشأ ناراحتی ویرا نشان میدهد - : غده‌ی پاراتیروئید کودک خوب کار نمیگرده و مقدار کلسیوم خون وی پائین آمده بوده است ، در نتیجه 'پزشک معالج مقداری فرص کلسیوم برای وی تجویز میکند . اندکی نمیگذرد که «کژخوئی» کودک رو به بہبود می‌نهد ، و کودک تنده سلامت نفس از دست رفته را باز پس می‌یابد .

غالب از غده شناسان ، غدد فوق کلیوی یا

«آدرنال» را ، از نظر اهمیت ، بعداز غده‌ی

شقیق‌ای مهمترین غده و رکن مهم دستگاه شیمیائی بدن میدانند .

از این غدد هورمونهای مختلفی که هر یک دارای اهمیت فراوانی است -

از جمله هورمونهای جنسی - ترشح میشود .

در موضع ترس یا خشم ، غدد فوق کلیوی تحت تأثیر این دو عاطفه شروع به فعالیت می‌کنند . هورمونی که در این هنگام از این غدد در خون پخش می‌شود ، موجب ازدیاد قدرت استقامت و فعالیت بدن می‌گردد . با توجه به ازدیاد نیروی بدنی ، در موضع لزوم ، در اثر ترشح هورمون غده‌های فوق کلیوی ، آنها را غده‌های «ستیز و مگریز» نیز نام نهاده‌اند . کاهش ترشح هورمونهای غدد فوق کلیوی ، موجب کمی اشتها ، ضعف عمومی ، و بی‌حسی و خواب آلودگی ، حساسیت زیاد و فقدان میل جنسی می‌شود .

افزایش هورمونهای غدد فوق کلیوی موجب «بلغه زودرس بدنی» دد پسر و دختر می‌گردد ، یک پسر شش ساله ممکن است در تیجه‌ی افزایش هورمونهای غدد فوق کلیوی ، دارای پشت لبی باصطلاح کاملا سبز و سایر آثار بلوغ یک پسر چهارده ، پانزده ساله شود . در دختران ، پر کاری این غدد ممکن است موجب ابتلای بعادت زنانه در سه - چهار سالگی گردد .

صدای درشت و موی زیاد ، و پیدایش سایر صفات اختصاصی مردان ، در زنان ، پس از بلوغ ، ممکن است در اثر ترشح اضافی یکی از غدد فوق کلیه‌ها باشد . و بدینهی است که این تغییرات بدنی همواره با تغییراتی در روحیه‌ی صاحبان آنها همراه است .

زنی که در اثر پرکاری غدد فوق کلیه‌ها ، بیشتر دارای صفات مردان است ، بسهولات ممکن است که در زندگانی زناشوئی و روابط خود با شوهرش دچار اشکالاتی گردد . تمایل برخی از زنان درشت اندام

و «مردنما» و مردصفت، بمردان ظریف اندام و «زن منش» وبالعكس، احیاناً با وضع ترشح هورمونهای غدد فوق کلیوی آنها، بی رابطه نیست. منظور از غده‌های جنسی - در درجه‌ی اول در غده‌های جنسی مرد، بیضه‌ها، و در زن تخدمانهاست، مرد دارای یک جفت بیضه و زن نیز دارای یک جفت تخدمان است بر عکس تخدمانهای زن که، پنهان از دیدگان، در اطراف رحم قرار دارند، بیضه‌ها در مرد بخوبی مرئی هستند. و همین دیدنی بودن غده‌ی جنسی مرد موجب شده است که خیلی پیشتر از سایر غده‌های درون ریز، مورد توجه قرار گیرد.

رسم «از مردی انداختن» یا «اخته» و «خواجه اخچ» ساختن، غلامانی که در اندرون حرم‌سراهای سلطنتی و اشرافی به پاسداری زنان و نظارت امور داخلی اشتغال داشته‌اند، از قرنها پیش معمول بوده است. منظور از اخته کردن، از کار بازداشت و قطع و درآوردن بیضه‌ها در مرد است.

مسلمانان این رسم را از رومیان فرا گرفتند، و از آن پس در کشورهای اسلامی معمول گردید، در نتیجیدی این رسم غیر انسانی، طبقه‌ی محرومی بنام «خواجه سرایان». یعنی مردان تیره‌روزی که معمولاً آنها را بخاطر ارضاه حسن جاه پرستی و تعامل دوستی فرمانروایان و توانگران خود کامدی ما، اخته میکردند، بر سایر طبقات محروم اجتماع افزوده گردید.

دام پروران نیز از قدیم بمنظور فربه‌ساختن یا اغراض دیگری، به اخته کردن خروس یا گاو، و یا سایر دامهای دیگر، می‌پرداخته‌اند.

زبونی جنسی و خودکمینی
توانایی جنسی بطور کلی، دلیل بر کمال شخصیت،
و بویژه در مردان، در طی قرون متماضی، نشانه‌ای
از «مردی و مردانگی» بشمار رفته است. بسیاری از اجتماعات بشری -
متأسفانه هنوز هم - به بینوائی که دچار ناتوانی جنسی است، بادیده‌ی،
بکنوع، کوچک داشت و آهانت، و یا ترحم، می‌نگرند. یکی از نگرانی-
های معمول بسیاری از جوانان ما، هنگام زفافشونی، آنستکه مبادا از
«ازاله‌ی پرده‌ی بکارت عروس» عاجز شوند، و - باصطلاح - «پشت در!»
بمانند. زنان منتظر رؤیت «خون بکارت» پشت در حجله‌ی زفاف که
داوران سلامت دوشیزگی عروس محسوب می‌شوند، در خانواده‌های
قدیمی و نیمه متعدد ما، دامادی را که «پشت در مانده»، گاه بشدت.
تمسخر و تحفیر می‌کنند.

بدین ترتیب، «توانایی جنسی» در عرف ما، یک نوع «سهیل
مردی» و «رجولیت»، بشمار می‌رود. اینک بدبینی است که در بر این
این نوع نظر و نگرش سخت‌گیر اجتماع، اگر کسی فاقد توانایی
جنسی باشد، بسیولت ممکن است دستخوش عقده‌ی خودکمینی و
یأس گردد. حتی گاه کسانی یافت می‌شوند که در اثر «زبونی جنسی»،
به «خودکشی» اقدام می‌ورزند. ما خود ناظر شواهدی چند در این مورد،
حتی در میان طبقات تحصیل کرده‌ی اروپا دیده‌ی خود، بوده‌ایم. «...
خودکمینی و درنج روحی، به سبب ناتوانی جنسی، پدیده‌ای است
است شایع که اختصاصی به جامعه‌ی ماندارد. یک نگاه بضموم مجلات
خارجی مربوط بمسئل جنسی، بویژه بخش پرسش و پاسخ، آنها

جهوی نشان میدهد که چگونه ناتوانی جنسی، در جوامع مترقی غرب و امریکا نیز بفرآوانی سبب رنجهای روانی و خودکم بینی‌های افراطی میشود. کلیهی «روانشناسان مشاور» امور زناشوئی، و پزشکان متخصص امراض جنسی، شواهد فراوانی از ارتباط ناتوانی‌های جنسی و خودکم- بینی‌ها و ناراحتی‌های روانی، در دست دارند.

رنجها روانی خواجتی

افرادی که دچار ناتوانی جنسی میگردند، بزودی ممکن است حس خودکم بینی در آنها رو بتزاید نمایند، و کیفیتی جانکاه و آزار دهنده شود. خواجگان بسهولت دستخوش چنین احساسی میگردند. خود را زبون‌تر و کمتر از دیگران احساس میکنند. بویژه که - بر عکس کسانی که تنها دچار ضعف جنسی هستند - امید بهبودی در آنها وجود ندارد. خواجگان از نظر جنسی مردانی مأیوس و محرومند.

این پُل اس و حرمان و احساس زبونی و خودکم بینی، مقدمات عقدهی خطرناکی را در خواجگان فراهم می‌سازد، و سلامت روانی آنان را تهدید میکند، تا جائیکه ممکن است بصورتهای بیماری آسا و خطرناک گوناگونی در آنان جلوه گردد. زبونی جنسی احياناً پارهای از خواجگان را بمردمانی سادیست، کینه‌توز و سنگدل و انتقامجو و حسود نسبت بمردم، بویژه نسبت به زنان، مبدل میگرداند. از اینجاست که علت روانی رفتار خشن و بیرحمانهی بسیاری از خواجه‌سرایان را، در کذشته نسبت بکنیزان و سایر زنان زیردست جرم، میتوان توجیه کرد.

هیو. حته‌مری

اخته‌گران - کسانی‌که به اخته کردن انسان
یا حیوان اشتغال دارند - بخوبی از گذشته متوجه
برخی از تأثیرات غده‌ی فرینه یا جنسی مرد، و عواقب اخته ساختن آن،
بوده‌اند.

منتظر اساسی از اخته کردن « خواجه سرا یان »، این بوده است که
میل جنسی و رغبت به زن را در آنان بکشند، و آنانرا از « فرینگی »
خارج ساخته بوجود دی بی رغبت و « خنثی » در برابر زن، تبدیل
نمایند. و این کار کم و بیش با درآوردن و قطع ییضه بسهولت انجام
می‌پذیرفته است.

برخی از فرم انزوا یابن خود کامه، هنگام غضب
تفاوت اختنگی و قطع آلت تناسل
دستور میدادند که آلت تناسل مرد بینوائی را
قطع کنند، بدون آنکه به ییضه‌های وی صدمه‌ای وارد شود. این امر
سوجب میگشت که شخص تنها مقطوع النسل شده از نزدیکی
با زن محروم گردد. ولی یعنی جنسی و رغبت به زن همچنان در وی
پایدار بماند - برخلاف خواجه‌گان که میل جنسی در آنان را بضعف و
افول مینهند. بدین ترتیب در اختنگی، و قطع آلت مردی یک تفاوت
بزرگ موجود است و آن اینست که هردو قادر توانانی از نزدیکی
با زنند، لیکن در مرد اخته، رغبت جنسی نیز وجود ندارد، و در
« مقطوع الاله » میل جنسی همچنان باقی و ملتهب و محروم از تسکین و
ارضاء است.

در جلو گیری از آبستنی بوسیله‌ی عمل جراحی، و عقیم ساختن
مصنوعی زن و مرد نیز همین تفاوت وجود دارد. بدین معنی که مردان

؛ زنانی که بوسیلهٔ جراحی عقیم و نازا میگردند، تنها مقطوع النسل
یشوند، نه آنکه میل جنسی خودرا از دست بدهند.

عقیم ساختن بوسیلهٔ جراحی معمولاً در زنان
نزاگی بگیرد جراحی
بوسیلهٔ قطع لولهٔ «فالوپ» - لولهٔ واسطهٔ

بین تخدمان و رحم - و در مرد نیز بوسیلهٔ یک جراحی مشابه آن در
قطع ارتباط لوله‌های هادی نطفه از بیضه‌ها، صورت میگیرد. عقیم
ساختن بوسیلهٔ جراحی، بشرحی که گذشت، ضمناً دارای زیانها و عواقب
اختنگی نیست.

عواقب زیانبخش اختنگی بیشتر از آنجا صورت
مانعهٔ هورمونی در اختنگی میگیرد که غدهٔ جنسی مرد، علاوه بر ترشح
مادهٔ تولید مثل - نطفه - دارای ترشحات و هورمونهای دیگری نیز
هست که برای سلامت بدن و «بهداشت عواطف» کمال ضرورت را
داراست. اختنگی موجب میشود که - علاوه بر فقدان نطفه - کلیهٔ ترشحات
مغاید دیگر غدهٔ جنسی نیز متوقف گردد.

آثار غدد جنسی
نکوین جنسیت، یعنی نرینگی و مادینگی زن
و مرد، و تفاوت آندو در بدنیات و نفسانیات،
بستگی مستقیم و کامل با هورمونهای غدد جنسی دارد. اینکه ما مردیم
یا زنیم، اندام و چهره‌ای مردانه یا زنانه داریم، چون مردان و یا
چون زنان می‌اندیشیم، احساس و رفتار میکنیم، مربوط بآنست که
کدامیک از دو نوع هورمون جنسی - نرینه یا مادینه - در خون و بدن
ما جریان می‌یابد.

روئیدن موی در چهرهٔ مرد، و نروئیدن آن در صورت زن، درشتی
و بُعی صدای مرد، و ناز کی و زیری صدای زن، و تمایلات جنسی آنان،

کاملاً با نوع و مقدار ترشح هورمون جنسی آندو بستگی دارد. خواجگان بی‌ریشند، و صدا و حرکاتی زنانه دارند. در زنانیکه هورمون جنسی مرد آنها داده شود، بزودی صفاتی مردانه مانند صدای خشن و رستن موی در چهره، و نظیر آن، ظاهر می‌شود.

تزریق و تجویز اندکی از هورمونهای جنسی، در سالخوردگان، در سلامت عمومی، برانگیختن اشتها، نشاط زندگی و رهائی از ضعف پیری، و طول عمر آنان، دارای اثری کاملاً مشهود است.

در روانشناسی جدید، در مبحث «شخصیت‌شناسی»^{تست تعیین مقدار جنسیت} یکی از اقدامات مهم، مبتنی بر این بوده است که سهم جنسیت - مرد بودن یا زن بودن - را در نوع و مقدار اختلاف شخصیت افراد، تعیین نمایند.

تعیین این اختلاف بوسیله‌ی تست مخصوصی انجام می‌گیرد. این تست باعتبار موضوعی که کشف آنرا عهدمدار است «تست نر - مادگی»، یا «تذکیر و تأثیث» و باعتبار نام مبتکرین آن - دکتر لویس ترمان Catherine Cox Miles و دکتر کاترین کوکس مايلز Lewis Terman باسم «تست ترمان - مايلز^۱» خوانده شده است.

این تست را ما، بفارسی، «تست تعیین مقدار جنسیت» یا «تست ترمان - مايلز» خواهیم خواند که با تستهای پژوهشی مربوط به «تعیین جنسیت جنین» قبل از تولد، اشتباه نشود.

فکر اساسی و اندیشه‌ی زیرساز تست تعیین مقدار نرینگی و مادینگی یا جنسیت ترمان روحیه‌ی نزینه و مادینه مايلز اینست که - :

- ۱ - پیش و طرز جهان‌بینی و احساس و ادراک بشر، و یا بطور خلاصه، روچیات و روانشناسی او، مانند بدن‌وی، بلو نوع مشخص «نرینه» و «مادینه» تقسیم می‌شود.
- ۲ - روحیه، یا زمینه‌ی واکنش روانی «نرینه» بیشتر در مردان و زمینه‌ی واکنش روانی «مادینه» بیشتر دا زنان غلبه دارد.
- ۳ - لیکن هر مردی دارای روحیه‌ی صدر «مادینه» نیست. بلکه هر فرد انسان زائینه‌ی آمیزش یک مرد با یک زن است. و از هر دو صفاتی را بارث می‌برد. این صفت‌ها معمولاً هم بدنه‌ی و هم روانی است.

سهم ارثی افراد از خصوصیات بدنه‌ی و روحی پدر و مادر خود همواره یکسان نیست. برخی بیشتر، صفاتی را از پدر خود، و برخی دیگر بیشتر صفاتی را از مادر خود بارث می‌برند. بدین ترتیب هر کس حامل مقداری صفات و «روحیه‌ی نرینه» و مقداری صفات و «روحیه‌ی مادینه» با خویشتن است.

تست تعیین جنسیت ترمان - مایلز، میکوشد که این مقدار نرینگی و مادینگی را در هر فرد، تعیین کند.

در مقدار این نرینگی و مادینگی روانی افراد، هورمون جنسی و نرینگی و مادینگی روانی اندازه و نوع هورمونهای جنسی، نقشی عمده‌را بازی می‌کنند. بدین معنی که شخصی ممکن است، از نظر بدنه‌ی، مرد ولی در اثر اختلالی در ترشح هورمون‌های جنسی، از لحاظ روانی بیشتر متمایل به مادینگی باشد، و بالعکس.

و در نتیجه اشکالات مربوط به «ناخودپذیری» را بوجود آورد (رک : گفتار ۲۴ ، ص ۲۰۲-۱۹۶ همین کتاب) .

آزمایش‌های فراوان ، بوسیله‌ی « تست تعیین نسانهای نرینگی و مادینگی روانی » مقدار جنسیت ترمان - مایلز ، ضمناً نشان داده است که مقدار نرینگی و مادینگی روانی در افراد ، همواره ثابت نیست و بموازات تغییرات و رشد بدنی ، در نرینگی و مادینگی روانی نیز تغییراتی رخ میدهد . بدین معنی که بینش و واکنش روانی زن و مرد ، گاه بیشتر بعجانب مادینگی ، و گاه بعجانب نرینگی متمایل میگردد .

دختران در سالهای اولیه‌ی دیرستان بعد اعادی اوج « مادینگی روانی » خود ، و بر عکس در سالهای دانشجوئی بكمال فراز نوسان « نرینگی روانی » خویش ، میرسند . پسران نیز در سالهای میان‌سیزده تا بیست ، نیرومندترین روحیه‌ی نرینه را از خود نشان میدهند . و سپس بیشتر آثار رشد جنبه‌ی « مادینگی روانی » در آنها مشاهده میشود .

جنین در درون رحم تا حدود هفته‌ی دهم از اثر هورمون جنسی در جنین حیات خویش ، دارای جنس مشخصی نیست .

از هفته‌ی دهم به بعد است که تحت تأثیر قوانین توارث ، غده‌ی جنسی نرینه - بیضه - یا مادینه - تخدمان - در جنین رو به رشد نهاده شروع میکند . و از همین هنگام نیز سرنوشت جنسی آینده‌ی وی ، کم و بیش ، آشکار میگردد .

برای درمان و جلوگیری از برخی از ناراحتی‌های مادران ،

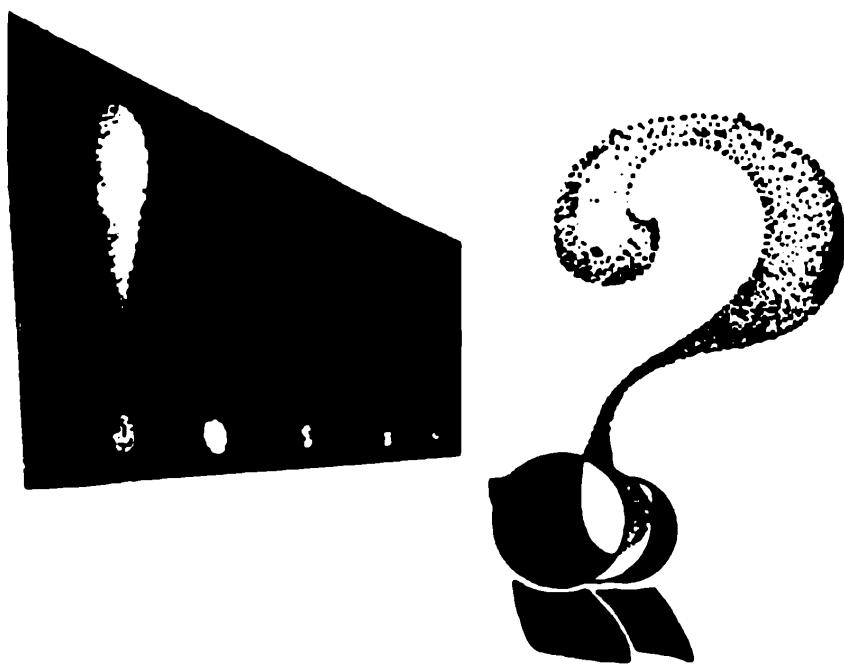
بزشکان تلقیح مصنوعی هورمون جنسی مرد را به آنان تجویز میکنند . در تاریخ معالجات پزشکی ملاحظه شده است که این تلقیح به زنان باردار ، در سرنوشت جنسی کودکان آنها بی تأثیر نبوده است . این تلقیح گاه ممکن است سبب تولد نوزاد دو جنسی گردد ، بطوریکه احياناً جراحی و تلقیح مصنوعی هورمون جنسی مرد یا زن لازم باشد تا بتوان کودک را دو باره بصورت مرد یا زن کاملاً در آورد .

سبایان سفر

سفر ما در جهان هورمونها ، در اینجا به پایان میرسد - هرچند که تقتی هنوز در بارهی آنها بسیار است . لیکن ما باهمه کوتاهی و اختصار کوشیدیم ، خواننده را در این مقاله ، بدون تحمل رنج فراوان ، در درک اصطلاحات ناماؤносفتی ، با مهمترین نکات بر جستهی « زیست شناسی » و « روانشناسی هورمونی » آشنا سازیم . و دورنمائی انگیزende از پیشرفت « شیمی حیاتی » در عرصهی « خود شناسی » بدست دهیم .

خواننده اینک دیگر بخوبی میداند ، برای آگاهی بیشتر ، راه خویشن را شخصاً چگونه باید دنبال کند .

۴



انسان سماشاگیر ...

ایران، اگرچه هنوز در ردیف کشورهای
بیش در ۲۰ مدد
 الصادر کننده فیلم، بعنوان یک فراورده‌ی
بازرگانی و وارد کننده‌ی ارز، در نیامده است، لیکن اثرات نفوذ فیلم
و سینماهم اکنون در اغلب از شئون زندگی آن مشهود است. سینما
اکنون در اغلب از شهرهای ما راه یافته است. ضمناً باید توجه داشت
که نفوذ فیلم در ایران، تنها محدود بمحیط سینماهای شهرها نیست.
زیرا انواعی چند ار فیلم‌های آموزش کشاورزی و بهداشت، و
آموزش و پرورش، توسط بخش‌های مختلف اداره‌ی آموزش بهداشت

همگانی، و ادارانی مشابه آن، و همچنین فیلم‌های انجمان‌های فرهنگی بریتانیا، و امریکا بوسیله‌ی سینماهای سیار، در بسیاری از روستاهای کشور، بطور متناوب نمایش داده می‌شد. همچنین ما اینک چند شرکت فیلم برداری، باز گردانی مکالمات فیلمی به فارسی، و مجله‌های مخصوص فیلم و سینما داریم. اخیراً **دانشراای عالی** با توجه به اهمیت نفوذ فیلم در تعلیم و تربیت مردم، میز گردی از کارشناسان مختلف، تحت عنوان «**سینما و تعلیم و تربیت**» تشکیلداد که نتیجه‌ی ارزشمندی آن، در «**شماره‌ی مخصوص سینما و تعلیم و تربیت**» مجله‌ی **سپیده‌ی فردا**^۱ منتشر شده است. اداره‌ی کل هنرهای زیبا نیز مجله‌های مخصوص بنام «**فیلم و زندگی**» منتشر می‌سازد.

فیلم، سایه‌ند کان و نکوهند کان فراوان دارد. لیکن اگر خوب گویان یا بدسکالان آن در مباحث خود به «**روانشناسی انسان‌تماشاگر**»، و رابطه‌ی او با «**أنواع فیلم**» توجه داشته باشند، از بسیاری از بیهوده‌گوئی‌های زیانبخش، و سوء تفاهم‌های مزاحم در باره‌ی فیلم، پیشگیری می‌گردد. برای مثال چندی پیش، «**چیارامونت**^۲» در یک ماهنامه‌ی مشهور انگلیسی – **Encounter** – به مقایسه‌ای – بزیان فیلم – بین «**فیلم**» و «**رمان**» می‌پردازد، و فیلم را بطور کلی یک باره محکوم می‌کند. و حال آنکه فیلم انواعی دارد، و «**چیارامونت**» در مقایسه‌ی خود بین فیلم و رمان، احیاناً بدون آنکه خود متوجه باشد، تنها نوع خاصی از فیلم را در نظر دارد. فقدان بینش روانشناسانه و نتایج پرزیان

۱ - سپیده‌ی فردا، ش ۱۰ - ۹ - سال دهم، خرداد - تیر ۲۹

۲ - برای آنکه کامل به نظر «**چیارامونت**» رک، «**چیارامونت**»، یادداشتی در باره‌ی

بینها، ترجمه‌ی ابرج پژوهک بیا - مجله‌ی سخن، ش ۱۲، خرداد ۳۹، ص ۴۸ - ۱۴۴

آن، در بیانات پاره‌ای از تهیه‌کنندگان فیلم ایرانی، در شماره‌ی مخصوص «سینما و تعلیم و تربیت»، منعکس است که جگونه آنان به تبعیت از یک روانشناسی سطحی و اعتماد به تماشاجی‌شناسی ناقص خود که تنها متکی بر حدس و پیش‌داوری است، دست به تهیه‌ی فیلم میزند.^۱

تنها تهیه‌کنندگان فیلم‌های ایرانی نیستند که از «روانشناسی انسان نماشاگر»، بی‌اطلاعند، بلکه در میان نویسنده‌گان و ناقدان بزرگ سینمائي و نمایشی خارجی نیز بکرات با قضاوت‌های شکفت انگیزی در اثر فقدان این بینش روانشناسانه روبرو می‌شویم. در اینجا برای مثال ما «الدس هاکسلی^۲» ناقد و نویسنده‌ی نامی انگلیسی زبان‌معاصر را بر می‌گزینیم. «الدس هاکسلی» را در اثر تحلیلات دقیق، لقب «آشناي بدقايق روح بشری»، داده‌اند. هاکسلی سال‌ها ناقد حرفه‌ای تاتر، برای روزنامه‌های مشهور بوده است. وی خود، در این باره مینویسد:

«زمانی، در دوره‌ای از زندگی بدگذشته، سرنوشت من بود که سالیانه، تزدیک به دویست و پنجاه بار، به تاتر بروم. البته نیازی نیست اضافه کنم، که تنها بخاطر حرفه‌ام...».^۳

هاکسلی. طی مقاله‌ای بنام «رازنیقه‌ی ناتر»

نهب آفلو هاکسلی

در کتاب مشهور خود - در طول راه^۴ - از

به تاتر رفتن مرتب یکدسته از مردم، اظهار شکفتی می‌کند. وی شکفتی

۱ - در این باره رک به بحث «اکثر تماشاگران ایرانی به چه نوع فیلمی جلب می‌شوند و چرا» مجله‌ی سبیده‌ی فردا، شماره‌ی نامبرده ص ۶۶ - ۱۱

2- Aldous Huxley

3- A Huxley: Along The Road, Chatto and Windus, London, 1948, p 253

4- Ibid., p. 253 - 56

خود را، از آنچه که نام «رازنمایی تاتر» بدان داده است، طی صفحاتی چند تقریر مینماید که خلاصه‌ی آن اینست - :

تعجب اینجاست که غالب این آقایان یا بازوan ، بطور معمول هیچگاه رمان یا نمایشنامه‌ی مبتدلی را نمی‌خوانند ، و چنین آزاری را مادون ذوق و اطلاعات ، و موجب اتلاف وقت خویش میدانند ؛ لیکن از مشاهده‌ی نمایشها کم مایه و مبتدل که از لحاظ ادبی و هنری وغیرآن، بی‌اندازه بی‌ارزش‌اند ، چندان اباعی ندارند ، و در هفته، یکی دوباری - که من درسال هم حاضر نیستم - ساعتی چندرا بدیدن چنین نمایشها بی‌مایه‌ای وقت می‌گذرانند .

خواننده‌ی اثر هاکسلی ، بهیچوجه ضرورتی ندارد که چون او -

بکتفه‌ی سناشکرانش - «آشنای بدقايق روح بشری !» باشد تا از تعجب بیجای هاکسلی دچار شکفتی کردد . بلکه تنها آشنائی مقدمانی به روانشناسی و دقت در وضع اثر تاتر و فیلم در تماشچیان ، خود کافی است معلوم دارد که چرا کسانی که در موضع عادی نسبت به نوشهای دارای حس انتقادی شدیدی هستند ، زمانیکه همین نوشته‌ها ، و امثال آنها را ، بصورت نمایشنامه در صحنه تاتر و بر روی پرده‌ی سینما ، بینند ، کمتر با آن بادیده‌ی انتقاد مینگرن .

تاتر و سینما در تأثیر خود در روح تماشچیان امتیاز فیلم نسبت به تاتر از لحاظ گیفیت بی‌شباهت نیستند . لیکن از لحاظ کمیت ، فیلم بمراتب قدرت تأثیرش ، بطور نسبی ، بیشتر از تاتر است . بدنبیست قبل از ورود به بحث دیگری، با جمال ، خصوصیات فیلم را که موجب وجه امتیاز آن ، نسبت به تاتر است ، از مد نظر بگذرانیم . این خصوصیات عبارتند از :

- ۱ - تسریع یا اقباض زمان
- ۲ - کشش یا انبساط زمان
- ۳ - استقلال از زمان
- ۴ - سلط بر مکان

در اثر خصوصیت تسریع زمان، مثلاً ممکن است،
در ظرف مدتی کمتر از ده ثانیه، بازشنیدن گلی.
با شکوفه کردن درخت میوه‌ای تابدیل شکوفه‌ی آن به گل و بالاخره رسیدن
میوه‌ی آنرا که در واقع هفته‌ها وقت لازم دارد، ملاحظه نمود.

در اثر خصوصیت کشش یا تطویل زمان در
فیلمهای مشهور به «آهسته رو»، میتوان با
کاستن سرعت حرکت یک گلوه یا یک اسب، تمام جزئیات حرکت آنها را
نمطالعه کرد.

و در نتیجه‌ی خصوصیت استقلال فیلم از زمان،
میتوان بجوانی زود گذر و زیبائی افسونگر
ستاره‌ای، عمر ابدی بخشدید، و بگذشته باز پس نگریست. و یا جریان
واقعه‌ای را بطور وارونه. از انتهای بطرف آغاز، دنبال کرد. با استفاده
از همین خصوصیت است که گاه بطور مسخره آمیز می‌ینیم مردم و
وسانط نقیلیه عقب، عقب راه میروند.

وبالاخره سلط فیلم بر مکان است که فیلمهایی،
از نوع «تله‌ابز-کتیف» را بوجود می‌آورد.
مسافتهاي زياد، همه در برابر دينه‌ي حساس دور بين، ناچيز ميشود.
ستارگان جهان بزرگ، و جانداران صغار جهان بکوچك، همه بسهولت،

در اثر تسلط فیلم بر مکان و استقلال نسبی آن از زمان، در برابر دیده‌ی ما قرار می‌گیرند.

آنچه که ما با جمال بر شمردیم، در حقیقت اختلاف فیلم و نوشه خصوصیات کلاسیک فیلم است. لیکن بهیچوجه شامل تمام آنها نمی‌شود، همچنین در اینجا نیز از «خصوصیات مشترک» آن، با تأثیر، سخنی نرفته است.

بدون شک انسانی که در برابر این پرده‌ی افسونگر و مجهر فرار می‌گیرد، کاملاً وضعش مساوی با انسانی که دور از این صحنه و خارج از میدان نفوذ این «جادوگر قرن بیستم» فرار دارد، نیست.

این یک اصل روانشناسی است که - واکنش روانی یک فرد، در دو موقعیت مختلف، یکسان نیست. مثلاً کلاسیک برای توضیح این اصل، رفتار یک فرد در هنگام خرید و فروش است. واکنش و عکس - العمل روانی یک فرد بعنوان خریدار در موقع خرید معمولاً اینست که: هرچه ممکن است بیشتر بگیرد و کمتر بپردازد. در صورتی که همین شخص در هنگام فروش رویدای کاملاً عکس رویدی اول را اتخاذ می‌کند، بدین معنی که مایل است حتی المقدور کمتر بدهد و بیشتر بگیرد. تعجب‌های سلسی بیشتر ناشی از عدم توجه بهین اصل ساده است. تأثر و فیلم وسائلی در اختیار دارند که یک نوشه‌ی ساده، آنها را در اختیار ندارد. و همچنین شخص تماشاجی در هنگام مشاهده‌ی یک فیلم یا نمایش، در حالتی غوطه‌ور است که در غیر آن و از جمله در حال خواندن یک کتاب یا مقاله نیست - هرچند که این فرد همچنان همان فرد واحد باشد.

روانشناسی فیلم

همین ملاحظات ساده است که روانشناسی فیلم و تئاتر و یا «روانشناسی انسان تماشاگر» را بوجود آورده است . روانشناسی فیلم میکوشد که دریابد ، در هنگام مشاهده میگذرد . یک فیلم ، در درون یک تماشاجی و یا جمع نماشاجیان چه میگذرد . وی در برابر فیلم و انواع مختلف آن ، چه عکسالعملی از خود نشان میدهد . فیلم و نفوذ آن با جنسیت ، سن ، پایه‌ی تحقیقات ، شغل و وضع خانواده‌ی تماشاجی ، چه رابطه‌ای دارد . و بالاخره تأثیر فیلم بر روی رفتار جنسی ، اخلاقی ، اجتماعی ، جنائی یا سیاسی تماشاجی خود چبست .

دونوع روانشناسی فیلم

این مطالعات ممکن است از نظر بازرسانی با از نظر قربیتی ، یعنی به‌قصد خالی کردن بهتر و بیشتر جیب نماشاجی - روانشناسی تبلیغاتی فیلم - و یا کشف امکانات تربیتی - روانشناسی تربیتی فیلم - او انجام گیرد . در جهان متوفی این هردو شیوه در تحقیق فیلم ، دست در کارند . هولیوود و کمپانی‌های بزرگ فیلم‌برداری آن ، روانشناسان و جامعه‌شناسان زیادی را بهمین منظور در اختیار خود دارند ، و سرمایه‌های فراوانی را در کشف روانشناسی نماشاجی بکار برد و میبرند . بدینهی است ، هدف اساسی هولیوود ، بیشتر جنبه‌ی تجارتی موضوع و یا قتن نقاط ضعف تماشاجی است . لیکن در برابر این دسته ، مؤسسه‌های آزاد روانشناسی و جامعه‌شناسی وابسته‌بدانشگاه‌های بزرگ و یا بطور مستقل ، بخاطر خود موضوع و یا کشف امکانات تربیتی آن نیز ، دست در کارند . وهم اکنون آثار و رساله‌های ارزنده ، و در نتیجه اطلاعات گراینهای در مورد روانشناسی فیلم و سینما و یا انسان تماشاگر ، در دست است .

تفاوت
تماشاچی و خواننده

در مورد تماشاجی فیلم یا تئاتر، بطور عموم قبل
باید در نظر داشت که وی معمولاً بطور منفرد
در سینما یا تئاتر قرار نمیگیرد. بلکه وی در
میان جمع یا توده‌ی تماشاجی واقع شده است. از اینرو وی ناگزیر از
رعایت نکانی است که در غیر آن صورت، چندان ضرورتی ندارد.
از جمله وی، مثلاً نمی‌تواند بطور دلخواه سرخودرا با اطراف برگرداند،
از جای خود بلندشده‌اند کی قدم زده در اطراف موضوع لحظه‌ای بیندیشد
و با اطرافیان خود سخن بگوید، و بعد دوباره نشسته مشاهده‌ی بقیه‌ی
داستان، پردازد. چنین عملی بدون قریدید موجب مزاحمت دیگران
شده کم و بیش، در صورت ادامه‌ی آن، باحتمال قوی سبب اخراج وی
از سینما یا تئاتر میگردد. همچنین تماشاجی را در برابر حدوث وقایع
چندان اختیاری نیست؛ وی اگر اندکی از مشاهده‌ی فیلم غافل شود،
قسمتی را ندیده و در نتیجه رشته‌ی مطلب از دستش بدر خواهد رفت، و
حال آنکه در حین مطالعه‌ی کتاب این محدودیتها موجود نیست. خواننده
معمولًا هر کاه مایل باشد کتابی را میخواند، و هر کاه نخواهد آنرا
بسوفی می‌نهد.

ما متأسفانه در اینجا نمی‌توانم در خصوصیات

روانشناسی
نوه و تماشاجی

«روانشناسی توده» یا جماعت و تفاوت واکنش
روانی فرد در میان جمع، و بطور انفرادی -

که از زمان انتشار کتاب کلاسیک «گوستاولوبون» بنام روانشناسی
توده^۱، در آخرین سالهای قرن کذشته موجب بحث و تحقیق فراوان

شده است - وارد شویم . لیکن بطور خلاصه کافی است به نتایج این تحقیقات - هنگام توجه خود به روانشناسی فیلم - نظر داشته باشیم که : استقلال فکری فرد در میان جمع کمتر ، واستعداد تلقین پذیری او در میان آن بیشتر است .

در روانشناسی فیلم و تماشاجی ما معمولاً با « فرد در میان جمع » سروکار داریم ، و در نتیجه نیروی کم و بیش تابع اصل اکتشافی روانشناسی توده خواهد بود .

روانشناسی فیلم و تآثر ، یا روانشناسی انسان تجدید زمینه‌ی اتفاقی
تماشا کر ، عموماً بحث خود را از « تلقین پذیری »
تماشاجی و قدرت نفوذ فیلم و تآثر در روی شروع می‌کند .

ضعیف جنبه‌ی « فاعلی » (آکتیویته) و فعالیت دماغی و تشدید جنبه‌ی « اتفاقی » (پاسیویته) تماشاجی در برابر فیلم - صرف نظر از ملاحظات روانشناسی توده - خود امروز دیگر کم و بیش مقبول عموم محققین روانشناسی فیلم است .

فرض کنیم اینک بدرون سالن سینمائي وارد
می‌شویم . حال تنها در محیط ظاهری ما چه
دیگر گونگی رخ میدهد - خصوصاً اگر اندکی پس از شروع نمایش
داخل شویم ! ما اینک در جهان سربسته‌ی تاریکی قدم نهاده‌ایم .
کم و بیش با سکوت و باهستگی و احیاناً پاورچین ، پاورچین بروی
صندلی خود می‌خزیم ، تا مگر از چپ و راست مورد حمله و اعتراض
دیگران قرار نگیریم . - دقت شود ، از همینجا ما یک وضع دفاعی ،
یک حالت اتفاقی و پاسیو ، نه یک وضع تعجاذی و آکتیو بخود

میگیریم . پس از نشستن در محل خود ، دیگر کمتر با طرف خوش مینگریم . بلکه سر ما بطرف بالا ، و دیدگانمان خیره بروی پردهی سحار فیلم دوخته میشود . پردهی سینما تقریباً تنها نقطه‌ی درخشنان در محیط ماست . اطرافمان را تاریکی فرا گرفته است . - باز تقریباً درست حالتی که با شرائط بدنی و فیزیکی شخص هیپنووز شونده برابر است . ما اینک چون سایه‌ای هستیم در میان سایه‌ها . تضادی شکرف است ! انسانهای زنده و واقعی چون اشباحی خاموش و غیر متحرک ، در برابر یک سلسله تصاویر قرار گرفته‌اند . که با وجود علم به تصویر بودن آنها ، در مقابل ما ، مانند خود واقعیت - جدی ، جاندار . متحرک ، پرنکابو و پرماجراء جلوه میکنند .

این نخستین دگرگونی فیزیکی است که سینما در نمایشاجی خود ایجاد میکند . و این مقدمات . چنانکه اشاره کردیم ، کم و بیش عنین مقدماتی است که برای آمادگی به خواب هیپنووز و تشدید تلقین پذیری و حالت قبول و تسلیم محسن و اتفعال ، از طرف عاملین هیپنووز بکار میرود .

صرف نظر از این مقدمات خاص فیزیکی فیلم .

همچنان یک تفاوت بزرگ دیگری میان مشاهدی فیلم و ملاحظه‌ی یک منظره یا اجتماع ساده وجود دارد که با فیزیولوژی سلسله‌ی اعصاب و تفسیر و ادراک ذهنی این دو نوع مدرک - فیلم و واقعیت - رابطه‌ی مستقیم دارد . بدین معنی که در فیلم همه چیز بیشتر از واقعیت چاشنی دارد . کوشش هنری و فنی و علمی که در فیلم میشود تا واقعیت « خوب دیده شود » به فیلم جنبه‌ی « سوررئالیستی »

می بخشد . یعنی سبب میشود که فیلم «بیشتر از واقعیت» گردد همچنین در فیلم شیوه انتخاب و التفاط دست در کار است . بدین معنی که فیلم ، بما تنها آنچه را که از واقعیت خواسته اند بینیم ، نشان میدهد ، نه تمام آنرا . واقعیت را دیگر - اعم از مطلوب یا نامطلوب - دیدگان ما نمی توانند بینند . و باز سایه و روشن های آنچه را هم که بما نشان میدهند ، با واقعیت تفاوت بسیار دارد . فیلم بطور کلی بهرجیز که بخواهد بیشتر جلب توجه کند ، با کمک نور ، موسیقی ، نقاشی و سایر تزئینات «آگست » و برجستگی میدهد . نیمرخی را پیش از حد واقع جالی و برجسته می سازد . و نیمرخ دیگر را - در صورت مطلوب - کان لم یکن میگرداند ، و همچنین است رفتار آن با بدن نیمه عربیان ستاره ای و یا قسمت های مخصوص ساختمانی ، صحنه ای ، باگی و غیر آن . متمن کر و محدود ساختن واقعیت . صرف نظر از تمام محدودیتهای بر سردهی دیگر . خود در بک سطح هندسی مانند مربع مستطیل نسبتاً کوچکی ، بعنوان پردهی سینما ، موجب میشود که آنچه دیده میشود ، باشد و نفوذ بیشتری بروی پردهی چشم افتد .. در این صحنه «بیشتر از واقعیت» ، فیلم با کمک نور ، موسیقی ، معماری ، نقاشی و غیر آن ، تشكیل یک سمفونی ، یک نظام هماهنگ مسحور کننده میدهد که بطور منظم و موازی ، حتی المقدور حواس رئیسه را توأم با شدت هرچه بیشتری ، تحت تأثیر قرار دهدن - : در حالیکه افسونگریهای سایه و نور بجهرهای ستاره ای جلوهی بهشتی می بخشد ، موسیقی نرم و جانبخشی نیز همکام با این گیرائی مدهوش کننده دیده نواز ، بمتابهی ورد

مسحور کننده‌ی جادوگری چیره زبان ، به تسخیر عرصه‌ی ادراک سمعی
بیننده اشتغال دارد .

در « واقعیت » این چنین تعاون و همدستی عوامل پرنفوذ ، بندرت روی میدهد . در واقعیت بیشتر برخوردها را تصادف ایجاد میکند ؛ و از اینرو کمتر تمیید و مقدمه چینی برای آنها شده است . در حالی که برای تهیه فیلمی از مدت‌ها ، مغزهای مختلفی برای تنظیم آن می‌اندیشند ، و از هر وسیله جهت تمیید و تجهیز آن ، حتی المقدور ، بهترینش را انتخاب میکنند . برخی از صحنه‌ها - بنا بدلوه - تنها در حدود بیست ثانیه و برخی دیگر حتی ، تا چندین دقیقه ، دیده‌ی مارا تحت الشاعع قرار میدهد . نزدیکی و قرب آنچه که از آن فیلم برداشته‌اند - بر اثر سلط بر شمرده‌ی فیلم بر اصل مسافت و مکان - گاه نسبت به اصل ، ده ها برابر میگردد . همه تنها بخاطر آنکه : آنچنان را ، آنچنان تر جلوه دهند .

«مونتاژ» و «برش» فیلم بمنظور حذف زواید

دستکاری واقعیت
در فیلم

و انتخاب قسمتهای مطلوب و از «نوسازی»

یا «بازسازی» واقعیت ، همچنین مثال دیگری

برای شناختن طبیعت «سورتاالیست» یعنی «بیشتر از واقعیت»

فیلم و مجهر بودن آن یک وسیله‌ی افسونگر دیگر ، برای تسخیر

حوال ماست . ما را در انتخاب و تصرف در این صحنه‌ها - چنانکه

می‌بینم - یارائی نیست . وظیفه‌ی تماشاجی - خواسته یا ناخواسته -

تنها همین است که آنچه را که بوی عرضه میدارند ، درک و هضم کند .

بدین ترتیب آشکار میشود که حوال مادر هنگام مشاهده‌ی

یک فیلم از لحاظ تمرکز ، تناسب ، وضع ، وغير آن ، بمراتب بیشتر تحت تأثیر قرار میکیرند ، تا در موقع عادی که بمعالمهی یک کتاب یا مشاهدمی یک منظره از اجتماع با طبیعت می پردازم .

نکانی را که تا کنون خاطر نشان ساختیم ،

وضع روحی تماشاچی

بیشتر مربوط به جنبه‌ی فیزیولژی و وضع

بدنی ، در برابر فیلم بود . اینک بجاست که وضع و زمینه‌ی روحی تماشاچی - یعنی جنبه‌ی روانشناسی او را - نیز ، هنگام ورود باللون

سینما ، در نظر گیریم :

در میان کسانی که از قدیم ب مجالس روضه‌خوانی رفته و هنوز هم

میروند ، نظیر این کلمات بسیار شنیده میشود که : « دلم خیلی گرفته ،

یا بروم یکی دوآخوند گوش کنیم ، و قدری گریه کنیم ! ». همچنین

تجربه میدانیم که بسیاری از زنان داغدیده یا مصیبت کشیده بروضه-

خوانی میروند ، تا باصطلاح باریختن چند قطره اشکی ، « دلشان وا بشود ».

برای اینکونه افراد ، بنا به^{۱۰} « شهر » مدینه گفتی و کردی کبابم » ،

شنیدن نام « علی اکبر » یا « علی اصغر » وغير آن ، تنها بهانه‌ایست که

بغضشان بتر کد ، و کمتر توجه باصل مضمون گفتار روپه خوان دارند .

هنوز مطلب وی شروع نشده آنها تنها با بلند شدن صدای مخصوصی

که عنوان پیش درآمد گریز جحرای کربلا را دارد ، فنان و شیون

و گریه را سر میدهند .

وضع بسیاری از کسانی که امروزه مرتب سینما میروند ،

بی شباهت بوضع این مشتریان پروپا قرص مجالس روپه خوانی نیست .

دسته‌ای سینما میروند تا یکی دو ساعتی را بخندند ، و دشواریهای

زندگی را فراموش کنند . و گروه دیگری هستند که برای بازشدن دلشان په سینما میروند و از ریختن اشکی ، هم در موقع مقتضی ، در حین مشاهده فیلم‌های خاص ابانية ندارند .

سابقاً اشاره کردیم که یک تفاوت مهم میان حس کنجکاوی و سینما ماجراهای واقعی حیات ، وماجراهای رو صحنه ،

در اینست که گروه نخست پیش بینی نشده ، و گروه دوم پیش بینی شده و انتخابی است . این تفاوت در وحدتی اول بیشتر بر اثر خواست تبیه کننده فیلم بوجود آمده است . لیکن اگر از نقطه‌نظر تماشاجی بخواهیم تعین اختلاف کنیم ، آن بدین صورت خواهد بود که وی در برابر یک امر پیش بینی نشده واتفاقی کمتر آمادگی دارد و بویژه چون قبل از حدوث آن بی اطلاع است ، طبعاً نسبت بآن نیز دارای حس کنجکاوی نیست . در صورتیکه در حین رفتن بسینما کاملاً با یک حس کنجکاوی - که بمثابه اشتباہی قبلى است که بر اثر اطلاع بچیدن سفره‌ی رنگین پیشاپیش انگیخته شده - پا بدرون سینما میگذارد .

این حس کنجکاوی ما هنگام ورود به سینما تلقین پذیری تماشاجی که بینیم فیلم چیست ، و در آن چه رخداد میدهد ، خصوصاً زمانیکه با میلی‌شدیدبه استفاده‌ی تفریحی یا نسکینی از مشاهده‌ی فیلم توأم شود ، مقدمات روانی تشید و فزونی تلقین پذیری را در تماشاجی فراهم میسازد . مردمان بطور کلی کمتر برای انتقاد به سینما میروند همین «زمینه‌ی انفعالی » را با زمینه‌ی انفعالی یک‌فرد که بقصد خرید و یا بقصد فروش به بازار می‌رود ، اگر مقایسه کنیم ، بخوبی متوجه خواهیم کشت ، که تنها همین که کسی باصطلاح روزی

از دندوی چپ بلندنشده قصد انتقاد نداشته باشد ، و روز دیگر غیر آن باشد .
 چه تفاوت فاحشی ممکن است در میان قضاوت‌های دو روز وی ایجاد کند
 انسانی که بسینما می‌رود از این قاعده مستثنی نیست . رفتن
 بسینما برای بسیاری از افراد ، تنها برای تفریح و یافتن تنوعی در
 زندگانی خسته‌کننده و یکنواخت روزمره‌ی آنان است - بویژه
 کسانی که در شب و یا در اواخر هفته پس از اتمام کل روز یا هفته
 بسینما می‌روند . بعبارت دیگر عامل « **خستگی روحی** » باز خود نقش
 مهمی در تلقین پذیری ، بازی می‌کند .

عادت و تماشاجی

عامل چهارمی که علاوه بر عوامل بر شمرده‌ی
 بالا ، در مورد بسیاری از تماشاجیان سینما و
 تآثر صدق می‌کند ، عامل روانی « **عادت** » است . یعنی همانطور که
 عدمای به سیگار ، دسته‌ای بمشروبات الکلی و کروهی دیگر به قمار
 وغیر آن خو گرفته‌اند ، دسته‌ای هم بر قرن مرتب بسینما یا تآثر برای
 وقت گذرانی و امثال آن خو می‌گیرند . بطوریکه میدانیم زمانیکه
 امری عادت شد ، دیگر شخص کمتر در برابر آن رویه‌ی انتقادی
 داشته و ضعش بیشتر بحال تسلیم شیوه می‌شود .

اینها و یک سلسله عوامل دیگر همه نکاتی هستند که اگر شخص
 در نظر گیرد ، دیگر چون آقای « **هاکسلی** » از سینما یا تآثر رفتن منظم
 بسیاری از مردم هوشمند ، دچار شکفتی نخواهد شد - حتی هر اندازه هم
 که موضوع فیلم یا نمایش بنظر مبتدل جلوه کند .

ما بارها در ضمن این مقاله وضع تماشاجی را
با وضع شخص معمول هیپنووز و تلقین پذیری
وی تشییه کردیم . در اینجا باز اضافه میکنیم
- بطوریکه قبل از اشاره کردیم - بسیاری از افراد در شب ، و یا در
اوخر هفته یعنی در موقعی که بیشتر خسته بوده و کمتر آمادگی
برای فعالیت فکری و دماغی دارند ، بسینما میروند . این شرط باز
خود یکی از شرائطی است که در مورد معمول هیپنووز حتی المقدور
رعايت میگردد . زیرا در موقع خستگی ذهن ، بطور کلی شخص برای
تلقین پذیری و تسلیم آماده‌تر است .

بدیهی است برای تهیه گندگان بسیار
الجالب و ضروری است که بر نیازهای روحی
مشتریان خود اطلاع حاصل کنند . برای
آنکه خواستار خنده‌اند ، خنده و برای آنانکه دوستدار گریه و
زجر دیدن‌اند ، گریه و زجر تولید نمایند . افراد «садیست» Sadist
فیلم‌های مخوف و خونین برای ارضاء «حسن‌تعدی» خود تسکین و
ارضاء می‌یابند . و افراد «مازوچیست» Masochist - یعنی عکس
садیست - در همینگونه فیلم‌ها که کاه چون سوهانی برای روح و
اعصاب بشمار می‌روند ، و بر اثر هول و هراس ، نفس را بشماره‌می‌افکنند ،
در حقیقت شلاقی برای روح رنج پرست و «حسن شکنجه جوی»
به خویش می‌یابند .

لایل روانی تماشگر
بشر در میان دو قطب فاعلیت و مفعولیت ،
садیستی و مازوخیستی ، یا «میل به آزار» و
«شکنجه پذیری» در حرکت است . افراد عادی نیز بسهولت بر اثر
حوادث و ماجراهایی ، کاهیکی از این دو قطب بیشتر متمایل
میشوند . لیکن تماشچی معمولاً بیشتر بطرف قطب «اتفاقی» یا
«مازوخیستی» متمایل است - یعنی حداقل ، تا مدتی که وی درینما
یا تأثر است ، وضع روحی او بیشتر متمایل به قطب اتفاقی و حالت
غیر انتقادی و تحملی است .

در بحث خود در باره‌ی فیلم و انسان تماشاگر ،
منطق فیلم
ضروریست عطف توجه به زبان خاص ، یا شاید
بهتر گفته شود ، به منطق مخصوص فیلم ، نیز مبذول داریم .
مدیر سابق مجله‌ی «فیلم و زندگی» - شاءالله ناظریان - در
سر مقاله‌ی نخستین شماره‌ی مجله - «سینما در خدمت بشر» - نکاتی
را یادآور میشود که پیش درآمد مناسبی برای بحث کنونی ما بشمار
می‌رود - :

«اگر هنر را جنبه‌ی جهانی دهیم ، هنر سینما از این لحاظ ،
جامع‌تر است . سینما دارای زبان کامل بین‌المللی است . و اگر
آنچه که پیشقدمان و هنرمندان واقعی سینما معتقد بوده و هستند ،
کاملاً مورد توجه قرار گیرد و تصویر ، هرچه بیشتر جای گفتار را
در فیلم اشغال کند ، میتوان با این موضوع اطمینان زیادتری داشت .
... . تنها مشاهده‌ی چهره‌های مختلف که معرف عشق ،
عاطفه و دوستی و احساسات بشری است ، مناظر مختلف ، کلبه‌ها ،
عمارت ، شهرها و زندگی روزمره‌ی کشورهای گوناگون - بدون
آنکه کوچکترین بیانی بدنیال داشته باشد ، بدون آنکه داستانی

در آن نهفته پاشد، خود سبب نزدیکی و تفاهم می‌شود.

این خدمت بزرگ در یک طریقه‌ای ماده، هر گز از عهده‌ی
میچ واسطه‌ی علمی و هنری دیگری غیر از سینما ساخته نیست . . .

با وجود آنکه وصف ناظریان از جنبه‌ی جهانی فیلم بیشتر متوجه نوعی چند از فیلم، مانند «فیلم مستند» و «فیلم خبری» و نظیر آن می‌شود، با این وصف بیان وی، ذکر یکی از صفات عمومی فیلم بشمار می‌رود. در تأیید این سخن یادآوری واقعه‌ای مربوط به فیلم و نقش آن دد تسهیل تفاهم بین‌المللی، خالی از فایده نیست.

در «دارمشتات» - یکی از شهرهای آلمان باختری - در سال ۱۹۵۲ انجمنی بین‌المللی از جامعه شناسان و علمای آموزش و پژوهش تشکیل گردید. موضوعی را که این انجمن برای گفتگو برگزیده بود، عنوان «فرد و تشكیلات» داشت. شرکت‌کنندگان این انجمن را افرادی از خود آلمان، فرانسه، اسپانیا، سویس، یوکسلاوی، و امریکا تشکیل داده بودند. اداره‌کنندگان انجمن می‌اندیشند که چگونه، و بچه وسیله افراد شرکت‌کننده را برای ورود به بحث، با وجود اشکالات مربوط بعدم زبان واحد و تکلم به زبانهای مختلف، آماده کردانند. در این میان نمایش فیلمی از «رنه کلر René Clair»، بنام «آزادی از آنها Auous La Liberté»، پیشنهاد می‌شود که بسیار مفید واقع می‌گردد.

بدیهی است عواطف و نظرهایی که در تیجه‌ی مشاهده‌ی این فیلم بر انگیخته شده بوده است، در تمام افراد که به فرهنگ و ملیت‌های کوناگونی تعلق داشتند، در اثر اختلاف در میدان تداعی خاطرات،

بهیچوجه واحد و یکسان نمی توانسته است بیاشد. لیکن هدف کار گردانان از نشاندادن فیلم - موضوع معینی برای بحث که هر کس بداند سخن از چه درمیان است - بطوری که جریان مباحثه نشان میدهد، بخوبی حاصل میگردد^۱.

اینک نکته‌ای را که میتوانیم از مقدمات بالا، بطور خلاصه نتیجه بگیریم اینست که: در فیلم - برای تفہیم و تفهم - «زبان» و گفتگو نقش اول را بازی نمیکند، بلکه بیشتر «تصویر» عهدهدار آنست.

این نکته همچنین هنگام مقایسه «فیلم» با «تاٹر» در مورد «دوبله کردن»، یعنی «واکردن کردن مکالمه‌ی فیلم از زبانی به زبانی دیگر»، بخوبی آشکار میشود. مکالمات اصلی فیلم را میتوان «پاک» کرد، و بجای آن به زبان دیگری مکالمات را ترجمه و تنظیم و ضبط نمود. در صورتیکه این امر در تاٹر، میسر نیست. بعبارت دیگر زیان اصلی فیلم مرکب از کلمات نیست، بلکه مرکب از تصاویر است.

امروز کارشناسان فیلم، ترقی و تعمیم جهانگیر آنرا بیشتر در این میدانند که فیلم حتی المقدور، بر قدرت «تعابیر تصویری» خود بیفزاید، و از توضیحات زبانی، مانند مکالمات، در طول صحنه‌ها و توضیحات مقدماتی در پیش درآمدها، بکاهد.

1- Egon Vietta : Der Film als Mittel der Voelker-verstendinung, Der Film in Europa, Offenburg in Baden- ۱۹۵۵, S. 27 - 32

تعییر تصویری

«فیلم گنگ» در واقع بر مبنای اصل «تعییر تصویری» تهیه کردیده است. از این‌رو تفہیم و تفہیم بوسیله‌ی آن، و صدور آن از نظر اقتصادی بکشورهای دیگر در آغاز اشکال چندانی را بوجود نمی‌آورد. فیلم‌های صامت «چارلی چاپلین» شاهد گویائی برای این سخن بشمار می‌روند.

لیکن تهیه و کشف «فیلم گویا» یا ناطق، و قوهای در پیشرفت «تعییر تصویری» و جنبه‌ی اقتصادی و فروش فیلم در بازارهای جهانی، بوجود آورد. تا جایی‌که برخی از کارشناسان را دوچار تردید ساخت که – آیا اصولاً می‌توان، فیلم‌های ناطق را با استفاده از اصل تعییر تصویری، تهیه ساخت، یا این‌که «گویایی لفظی» و «تعییر تصویری» در فیلم دو اصل متنازع و آشتی ناپذیرند. پیشرفت‌های بعدی در زمینه‌ی تهیه‌ی فیلم نشان داد که «تعییر تصویری» زبان اصلی فیلم است و فیلم و سینما کمال خود را بطور کلی، دراجرا و تحقق آن می‌جوید.

از فیلم‌هایی که اخیراً بر اساس آرمان «تعییر تصویری» تهیه شده است، و در حقیقت یکی از شاهکارهای اندیشه و هنر خلاق در جهان سینما بشمار می‌رود، فیلمی است فرانسوی بنام «بالون سرخ» که در آن حتی یکوازه هم بکار نرفته است. «بالون سرخ» بدون هیچ زحمت و نیاز به «دوبله کردن» در کشورهای غیر فرانسوی زبان، عیناً بمعنای فرانسه، با موفقیت و تفہیم کامل بعرض نمایش گذارده شده است. نویسنده خود سه‌بار ناظر نمایش این فیلم در آلمان، در انگلستان، و در ایران، و شاهد اثر مسحور کننده و اعجاز آمیز آن، در تماشا گران

آلمانی، انگلیسی و ایرانی بوده است. «پالون سرخ» در ایران نخستین بار پوسته‌ی انجمنی هنری در تالار اداره‌ی کل هنرهای زیبا، نه در سینماها، به تماشاگران ایرانی معرفی شده است.

در اثر استفاده از اصل «تعبیر بوسیله‌ی تصویر»

منطق فیلم و منطق عادی

در فیلم، برخلاف ادبیات، تحولی در منطق عادی و منطق فیلم ملاحظه می‌شود. در «منطق عادی» جهت حرکت فکر بدین ترتیب است که آن «از-جزئی-به-کلی»، «از-ذات-به-معنی» یا «از-عینی-به-ذهنی» می‌گراید. واژه مصدق و تصویر، به انتزاع مفهوم مجرد، می‌پردازد. در صورتیکه در فیلم، عکس این تکاپور را ملاحظه می‌نماییم.

در فیلم‌های بزرگ و برجسته همت بیشتر براین استوار است که مفاهیم مجرد و فلسفی را، حتی المقدور، عینی و مشهود، و در ضمن صحنه و تصویر، محسوس گردانند. فیلم با «زبان تصویری» خود، متمایل به «سمبلیسم»، یعنی زبان رمز و کنایه است که تا حد امکان، مانند علائم قراردادی راهنمایی و رانندگی، جنبه‌ی جهانی و بین‌المللی داشته باشد.

منطق فیلم در اختیار شیوه‌ی تعبیر بزبان تصویری، در واقع بزبان اولیه‌ی بشر – زبان کودکان و زبان اقوام وحشی – تردیک می‌گردد.

زبان فیلم و زبان رؤیا نیز بی‌شباهت به یکدیگر نیستند. در حالیکه زبان معمولی – بویژه جنبه‌ی مترقبی آن، یعنی زبان فنی و علمی- عموماً منطقی است، و در قالب مفاهیم

مجرد، به آندیشه و تفہیم و تفهم می پردازد، زبان رویا، بر عکس؛ دور از آستانه‌ی مفاهیم مجرد و قیاسهای انتزاعی منطقی، بیشتر چون زبان کلریکاتوری، بصورت مصور و مشهود، ادای مقصود می‌کند. بطوریکه بخش بزرگی از محتویات رویاها را، تصاویر، نه آندیشه‌ها، تشکیل میدهد. بعبارت دیگر جنبه‌ی بصری رویا، بر تمام جنبه‌ی‌های دیگر حسی آن می‌جربد.

نظریه‌های کوناکون روانشناسی رویا، برای تعبیر و درک زبان خواب، در حقیقت کم و بیش همه، پنداشته‌ها و فرضیه‌های مربوط به توضیح سمبولیسم یا زبان رمزی رویا بشمار می‌روند.

اشتراک و شباخت زیاد زبان فیلم و منطق رویا،
همالیهای دیگر فیلم و رویا
در شیوه‌ی «تعبیر بوسیله‌ی تصویر»، خصوصیات همسان دیگری را در آنبو وجود آورده است که با اختصار از چهار وجه مهم آن، میتوان در اینجا یادآور شد:

۱ - در فیلم نیز، مانند رویا، راه تعبیر و تفسیرهای کوناکون باز است. و بستگی زیادی بالاطلاعات افراد، بینش و زمینه‌ی افعالی و واکنش روانی، و میدان تداعی فردی و قومی آنها، دارد. و از همین خصوصیت است که در روانکلوی - چنانکه بعداً خواهیم دید - بعنوان یک تست برون فکن در تشخیص نوع شخصیت، و ناراحتی‌های روانی افراد، از فیلم و بازگوئی داستان آن، استفاده شده است.

۲ - خیلی از نکته‌ها که در فیلم بصورت رمز و تصویر بیان می‌شود، عیناً مانند بسیاری از محتویات رویا، بر شماره‌ی زیادی از

افراد پوشیده و نامفهوم و غیر مدرک میماند.

۳ - چون شیوه‌ی منطق فیلم با اسلوب منطق عادی تفاوت دارد، از اینرو محتویات فیلم، بویژه اگر قبل از روی آن مطالعه نشود، و بعداً نیز در پیرامون آن به بحث نپردازند، ناچار بطور مستقیم در دسترس «منطق نظری» واقع نمیشود، واز همین رو دربرابر «نیروی انتقاد» تماشا کر، نسبت بیک نوشته یا کتاب، مهمویت بیشتری را دارا خواهد بود. بعبارت دیگر موضوعات فیلم، عموماً نخست همه محسوس، و مصور و عینی هستند. و برای آنکه تحت بررسی و نقد «منطق نظری» قرار گیرند، قبل از ذهن باید آنها را درک و هضم، بمفاهیم مجرد تبدیل نموده از زبان تصویری به زبان الایشی ترجمه کند، تا فکر تحلیلی بتواند در باره‌ی آنها به تکابو پردازد. این ترجمه و انتقال - بویژه با توجه به شرایطی که مردم تحت آنها به تماشای فیلم و تأثر میروند، مانند خستگی، آرسکی خاطر و نیاز به تفریح و انصراف طبع- برای غالب از آنان بسیار دشوار است. خصوصاً که تندی جریان حدوث وقایع در فیلم، فرصتی برای بیکچنی «سرعت انتقال» و فعل و انفعالی را در اختیار هر مغزی بسهولت نمی‌گذارد.

بدین ترتیب ما در اینجا، بایک عامل جدید روانی دیگر - اشکال واگردانی زبان تصویری به زبان فکری - که مانع از سرعت انتقال بیننده نسبت به خواننده و موجب تضعیف قدرت انتقاد انسان تماشا کر است، آشناشی حاصل می‌کنیم. در این مورد هم مقایسه‌ی توده‌ی تماشاجی با وضع انسان، در حال خواب تلقینی یا هیپنووز، بی وجه نیست. چون

ندر هیبنوز نیز قدرت فکر انتقادی واپس زده میشود . عامل خواب تلقینی کم و بیش به « تخدیر و جدان ظاهر » می پردازد ، و مانند رؤیا ، با استفاده از منطق تصویری ، به تشید زمینه تلقین پذیری شخص معمول ، مبادرت میورزد .

۴ - با وجود آنکه بسیاری از نکات فیلم ، احیاناً برای پارهای از افراد - چنانکه در بالا (ش ۲) یاد آور شدیم - نامفهوم و غیر مدرک میماند ، زبان فیلم برای مردم واضح تر از زبان نوشته و تقریر جلوه میکند . زیرا معمولاً صورت سازی و ترسیم و تجسم افکار را که معمولاً ذهن پس از دریافت و درک افکار مجرد ، باید با تکاپوی فراوان انجام دهد ، فیلم و تأثیر پیشاپیش ، بکمل صحنہ پردازی ، و اشخاص ، انجام داده اند . و بدین ترتیب از تماشاگر توقع فعالیت دماغی چندانی را برای هضم موضوعات خود ، ندارند . بهمین سبب بسیاری از افراد که از لحاظ فکری غالباً خسته اند ، هنگام تماشای جدی ترین فیلم ها ، حتی سهولت گاه احساس تفریح و انبساط می کنند . در صورتیکد شاید در آن وضع و موقع بسیج وجه روحانی یارای مطالعه یک کتاب را نداشته باشند .

اینها تمام از جمله نکات فراوانی است که آقای « هاسکلی » متأسفانه هنگام تعجب خود از آنها ، ظاهراً بکلی ، غافل بوده است .

تاکنون هم ما بیشتر برای مصروف بود که تنها
جنبهای افعالی و غیرفعال روان انسان تماشاگر
نفوذ فیلم
را نشان بدهیم . اینکه یمورد نیست شمهای نیز بذکر انواع تأثیر فیلم ،

جادو کر سحار قرن بیستم، بر لوح پذیرا و منفعل روح بشر، و تنوع نفوذ آن، در افراد مختلف، بپردازیم.

همدیدنها برش جدیدی از لباس یک هنرپیشه،

فیلم سازندگی
سلیقه و مدد

و آرایش تازه از موهای زیبای یک ستاره‌ی

محبوب، چه بسرعت در سراسر دنیا، یعنی بهر

کجا که فیلم راه دارد، شایع میشود. این تنها نموندی ساده‌ایست از

نفوذ فیلم در تغییر مدو سلیقه‌ی بشر؛ یک دوشیزه‌ی هفده ساله

انگلیسی، در پاسخ پرسشنامه‌ای مربوط به نفوذ فیلم در رفتار انسانی،

چنین نوشته است - :

« هیچ فیلمی تاکنون مرا در موضوعات مهم زندگیم، تحت تأثیر قرار نداده است، بلکه نفوذ آن بیشتر مربوط به موارد کوچکی مانند طرز لباس، و شیوه‌ی راه رفتن و نقطه‌ی آن بوده است. من میدانم که هیچگاه بزیبائی وی وین لی - ستاره‌ی فنان و فراموش نشدنی فیلم بر باد رفته - جلوه نحواهم کرد، لیکن هیچ موجبی هم در دست نیست که من طرز ره پیمودن دلربا و با شیوه‌ای را که وی بر حسب آن سرین خویش را حرکت مبدهد، تقلید نکنم. من میدانم که هیچگاه نخواهم توانست مانند گریر گارسون بازی کنم، ولی با این وصف میکوشم که چون او بخدمت یا ترس نمایم. برای گرفتن سیگاری در دست، بدون شک، یک روش داشت و یک روش زیبا و دل‌انگیز وجود دارد. ستارگان معمولاً بهترین طرز آنرا در روی صحته اشخاب میکنند. و من هرگاه بخواهم سیگار بکشم، سعی میکنم که چون کاترین هبورن در فیلم داستان فیلاند لفی، سیگار بکشم. » ۱

باتقسیم بندی رفتار و ادراک به آگاه و ناآگاه از زمان فروید به بعد، برای ما یعنی دیگر زیاد دشوار نیست که به بررسی در پیرامون تأثیر و نفوذ ناآگاه فیلم در رفتار و شیوه زندگانی مردم امروز پردازیم. غالباً از مردم بدون آنکه خود متوجه باشند تحت تأثیر شدید بسیاری از اندیشه‌ها، آرمانها و وضع رفتار و گفتار نویسنده‌گان و ستارگان فیلم و تأثر قرار می‌کیرند. دو شیوه مورد بحث که هم اکنون به نقل گفتار وی در بالا مبادرت ورزیدیم، تنها متوجه نفوذ واضح و ظاهر فیلم و سینما، در روی خویشن است. او می‌پندارد که نفوذ آن در وی بهمینجا پایان پذیرفته است. و دیگر آنچه را که خود از آن آگاهی ندارد، و غالباً نفوذش به تدریج در تغییر بینش و رفتار انسان تحقق می‌پذیرد. بی‌اثر تلقی می‌کند. لیکن در میان پاره‌ای از افراد که بیشتر به خودکاری و تحلیل اثر و نفوذ عوامل خارجی در روح خود می‌پردازند، کسانی یافت می‌شوند که به نفوذ ناآگاه فیلم، در اعمال و بینش خویش نیز توجه دارند، و یا حتی المقدور امکان آنرا انکار نمی‌کنند. در پژوهش هایر، محقق انگلیسی، که شاهد بالا را از وی نقل کردیم، دو شیوه‌ای دیگر بدرو نوع تأثیر فیلم-آگاه و ناآگاه یا حاد و مزمن- در خود اشاره می‌کند. این دو شیوه که دختر خانمی هیجده ساله است در پاسخ پرسشنامه‌ی هایر چنین نوشته است-:

«پس از مشاهده‌ی هر فیلم من خودم را می‌بینم که آگاهانه یا ناآگاهه یعنی بدون آنکه خود متوجه باشم، طرز حرف زدن و آهنگه صدا، رام‌دقن، لباس پوشیدن و رفتار پاره‌ای از ستارگان را تقلید می‌کنم. لیکن این امر دیری نمی‌پاید،

مگر آنکه بعدی دقیق باشد که من خود دیگر برآن آگاهی نداشته باشم ...»

هولیوود - بزرگترین شهر سینمایی جهان -

فیلم و روپا سازی

بکرات «کارخانه رؤیاسازی» نامیده شده

است - تشبیهی که زیاد عاری از حقیقت نیست . فیلم معمولاً - و غالب از فیلم‌های هولیوود خصوصاً - بیشتر نیمرخ زیبایی زندگی را ، باتکیه و آکشنت بر روی ثروت ، لباسهای فاخر ، خانه‌ها ، مناظر و حوادث پرشکوه و فریبا ، بانمکی نسبتاً همه‌پسند ، خیال انگیز و پروسه از زندگانی عاشقانه و جنسی ، مورد توجه قرار میدهد . - آیا دلی پرآمید و سودائی ، و سری پرشور و رؤیائی از زندگی غیر از این چه می‌خواهد ؟

پرسش‌های دقیق و مکرر از صدھا هزار تماشاگر ، و تحقیقات روانشناسی و جامعه‌شناسی فیلم ، نشان داده است که یکی از فونکسیون‌های مهم فیلم در امروز ، ساختن جهانی رؤیائی و شیرین برای مردم است - جهانی که بکام دل آسان می‌گردد ! بسیاری از تماشاگران ، صحنه‌ها و حوادت طلائی و خیال انگیز فیلم را تجسم آمال خویش می‌ینند . فیلم در نظر آنان ، بمثابهی «وهم مجسم» و «هالوسیناسیون» چون خود واقعیت جلوه می‌کند . پاره‌ای از افراد تماشاگر ، خویشتن و اطرافیان خود را گاه بکلی فراموش می‌کنند ، و چون افرادی که در جذبه‌ی عمیق زهرهای تخدیری مانند حشیش و نظیر آن فرورفته باشند ، خود را در صحنه‌ها و حوادث فیلم شریک ، و حتی بفراوانی ، بجای قهرما . اهرآ خوشبخت آن ، احساس می‌نمایند . از این کیفیت غالباً

بنام « همسانی » ، « هو هویت » ، « عینیت » ، « این همانی » و بالاخره « یکتاگر ای من و تو » در « انسان تماشاگر » و « انسان بازیگر »، یاد کرده‌اند.

احساس وحدتی صوفیانه ، تحت تأثیر جادوی
فیلم از طرف تماشاگر با بازیگر ، اگر چه
اختصاصی به زنان یا مردان ندارد ، لیکن با
این وصف ، فراوانی آن در میان زنان ملاحظه شده است . پژوهش‌های
آماری نشان داده است که زنان بیشتر هوادار فیلم‌های عشقی و رؤیا -
انگلیزی هستند^۱ . دو شیوه‌ای در پاسخ پرسشنامه‌ی مایر ، محقق انگلیسی ،
در باره‌ی نفوذ فیلم ، که در گذشته نیز از وی شاهدی ذکر کردیم ،
چنین می‌نگارد - :

« غالب از فیلمهایی که من دیده‌ام ، در حقیقت ماده‌ی
اصلی برای خیالات رؤیایی من گشته‌اند . من پس از دیدن اینگونه
فیلم‌ها که محبوب من‌اند ، ساعتها را بروی تختخواب خود دراز
کشیده غرق در خیالات طلایی پرافسون می‌شوم ، و خود را در میان
صحنه‌های آن مشاهده می‌کنم . پس از دیدن یک فیلم خوب ، خصوصاً
زودتر از هر وقت دیگر به رختخواب میرود که در آن از ثنهایی و
تاریکی بیشتر استفاده کنم ، تا بدون هیچگونه مزاحمت نؤیایهای
زیبا در تخيیل من به جلوه‌گری و فعالیت پردازند » ۲۰

۱ - در این باره همچنین رجوع کنید به «حقیقات گرایانه‌ی محقق آمریکانی - کوابل - که به پیشه‌هاد کمالی معرف فیلم مردادی « مترو - گلدوین - مایر » بهیزوهش در باره‌ی اثر فیلم‌های آمریکانی در تماشاگران خود پرداخت است :

Leo A . Angel : Hollywood looks at its Audience, 1950

2 - J.P Mayer : Ibid.

رو بایر سفی زن
در سینما

در پژوهش «مایر»، یک دختر خانم بیست و یکساله‌ی دیگر
انگلیسی می‌نویسد – :

«موسیقی، فیلم و نوشتن تنها چیزهایی هستند که میتوانند
واقعاً مرا بیک جهان‌زیباتر و پر سعادت‌تری، سوق دهند. خواندن
معولاً مرا، بیشتر از آنچه که هستم، جدی کرده به تفکر بر من انگیزد
و تا حدودی بمن کمک می‌کند که از نگرانیها و دشواریهای زندگی
فاصله بگیرم. لیکن زندگی امروز خیلی سطحی‌تر و در عین حال
دشوارتر از آنست که تنها با خواندن بتوان آنرا جبران کرد. از
اینرو برای چاشنی این زندگی من می‌کوشم، حتی المقدور موادی را
که فیلم‌ها می‌توانند در اختیار من بگذارند، از آنها بدست
آورم.»

چنانکه سابقاً اشاره کردیم، زنان بیشتر از فیلم و جنسیت
مردان، در اثر نفوذ فیلم، دستخوش حالت جذبه‌ی
رؤیائی و خلشه‌ی «خود در صحنه‌بینی»، یا «خود بازیگر بینی»
می‌گردند. کیفیت شکفت‌انگیزی در مورد زنان که نظر پژوهندگان
روانشناسی فیلم را جلب کرده است، اینست که بسیاری از آنان که
بمشاهده فیلم‌های عشقی مشتاقند، نه از آن جهت است که مرد و
قهرمان اینه‌آل خود را در آن می‌یابند، بلکه بیشتر از آنروست که
خود را بجای هنرپیشه‌ی زن می‌گذارند، و حتی از لذت معاشقه‌ی آنان
لذت جنسی می‌برند. این‌که ران در سینما همچنان از بدن برخنی و
زیبای ستارگان زن متمتع می‌شوند و احساس رقابت و حسادتی نمی‌کنند
در واقع بیشتر ناشی از همان کیفیت «خود بازیگر بینی» است که کم و
بیش در تحت نفوذ پرافسون و خیال‌انگیز فیلم، حب طب «منی و توئی»

از میان تماشاگر د بازیگر برداشته می‌شود ، و اصل « هوهویت » و « همسانی » در میان آنها برقرار می‌کردد . لفونجل محقق امریکائی ، در اثر ارزنده‌ی خویش - هولیوود به تماشاگران خود مینگرد - که در پاینویس بحث « رُفِیا پرستی زن در سینما » از وی یاد کردیم ، با سخ دوتن از زنان را در مورد علت عشق ورزیدن آنها به ستارگان زن ، بعنوان نمونه بدست میدهد . بانوی نخستین اظهار میدارد - :

« وقتی من اینگریدبر گمن - ستاره‌ی فیلم ذنگها برای
که بصدای در می‌آیند - را می‌بینم ، وی را ایده‌آل زن بودن خود
می‌یابم ، و آرزو می‌کنم که چون او باشم . »
وبانوی دیگر در پژوهش انجل می‌گوید - :

« هر ذنی آرزومنداست که صفات گیرنده‌ی ستاره‌ی محظوظ
خود را داشته باشد . و طبعاً هیچ ذنی نمی‌تواند یک هنرپیشه‌ی مرد
را بعنوان ستاره‌ی مدل محظوظ برای خویش اختیار کند . من این
زنان زیبای سینما را می‌پرستم ، و آرزو می‌کنم که مانند آنها باشم ،

بدون شک این خصوصیت بی‌رابطه با کیفیت عمومی « حیات جنسی زن » و تفاوت آن با « حیات جنسی مرد » نیست . بطورکلی نظریه‌ی مقبول در محافل « جنسیت شناسی » اینست که محرک « رفتار جنسی زن » بیشتر جنبه‌ی بدنی داشته تحت تأثیر عوامل فیزیولژی است ، و محرک « رفتار جنسی مرد » ، بیشتر روانی است ، و شدیداً تحت نفوذ فعل و افعالهای نیروی خیال و تداعی روحی است . نتیجه‌ی تحقیقات « کینسی » و همکاران او ، درباره‌ی « رفتار جنسی زن و مرد » در امریکا ، بویژه توجه به اختلاف زن و مرد در مسئله‌ی استمناء و استشرهاء همجنین مؤید این نظریه است .

طبق تحقیقات « کینسی »، بیش از صدی نود از مردانی که باستمناء اشتغال دارند، در حین عمل، عموماً صورت یک معمول و شریک جنسی یا قسمی از بدن او را، ناچار در نظر خود مجسم می نمایند، و عیناً مانند یک نزدیکی واقعی، با معشوق خیالی، به معاشقه و مغازله تا سرحد ارضاه جنسی، می پردازند. در صورتیکه در میان زنانی که به « استشنهای » یعنی ارضاه جنسی بوسیله‌ی خود، مبادرت کرده‌اند کمتر کسانی نیازمند بوده‌اند همچنان چهره و اندام یا قسمی از بدن « فاعلی » را در حین عمل در نظر مجسم نمایند. بعبارت دیگر در مردان برای ارضاه جنسی علاوه بر تماس بدنی، و حتی بیشتر و قبل از آن تحریک تخیل، یعنی عامل روانی، ضروری است. در زنان - در صورت عدم نگرانی و پریشانی خاطر بطور کلی - تحریک مداوم نقاط جنسی آنها کافی است. بدینهی است که این کیفیت، اولخالی از استثناء نیست، و ثانیاً نسبی است. یعنی آنطور نیست که در حیات جنسی زن، عامل روحی بہیچ وجه مؤثر نباشد.

بطور خلاصه سینما برای زن بسبب تأثیر مستقیم نور و تصویر بر روی پرده‌ی چشم، و موسیقی در گوش، و داستانهای رؤیانگیز جاندار و کمک به تحقیق میل « خود بازیگرینی »، بویژه نیز اگر مردی در کنار وی نشسته تماس بدنی نیز حاصل باشد، محیط مناسبی جهت جمع عوامل فیزیولوژی و بدنی لازم برای تحریک جنسی فراهم

۵- برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به بخش استمناء از مکارش کینسی در بارهی رفتار جنسی زن - :

A . Kinsey : Sexual Behavior in the Human Female,
Philadelphia, 1953

می‌آورد . و همین علت کافی است که زنان ، چنانکه پژوهش‌های فراوان بیز لشان داده است ، مشتری پر و پا قرص‌تر سینما ، بویژه فیلم‌های عشقی باشند .

در اینجا ، چون سخن از ارتباط فیلم و جنسیت بیان آمد ، یمورد نیست یادآور شویم که طبق تحقیقات مختلف ، بویژه پژوهش لفانجل ، محقق نامبردهی امریکائی ، در کشورهای اروپا و امریکا ، در حدود دو سوم از سینما‌روند کان ، زوج‌های مشکل از زن و مرد هستند ، و قسمت اعظم از این زوج‌های سینما رو نیز عموماً ، عاشق و معشوق ، ناگزد و یا زنان و شوهران جوان می‌باشند که در روابط نزدیک و عاشقانه با یکدیگر بسر می‌برند . بسیاری از عشاق جوان ، سینما را بی‌دردسرترین ، بی‌مزاح‌ترین ، و ارزان‌ترین خلوت می‌دانند که دست کم دو ساعتی را در کنار هم نشسته به معاشرقه پردازند . از این‌رو در خیلی از موارد برای چنین جفتی ، زیاد تفاوت نمی‌کند که محتوی فیلم چیست ، آیا ارزش زیاد علمی و ادبی و هنری دارد یا نه . آنها تنها محیطی سر بسته و قاریک ، و سرگرمی‌اند که برای وصال خود می‌خواهند .

بدین ترتیب سینما و تأثر در جهان مترقی - و در ایران ما هم - دارای فونکسیون دیگری بعنوان خلوتگه عشق است . و همین عامل دیگری است که اکر آقای « هاکسلی » در نظر می‌گرفت ، نیازی به اظهار شکفتی نداشت . فیلم و تأثر در اثر صحنه سازی ، و تحریک سمعی و بصری و خیالی شدید تماشاگر ، بمراتب دارای چاشنی جنسی خوش - آیندتر و نیرومندتری از کتاب‌اند که هاکسلی تعجب می‌کند چگونه

مردم آنرا رها کرده سینما و تئاتر «مبتدل!» را برآن ترجیح میدهند.

آیا فیلم و بزه دارای ارتباطی با یکدیگر
فیلم و بزه
هستند؟ در آثار مربوط به روانشناسی و
جامعه شناسی فیلم و سینما، تاکنون چهار نوع پاسخ بدین سؤال داده
شده است که ما نخست آنها را با اختصار برشمرده سپس به تحلیل هر یک
 جداگانه می‌پردازیم:

۱ - فیلم دارای تأثیر سوء نبوده افراد را وادار به بزه و جناحت
نمی‌کند.

۲ - سینما نه تنها موجب جناحت نیست، بلکه یکی از موانع مهم
آن بشمار می‌رود.

۳ - فیلم و سینما یکی از عوامل مهم شیوع تبهکاری است.
۴ - سینما میل به جناحت را در کسی ایجاد نمی‌کند، بلکه تنها
طریقه‌ی ارتکاب بدنهان را تعلیم میدهد. - واینک توضیحی بیشتر در باره‌ی
هر یک از چهار نظریه‌ی فوق -

غالب از کسانی که دارای منافعی در تهیه‌ی فیلم
فرضیه‌ی عدم تأثیر بد فیلم
هستند، خواه و ناخواه، درجه‌های دفاعی نسبت
به فیلم، بسیار می‌برند. دکتر گوستاو مورف روانشناس سوئیسی که
اینک در کافا دیا بسیار می‌برد، اخیراً در شماره‌ی ماه مه ۱۹۶۰ مجله‌ی
آلمانی زبان سوئیسی «روانشناس»، بمناسبت ارتباط وقوع بزمی
در کانادا با یک فیلم، طی مقاله‌ای بین دسته از هواداران فیلم که

مطلقاً منکر اثر سوء فیلم هستند، اشاره می‌کند. دکتر مورف می‌نویسد - :

«... استدلال اساس تهیه کنندگان فیلم و سایر وسائل تغزیحی در امریکا که پیوسته آنرا تکرار می‌کنند اینستکه در سینما و تلوزیون هیچگاه یک جنایت خوش فرجام، وجانی کامکار به تماشاجیان عرضه نمی‌شود. تبهکار همواره محکوم پنجه‌ی عدالت می‌گردد. از اینرو چنین عرضه‌داشتنهایی بیشتر موجب است، تا جنایت. زیرا جنایت هم‌مرث نیست»^۱

این منطق، چنانکه دکتر مورف نیز بدان نصیریح می‌کند، از نظر روانشناسی کامل است و نادرست است. زیرا تمام افراد بشر از نظر هوش، مافوق یا نزدیک به حد وسط نیستند که بتوانند فرجام-اندیش بوده طبق منطق و نمونه‌ی استدلال سوداگران فیلم به تعقل پردازنند، و از مكافات عمل انسان تبهکار، در پایان کار، درس عبرت گیرند. بسیاری از افراد در جهانی مادون منطق ارسطوئی و استدلال برهانی زندگی می‌کنند. آشنایان به الفبای روانشناسی آبنور مال یا روانشناسی آسیبی بخوبی با منطق غیرعادی و واکنش‌های غیرمنتظره و دور از خرد بسیاری از افراد بشر، در برابر حتی منطقی ترین موقعیتها، بخوبی آشنا هستند.

بسیاری از خوانندگان ما شاید فیلم «مرد بازو طلاقی» را که هنرپیشه‌ی مشهور امریکائی «فرانک سیناترا» نقش اول آنرا عهده دار

است، دیده باشند. فرانک سیناترا که بنا بر معروف، خود واقعاً معتاد به هروئین بوده است، در این فیلم نقش یک معتاد به هروئین را به بهترین وجه بازی می‌کند. در تهران از روی این فیلم نمایشنامه‌ای بعنوان «مرفین» تهیه و معرفت نمایش گذارده شد که باشرانط محیط‌ساز گارتر بود، و مورد توجه فراوان قرار گرفت. تهیه کنندگان و هنرپیشگان «مرفین» مایل بودند با کمک وزارت بهداشتی، بنام مبارزه با مواد مخدوش، برای فیلمبرداری از نمایشنامه‌ی مرفین کمک بگیرند. از این رو مراجعات و مذاکراتی نیز در کمیته‌ی بهداشت روانی بهمین مناسبت بوقوع پیوست. نویسنده از نظر مسئولیت اداری و حرفه‌ای خود، در این مورد به تحقیق درباره‌ی اثر فیلم «مرد بازو طلائی» و «مرفین» روی تماشاگران ایرانی پرداخت. نتیجه متأسفانه نشان داد که فیلم و نمایشنامه‌ی ظاهرآ صد هروئین و مرفین، خود یکی از علل شیوع هروئین و مرفین در بسیاری از جوانان ما شده است. نقل عکس العمل و نظر یکی از افراد که در اثر دیدن فیلم «مرد بازو طلائی» بنا به اعتراف خود، هراسش از اعتیاد به هروئین زائل شده بود، شاهد کویائی برای بیان ماست. این فرد ضمناً یکی از کارداران مؤثر در صنعت فیلمبرداری و سینما در ایران بشمار می‌رود. وی چنین اظهار داشته‌است:

«چون کارم زیاد بود، و ناگزیر بودم شبها را غالباً بیدار بمانم، یکی از رفقا هروئین را بمن تجویز کرد، و بر امرار و وسوسه‌ی خود افزود. مدتی من در نگرانی و تردید بسرمی بردم تا فیلم مرد بازو طلائی را دیدم. در این فیلم برخلاف ادعای تهیه کنندگان آن، هیچ چیز که دلیل بر بدی هروئین باشد نباقم.

مرد معتاد ، در فیلم ، هرگاه هروئینش دیرمیشد ، دچار حمله‌های جانفرسا می‌گشت . لیکن هرگاه هروئین خودرا بموقع دریافت می‌کرد با نیروی خارق العاده و مافوق انسانی به بازی و شب زنده داری می‌پرداخت و در قمار از همه می‌برد . در آندشه فرو رقت که چه فرق است بین این منبع نیرو و انرژی و سایرو و تامین‌ها و مواد غذائی . قدان و تامین‌ها هم ایجادیک سلسله امراض و ناراحتیها در بدن می‌کنند ، و هر وقت به بدن برستند ، بدان نیرو می‌بخشنند . پس زیان هروئین بعد از اعتیاد ، تنها نرسیدن آن به بدن است . در واقع اجتماع و دولت باید سعی کنند ، این داروی انرژی بخش را به افرادی که دیگر شبد و بالغ‌اند . و احساس نیاز بدان می‌کنند بر سانتند ، نه آنکه آنرا از آنها درین دارند . بدین ترتیب بدون هیچ‌گونه دغدغه و نگرانی ، بدامن هروئین پناه‌نده شدم

بديهی است اين منطق از نظر دانش پزشکی محکوم و ناسالم است . لیکن اين منطق با همه سستی و نادرستی ، منطقی است زنده و بانفوذ که خواه و ناخواه در توده‌ی خلق پیروان فراوان دارد . منظور ما از « بینش روانشناسانه » که پیوسته روی آن تکیه کرده‌ایم ، همین است که در تحقیق در باره‌ی علل رفتار ، و هنگام پیش‌ینی واکنش‌های روانی مردم ، حتی‌المقدور از حدود چهارچوبه‌ی محدود و ظاهری استدلال منطقی پافراتر نهیم . در ماورای وجود آگاه که عرصه‌ی حکومت منطق ارسطوئی است ، به غواصی و روانکاوی در اعماق روح وجودان ناآگاه ، و مکانیسم‌های نیرومندان آن بپردازیم . در غیر اینصورت جز بہت و حیرت و غافل گیرشدن در برابر اعمال غیرمنتظره و شکفت .

انگیز انسان، این طرفه معجون ناشناخته، نصیبی نخواهیم داشت.

ماسا بقاً اشاره کردیم که منطق فیلم بیشتر جنبه‌ی تصویری دارد.

همچنین نیز یادآور شدیم که ترجمه و نقل زبان تصویری فیلم به «منطق فکری»، برای بسیاری از مردم عادی دشوارست، واژ همین رو کاه بخش مهمی از محتویات فیلم برای آنان نامفهوم باقی می‌ماند.

اینک اگر این دشواری ویژه‌را، هنکام تماشای فیلم، در نظر کیریم، بخوبی در می‌یابیم که چرا «توطعه» و «هدف» یا «نتیجه‌گیری» به اصطلاح «اخلاقی» بسیاری از نمایشنامه‌ها در فیلم و تأثر، برای شماره‌ی انبوهی از توده‌ی تماشاگر، نامفهوم و درگ ناشده باقی می‌ماند. تماشاگر در بسیاری از موارد، دربرابر صحنه‌های پرافسون و رؤیائی فیلم، چنان دچار حالت جذبه و بیخودی می‌شود که مانند سعدی سرمست و بیخبر از یاد «تحفه‌ی اصحاب»، در گلستان دامن اختیار از کف میدهد. و ارمنان مطلوب و خواسته را با خود برنمی‌کیرد. بویژه اگر این ارمنان جنبه‌ی یک درس اخلاقی غیر مستقیم را داشته با انواع لطائف‌الحیل به تحریک شدید غریزه‌ی جنسی و حس کمجاکاوی تماشاگر نیز پرداخته باشد.

همچنین علاوه بر عوامل فوق، در بسیاری از موارد

عامل «خودخواهی» و «خودبرتریبینی» افراد،

درخنثی کردن اثربخشی اخلاقی فیلم‌ها، مزید بر

علت می‌گردد. خودبرتریبینی غالباً مانع از آنست که ما از اشتباهمیکران

خود برتریبینی و نتیجه‌ی
اخلاقی فیلم

عبرت گیریم . بویژه اگر حس کنبعکاوی و علاوه‌ای شدید نسبت به چیزی در ما برانگیخته شده باشد . در چنین موقع بسیاری از افراد تماشاگر دستخوش و سوشه‌های «حس خودبرترینی» شده می‌اندیشند «تبه کار ناکام فیلم» در اثر کمی دقت یا مهارت وزیر کی ، شکست خورده است . لیکن آنان - البته بگمان خودشان - بالاتر از آنند که دوچار چنان لغزش و خطای گردند . پند و عبرتی که ممکن است تماشاگر از شکست تبهکار ناخوش فرجام فیلم بگیرد . گاه تنها محدود به این می‌شود که از بی‌احتیاطی واشتباهی که مجرم در حین ارتکاب جرم مرتكب شده است ، احتراز جوید . نا باصطلاح رازش فاش نکردد .

بسیاری از تماشاگران ، نا آگاهانه ، به افسوس

اعتقاد به شانس و نفعجهی
اخلاقی فیلم

تابع «اصل علیت» . شیوع قمار ، بخت آزمائی‌ها

و شرط‌بندی‌ها ، در متفرقی ترین کشورهای جهان ، خود دلیل آشکاری بر این سخن است . از اینرو افراد زیادی ، در میان توده‌ی تماشاجی یافت می‌شوند که شکست تبهکار فیلم را بیشتر حمل بر طالع نحس و بخت بد زی حمل می‌کنند ، تا بر مکالمات طبیعی و منطقی عمل او . بدین ترتیب شکست تبهکار در نظر آنان ، بیشتر به باخت احتمالی در قمارشیه تراست تا به یک شکست ضروری . - آیا کم‌کسانی‌که ، حتی با احتمال قوی به باخت در قمار ، تنها به یک امید بسیار ضعیف برد ، و با ارضا نیازمند . بیهای دیگری به بازی تن در میدهند ؟ تجربه هشان داده است که طبایع ضعیف و شخصیت‌های متزلزل مخصوصاً ناتوانی و شیفتگی خاصی «برای

کارهای بخت آزمائی که در بر ابر احتمال برد، امکان باخت آنها بمراتب بیشتر است، از خود نشان میدهند. نیازی گنگ و اسرار آمیز بهریک از آنان نهیب میزند که باحتمال قوی تنها وی نفر بینده خواهد بود. کیست که انعکاس نوای پر وسوسه و فرمان آمرانه‌ی این نهیب گنگ و اسرار آمیز را در درون خود بکرات نشینید و در موارد گوناگون با طاعت کورکورانه‌ی آن نیز تن در نداده باشد؛ افراد خویشن دار که تحت دسیپلین و نظامی سخت اخلاقی خوی گرفته اند، ممکن است عموماً تحت تأثیر هیچ فیلم و نوشته‌ای به جنایت دست نیالايند – هرچند که این نکته را نیز بطوریکه بعداً اشاره خواهیم کرد، نمی‌توان مطلقاً پذیرفت – لیکن اکثریت از توده‌ی مردم در چنین سطحی از تربیت اخلاقی و استواری شخصیت فرار ندارند.

در تخلیص خود از نظریه‌های مربوط به ارتباط فیلم و بزه ملاحظه کردیم که گروهی – گروه فرضیه‌ی سینما مانع از جنایت است دوم - معتقدند سینما نه تنها موجب جنایت نیست بلکه یکی از موافع مهم آن نیز بشمار می‌رود با نفوذترین نماینده‌ی ایندسته سرسموئیل هور *Sir Samuel Hoare*، لرد تمپل وود *Lord Tempelwood* کنونی انگلیسی است هنگام تصدی وزارت کشور، در برابر پارلمان آن کشور در دفاع از سینما، اظهار میدارد - :

« بهترین کارشناسان و مشاوران با تجربه‌ی من در وزارت کشور معتقدند که سینما بیشتر مانع از وقوع جرم می‌شود تا سبب ارتکاب بدان . سینما، پسران را از بدستگالی و رفتار ناهنجار دور نگاه می‌دارد، و ۲ نانرا بر می‌انگيزد که در این باره اندیشه

کنند . عقیده‌ی وزارت کشور براین است که اگر سینما نبود، شاید جرم و جنایت بیشتر از آنچه که هست اتفاق می‌افتد ... ۱۰۰

شک نیست که سینما در اثر جذب بسیاری از افراد، مانع بزرگی برای ولگردی، و وسیله‌ی نیکوئی برای جلوگیری از خیابان‌گردی و پرسه زدن‌های یهوده و عواقب زیان‌بخش آن بشمار می‌رود. لیکن آیا تنها بصرف جذب و جمع کردن یک عدد از تبهکاران بالقوه، و کسانی که در غیر صورت وجود سینما ممکن بود در اثر بیکاری و ولگردی، مرتکب جرم و جنایت گردند، دیگر کار تمام است و محتویات فیلم یا نمایشی که آنها عرضه می‌شود، قادر هرگونه اهمیت است؟

هیچکس امروزه - اگر فرزند زمان خویشتن باشد - منکر فایده‌ی سینما نیست . ولی کدام سینما؟ سینمایی که در آن فیلم‌های مفید و آموزنده نمایش داده شود، یا سینمایی که مکتب انواع و سوسه‌های جنائی و زیان‌بخش بشمار می‌رود؟ فوائد سینمara، بعنوان یک کاون اجتماعی که مانع از ولگردی است، بهیچوجه نمی‌توان بحساب هر نوع فیلمی بر شمرد.

بسیاری از گزارشها و مقالات در دفاع از فیلم و مرح سینما، در واقع واکنش و پاسخی است به این نظریه‌ی شایع که بسیاری از فیلم‌ها، با شرح انگیز ندهی جزئیات تبهکاریها، موجب فساد اخلاق جوانان، و مکتبی جنائی بشمار می‌روند. در این مورد ما تنها بذکر بیان منصفانه‌ی دو

نظریه‌ی فیلم‌عامل
تبهکاری

نویسنده‌ی انگلیسی - آتور کولین - ورا پول^۱ - که متفقاً آنرا در کتاب محققاً نهی خود - این کودکان‌ها^۲ اظهار داشته‌اند، می‌پردازیم - :

« دراینجا قصد آن نیست که وارد گفتکوهای متنادفراوان درباره‌ی نفوذ سینما در کودکان و بستگی آن بامسئله‌ی بزرگاری جوانان شویم . بدینهی است دسته‌ای جداً استدلال می‌کنند که بسیاری از فیلمها آشکارا ، محرك جوانان تازه‌بالغ و تلقین پذیر، درارتکاب بزرگ‌بشار می‌روند ، و گروهی دیگر این ادعا را بی اساس تلقی می‌نمایند . در هر حال اثر فیلمها می‌که امروزه در سینماهای مانشان داده می‌شود هرچه باشد ، در این نکته کمتر می‌توان تردید ورزید که فیلمها می‌که همواره بر جنبه‌ی طلاقی زندگی ، با توجه شدید به ثروت ، لباسهای فاخر ، و موضوعات عشقی و جنسی تکیه می‌کنند ، ناچار بطور اجتناب ناپذیر در همسازی و حیات اجتماعی کودکان تازه‌جونان ، نفوذی بی‌قرار و انگیز نه دارند »^۳

بطور خلاصه هر کس که معتقد به نفوذ کلی فیلم در بشر است، منطقاً نمی‌تواند منکر نفوذ فیلمهای بد در افراد گردد . سینما و فیلم ، و اخلاق و تربیت بطور کلی ، هنوز واکسن و وسیله‌ای به دست نداده‌اند تا بشر تنها تحت نفوذ محسن فیلم قرار گیرد ، و در برابر مفاسد و زیانهای آن ، مصونیت داشته باشد . از این‌رو سینما در برابر محسن و اشاعه‌ی

1- Arthur Collin - Vera Poole

2 - These Our Children

3-Quoted by R. Manvell : Ibid . , p. 223

درباره‌ی کیفیت روایا سازی فیلم و زیانهای آن برای انسان‌ها نگر ، از نظر هک محقق مردم شناسی ، رجوع کنید به کتاب پرارزش موایوود - کارخانه‌ی روایا سازی :

H. Powdermaker : Hollywood - The Dream Factory ' Secker - Warburg , 1651

نکات مثبت خود ، بدون شک عامل مؤثری در شیوع بسیاری از بزهها نیز بشمار می‌رود . البته هنوز جای بحث است که آیا محسن یا معايب فیلم ، کدام یک بیشتر است . لیکن نفی مطلق یک جنبه ، بسود تمام جنبه‌ی دیگر ، دور از شیوه‌ی یک محقق بی‌غرض است .

نظریه‌ی چهارم در باره‌ی رابطه‌ی فیلم و بزه -

فرضیه‌ی : « فیلم میل به تبارا
بومی اتفاقیزد »

سینما میل بجناحت را در کسی ایجاد نمی‌کند ،

بلکه تنها طریقه‌ی ارتکاب بدان را تعلیم میدهد

یش از هر نظریه‌ی دیگر ، نیازمند به تجزیه و تحلیل است . زیرا

ظاهراً از هرسه نظریه‌ی مورد بحث ، بی‌غرض‌تر و جامع‌تر بنظر میرسد .

این نظریه ، از زبان آفای فرخ غفاری ، کارگردان ایرانی ، در سومین

میز گرد سینما و تعلیم و تربیت ، چنین تقریر شده است - :

« ... میخواستم مطلبی عرض کنم ، و آن موضوع زیان

بخش یا خوب بودن فیلم است

... فیلم بهیچوجه و ادار به قتل نمی‌تواند بکند ،

در اروپا در نتیجه‌ی مطالعات عمیقی به این نتیجه دست یافته‌اند که

فیلم طرز قتل یا دستبرد را میتواند بیاموزد ولی هیچوقت آدمکشی را ترویج نمیدهد .

آمار دقیقی در این مورد هست و در شماره‌های ۱۴ و ۱۵

مجله‌ی بین المللی فیلم‌لوزی ، مسائل جالبی راجع به این موضوع

نوشته شده است . چند قفره دزدی که اخیراً در ایران انجام شده

است ، روی مطالعه‌ی دقیق دزدی هائیست که در فیلم‌های خارجی

دیده میشود . در ایران سابقه‌ی دزدی با کامیون و نقاب و هفت تیر

و دستبرد به بانک نبوده است . پس نتیجه میگیریم که طریقه‌ی

سرقت را از فیلم آموخته‌ایم . اما خود میل به سرفت را فیلم

درما ایجاد نکرده است . . .

کارگردان ایرانی سرانجام علت تأکید و تکیه‌ی خود را در روی تفاوت «میل به بزه» و شیوه‌ی ارضاء آن، – که بیشتر هنبعث از نگرانی یک کارگردان از محدودیتهای حرفه‌است، تا مبتنی برینش روانشناسانه – چنین بیان میدارد – :

« من می‌ترسم که با گفتن جملاتی از قبیل : سینما و ادار
به آدم‌کشی می‌کند، بعضی‌ها و بخصوص افرادی که صلاحیت تشخیص
فیلم را ندارند، و به دقایق علم روانشناسی واقع نیستند،
تایپ نادرستی بکرند، و ممنوعیتها و محدودیتها زیادتری
برای فیلم سازها، ایجاد کنند »^۱

فیلم طبق این نظریه، که کارگردان ایرانی آنرا اظهار میدارد نقش کlagع راهنمای در افسانه‌ی **هابیل و قابیل** بازی می‌کند. بنابراین افسانه، قابیل برادر خود هابیل را در اثر حسادت می‌کشد. لیکن نمی‌داند جسد مقتول را چه کند، از اینروی آنرا روی دستها گرفته سرگردان بدین سوی و آنسوی می‌رود. سرانجام کlagعی را می‌بیند که با کlagعی دیگر مشغول نزاعی خونین است. کlagع بر رقیب پیروز شده او را می‌کشد، و آنگاه بامنقار خود گودالی را کنده قربانی خویش را در آن در خاک پنهان می‌کند. قابیل نیز به تقليد از کlagع، جسد برادر را بخاک می‌سپرد. بعبارت دیگر. اگر بزبان ارسسطو تعبیر مقصود کنیم – بگمان کارگردان ایرانی و سایر هم‌اندیشان اروپائی او، فیلم موجب می‌شود که استعدادی از مرحله‌ی قوه به فعل درآید. شاهدا این مدعای نیز بیان خود کارگردان ایرانی است که می‌گوید : در ایران

سابقه‌ی دزدی با کامیون و نقاب و هفت تیر و دستبرد به بانک نبوده است، بلکه - بزعم وی - این بزهها « روی مطالعه‌ی دقیق دزدی هائیست که در فیلم‌های خارجی دیده می‌شود ». در اینصورت مجملًا می‌توان پرسید آیا وسیله‌ای که هاری خفته و میلی خطرناک و سرکوفته را بیدار و رها کند، خود خطرناک نیست، واستعمالش نباید محدود شود؟

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که استدلال کارگردان ایرانی، هر چند هم که فرضًا درست باشد، برای رفع نگرانی وی، و انصراف مریان از کنترل شدید فیلم کافی نیست.

اینک برای دقت بیشتر در تحلیل این نظریه که: سینما میل به جنایت را در کسی ایجاد نمی‌کند، بلکه تنها طریقه‌ی ارتکاب بدان را تعلیم میدهد، موضوع را از دولحاظ مورد بررسی قرار میدهیم - :

۱ - از لحاظ مفهوم بزه و جنایت.

۲ - از لحاظ مصونیت یا عدم مصونیت انسان اخلاقی در برابر جرم و جنایت.

آنکه معتقد‌است فیلم کسی را ادار بجرم و جنایت مصادق جرم نمی‌است نمی‌کند، نخست باید مفهوم خود را از جرم و جنایت، بدست دهد. جرم و جنایت عموماً امری نسبی است. بدین معنی که ممکن است دست آزادن بکاری دریک جامعه و نظام حقوقی، جنایت و کناه محسوب شود، و در جامعه و حقوقی دیگر بهیچوجه کناه و تبه تلقی نگردد. « چند همسری » و تعدد زوجات، در اسلام و حقوق مدنی ایران، کناه و جنایت نیست، در صورتیکه در حقوق مسیحی و ازوبائی کناه و تبه

است. «روابط جنسی مرد با مرد» اینک در انگلستان، دیگر جنایت و جرم بشمار نمی‌رود، در حالیکه هنوز در بسیاری از کشورهای جهان، بزمی سنگین و سزاوار تعقیب و کیفر محسوب می‌گردد. قتل فاسق یک زن و حتی خود وی در حین ارتکاب به زنای محضنه، و یا در صورت ثبوت آن بوسیله‌ی شوهر، در اسلام و حقوق ایران جرم و جنایت نیست. در صورتیکه در حقوق اروپا و امریکا در حکم قتل نفس و در خور تعقیب و کیفر است. ازاله‌ی بکارت دختر بعداز شانزده سال در اکثر از نظامهای حقوقی کشورهای اروپا و امریکا و استرالیا، البته اگر با عنف و با قهر و غلبه توأم نباشد، جرم محسوب نمی‌شود. در صورتیکه در حقوق ایران جرمی سزاوار تعقیب و کیفر بشمار میرود. ازدواج یک زن با مرد، در زمان واحد، در ایران و کشورهای اروپائی و امریکائی جرم است. درحالیکه در قسمتی از قبت و پاره‌ای از جوامع دیگر، رسم معمول و معتبر بیماع است.

برای توجیه مفهوم اعتباری و مشروط و نسبی جرم و جنایت، با مراجعه به حقوق مقایسه‌ی جزائی ملل، فهرستی شامل یک کتاب بسیار مفصل میتوان بدست داد. لیکن مابذکر همین شواهد اکتفا می‌کنیم.

غالباً افراد غیر متخصص می‌پندارند که منظور از جرم و جنایت در درجه‌ی اول، تنها همان «قتل نفس» و «سرقت مسلح» است که کم و بیش، در تمام جامعه‌ها مردود است. توجه بمفهوم مختلف ملل از قتل نفس نیز بخوبی سطحی بودن این پندار را آشکار می‌سازد.

سقط جنین ، در بسیاری از جامعه‌ها ، در حکم قتل نفس بشمار می‌رود . در صورتی‌که اینک در ژاپن و هندوستان ، بجهت جلو گیری از تراکم جمعیت و از دیاد زیان بخش نقوس ، علمی رسمی و قانونی است . و بیمارستانهای زنان و کلینیک‌های مربوط به کشورهای نامبرده حتی موظف‌اند که در انجام تقاضای مراجعت خود کوتاهی نورزنند . کوتاهی آنها در انجام تقاضای مراجعت ، بخاطر سقط جنین ، در واقع خود جرم محسوب می‌شود .

نگاهداشتن یا آسوده‌ساختن بیماران غیر قابل درمان که پیوسته رنج می‌برند ، و تقاضای مرگ می‌کنند ، اینک در جوامع و محافل مختلف ملل متوجه مورد بحث است که آیا باید آنرا در حکم قتل نفس و یا آخرین کمک جهان پزشکی ، یک انسان رنجور ، بخاطر رهائی و تسکین آلام وی از پنجه‌ی قهار شکنجه‌های جانکاهتر از مرگ ، محسوب داشت .

بدین ترتیب بخوبی ملاحظه می‌شود که اگر مفهوم جنایت و بزه بعنوان انجام عمل خلاف قانون ، در فرهنگ‌های حقوقی معاوم است ، مصدق آن در دو نظام حقوقی ، و حتی در یک نظام حقوقی ، لیکن در دو زمان مختلف ، همسان و یکتا نیست . از اینرو - صرف نظر از یک فیلم بومی و داخلی که می‌تواند ، تنها نماینده‌ی بینش مقبول حقوقی و سلیقه و جهان‌بینی خاص یک طبقه از اجتماع ، نه تمام طبقات آن باشد - فیلم‌های کشورهای مختلف ، مانند فیلم‌های امریکائی ، اروپائی و ژاپونی و نظری آن که در ایران نشان داده می‌شوند ؛ ممکن است تماشاگر را تحت

تأثیر عقاید و سنتهای فرار دهند که در سرزمین اصلی فیلم ، اخلاقی و در عرف تماشاگر ایرانی ، غیر اخلاقی و حتی جناحت بشمار روند .

برای مثال یک فیلم تبلیغاتی ژاپنی را در نظر میگیریم . این فیلم بخاطر جلوگیری از زیانهای تراکم جمعیت و بالابردن قدرت تربیتی و عاطفی و اقتصادی خانواده ، لزوم و فوائد سقط جنین را تبلیغ میکند . محتويات فیلم بر خلاف عقیده « هر آنکس که دندان دهد ، نان دهد » با انتکاء به فکری نظیر به شعار « سیاهی لشکر نیاید به کار - یکی مرد جنگی به از صد هزار » ، به مادر ژاپنی تلقین میکند که اگر شماره و کمیت فرزندان وی محدود باشد ، او بمراتب بهتر میتواند بر خوبی و گیفیت وجودی فرزندان خویش بیفزاید . اینک اگر این فیلم در ایران نمایش داده شود ، در یک مادر ایرانی که صاحب هفت فرزند است ، و از تربیت آنان نیز بستوه آمده و اینک باز حامله شده است ، چه تأثیری ممکن است داشته باشد ؟ این فیلم از جمله ممکن است ، اندیشه‌ی سقط جنین را در وی تولید ، یا بیدار کند ، هراس و نگرانی او را در ارتکاب بدان عمل زائل سازد ، و ویرا به انجام آن تشجیع نماید .

اصولاً بسیاری از فیلم‌های تربیتی و فیلم‌هایی که آرمان‌های جدید انسان دوستی و روانشناسی و جامعه‌شناسی را ترویج میکنند ، در اثر تغییر عقاید و دگرگون ساختن آداب و رسوم کهنه و فرسوده و سنتهای دیرین بشر ، بمعنی وسیع کلمه ، مردم را - اگر باموازین حقوقی ملل مختلف بسنجدیم - احیاناً گاه بجنایت بر می‌انگیزند .

فیلم‌های تربیتی و بزر

ملتی طبق آداب و رسوم قدیم خود، «کودکان رو ابط آزاد» را محاکوم بمرگ، و کسانی را که به زنای محضنه تن در میدهند، محاکوم به فنا میدانند. اینک فیلمی از کشور دیگر با دراماتیزه کردن موضوع، مردمها به تفاهم پیشتر برای این قربانیان جهل و تعجب، و به تجدید نظر دز عقاید سابق خود، دعوت و توصیه میکنند. حال ممکن است تمام افراد این جامعه جهانی و فلسفه‌ی اخلاقی جدید را پذیرند - چون اکثر اصولاً اندک‌اندک شیوع پیدا میکنند - ولی گروه یا اتنی چند از تعالیم فیلم سرمشق والهام بکیرند.

این مسئلمرا ممکن است بطرف مسائل و تربیت و بینش جنسی جدید کشانید و با حوصله‌ی پیشتری بدان نگریست. در این باره ذکر شاهدی از تجربیات شخصی خود، در توضیح مقصود خالی از فاپده نیست.. در اکثر از کتابهای روانشناسی مربوط به دوران بلوغ و مسائل جوانی، میل به جنس مخالف را - که ضمناً شایسته است جنس مکمل نامیده شود - یکی از نشانه‌های سالم و پذیره‌های لازم زمان بلوغ میدانند. بطوریکه در بسیاری از جوامع متوفی، مانند امریکا، اگر بسر یا دختر تازه بالغی تمایل به جنس مکمل نشان ندهد، پدر و مادر و سایر اولیاء تربیتی وی در اندیشه فرو رفته نسبت به سلامت روح جوان نگران میشوند. و احیاناً از روانشناسان و روان پزشکان مشاور طلب راهنمائی و کمک میکنند.

ملک هروهیل، کمپانی مشهور امریکانی کتاب^۱، دارای یک سلسله فیلم‌های آموزشی و تربیتی است که از جمله، سری مربوط به بلوغ و جوانی آن، در اینجا مورد بحث ماست. از این سری یکدیگر اینک در اداره‌ی کل تربیت معلم، وزارت فرهنگ وجود دارد که طی زمستان گذشته بوسیله‌ی نویسنده در برنامه‌ی «بهداشت روان»، در تلوزیون ایران، بفارسی ترجمه شده مورد استفاده قرار گرفت. اشکال فراوان ما در نمایش این فیلم‌ها و ترجمه‌ی متن مکالمات انگلیسی آنها بفارسی، بیشتر مربوط به آموزش مسائل جنسی آنها بود. برای مثال دد یکی از این فیلم‌ها - آشنائی به نیازمندیهای جوانان^۲ - در حینی که پسر و دختری، دیر هنگام شب که تمام اهل خانه بخواب رفته‌اند، از رانده‌ووی خود باز می‌گردند، برای خدا حافظی یکدیگر را درآغوش کرده‌اند و بوسه‌ی طولانی ولب‌گزی بعنوان شب بخیر بهم تقدیم میدارند، ناطق با تأکید و تفاهم، اظهار میدارند: «بله، پسر بدختر، و دختر به پسر احتیاج دارد». اینک در ایرانی که اکثر از مردم هنوز تابع این سنت دیرین‌اند که - .

پسر چون زنه بر گذشتش سنین -

ز نامحرمان گو فراتر نشین ،

بر پنبه آتش نشاید فروخت ،

که تا چشم برهم زنی خانه سوخت -

1- McGraw-Hill Book Company, New York.

2- Meeting The Needs of Adolescents

در این ایران ، آیا تنها نشان دادن چنین فیلمی خود ، در نظر بسیاری از محافل ، جنایت محسوب نمی شود ؟

این گونه فیلم‌ها ، بدون شک ، از طرف جوانان با استقبال و تقلید تمام رو برو می‌شوند . چون آنها همان چیز را عرضه میدهند ، و همان چیز را ضروری و مفید محسوب میدارند که جوانان بدان نیازمندند و عشق می‌ورزند ، لیکن بر عکس ، نسل کهن ، طبق سنت دیرین ، آنرا محاکوم و مردود میدانند . زیرا جوانان تحت تأثیر این گونه فیلم‌های تربیتی احياناً دست بکارهای میزند که بزرگترها در ایران آنها را عموماً جنایت تلقی می‌کنند .

بدین ترتیب این ادعا که « فیلم کسی را وادر بجنایت نمی‌کند » ، سخنی است بسیار سطحی ، و فاقد هر گونه بینش حقوقی ، روانشناسی و جامعه شناسی . و فورمولی است فریبده و سودجویانه که بیشتر نهاده همان از هراس یک کار گردان میتواند برانگیخته شود .

کسانی که معتقدند فیلم انسان را وادر بجنایت مصونیت اخلاقی در برابر نمی‌کند ، خواه و ناخواه ، به نفوذ ناپذیری و فراموشی اخلاقی انسان ، در برابر وسوسه‌های

پرافسون و بزهکارانهی فیلم ، اعتقاد می‌ورزند .

- آیا واقعاً یک انسان ، یک انسان اخلاقی ، با تربیت

و شخصیت استوار ، در برابر تلقین‌های خلاف اصول اخلاقی و پدیده رفتی خود ، دارای مصونیت تمام است ؟

پاسخ باین سوال را در بخش دیگری از روانشناسی ، یعنی در هیپنوتیزم میتوان جستجو نمود .

مصنوب اخلاقی در هیپنوز در خواب عمیق تلقینی یا هیپنوز ، زمینه‌ی انفعالی و تلقین‌پذیری شخص معمول ، بطور شکفت انگیزی ، بالا می‌رود . معمول غالباً تحت فرمان بیچون و چرای عامل خواب در می‌آید . بطوریکه اگر مثلاً به معمولی که در خواب تلقینی عمیق فرورفته بگوئیم وی سک است ، او ممکن است فوراً روی چهار دست و پا راه برود ، و چون سگان حرکاتی از خود نشان بدهد . در بسیاری از صحنه‌ها ، توسط هیپنوتیست‌های شارلاتان ، برای خنداندن و تفریح تماشاچیان ، از همین خصوصیت که مادون شئون انسانی است ، بکرات سوء استفاده شده است .

تلقین‌پذیری شدید در هیپنوز ، بزودی این مسئله‌ی اخلاقی را مطرح ساخت که - :

- آیا میتوان بوسیله‌ی هیپنوز معمول راقربانی شهوات و هوشهای نابجا گردانید ، و ویرا به انجام اعمال جنائی و منافی غفت بر گماشت ؟

مالحظاتی چند متنه‌ی باین پاسخ موقت شد که تلقین‌پذیری در هیپنوز نیز حدودی است ، و یک عامل نمیتواند همواره هر چهرا که بخواهد به معمول تلقین کند ، و از او انتظار قبول و اجرای بیچون و چرای آنرا داشته باشد . بویژه اگر تلقین صریحاً مخالفت تربیت اخلاقی شخص معمول باشد . شاهد کلاسیک این نظریه - عد

اطاعت از تلقین مخالف باحیثیت و تربیت اخلاقی - داستانی است که در کلاس درس شارکو^{۱۰} - روانپزشک نامی فرن نوزدهم فرانسه - اتفاق افتاده است . این واقعه چنین است که روزی دختری هیجده ساله در سر درس شارکو ، بمنظور تدریس ، تحت هیپنووز فرار میگیرد . شارکو بمناسبتی ناگزیر میشود که کلاس درس را ترک کوید . وی از این‌رو تدریس را یکی از دستیاران خود واگذار میکند . دستیار جوان دچار اغوا و نسوسه میشود ، و بدختر دستور میدهد که لباسهای خود را از تن درآورد . دختر با شنیدن این فرمان یکباره از «خلسه» پنجه خود می‌آید و با حالتی شرم زده دستهای بروی دیدگان خود گذارده دوان ، دوان از نالار درس خارج میشود .

این داستان مدت‌ها بعنوان ضرب المثل در کتابهای مربوط به هیپنوتیزم نقل شده است ، و با ملاحظه‌ی نظائر دیگری شبیه آن موجب بیان اصل مصونیت اخلاقی معمول میگردد که در بالا از آن یادآور شدیم . این فرض تا همین اواخر امری مسلم شمرده شده بود . لیکن آزمایش‌های فراوان در سالهای اخیر نشان داده است که - هر چند اصل نامبرده بکلی قادر ارزش نیست - ضمناً متأسفانه قطعیت و عمومیت مطلق نیز ندارد . با اتخاذ شیوه‌های خاص و استفاده از خصوصیات دیگر هیپنوتیزم ، حتی استوارترین افراد را میتوان باعمالی که در حال عادی کاملاً خلاف شعور و پندار اخلاقی آنهاست ، بر کماشت .

کیفیتی که بوسیله‌ی آن میتوان بزیان اصل «مصطفی اخلاقی در

هیپنوتیزم»، سوه استفاده کرد، «وهم موجب» یا «هالوسیناسیون مثبت»^۱، و عکس آن «وهم سلبی» یا «هالوسیناسیون منفی»^۲ نام دارد. منظور از «وهم موجب» آنست که معمول هیپنووز یا شخص «خوابگیر» در اثر تلقین «خوابگر» یا عامل، چیزهای را احساس میکند، و یا صدایهای را میشنود که در واقع وجود ندارند. مثلاً به وی گفته میشود فلان دوست تو اینک وارد اطاق شد، او فوراً به وی سلام میکند، و نظری آن. در «وهم سلبی» یا منفی، بر عکس «وهم موجب»، «خوابگیر» در اثر تلقین، چیزهای واقعی را که در اطراف خود وجود دارد، دیگر احساس نمی‌کند.

اینک با استفاده از این دو کیفیت - «وهم موجب» و «وهم سلبی» - ممکن است محیطی برای معمول ایجاد کنیم که انجام فرمان غیر اخلاقی ما، دیگر در نظر او غیر اخلاقی جلوه نکند. بدین ترتیب که مثلاً به وی تلقین کنیم او اینک در حمام است - وهم موجب - و هیچکس در اطراف او نیست و او کاملاً تنهاست - وهم سلبی -، در نتیجه برای استحمام به آسانی میتواند لباسهای خود را درآورد، و باید درآورد. و یا آنکه او اینک در اطاق خواب خود، با همسر خویش تنهاست و میتواند خلوت کند، و نظری آن . . .

این آزمایشها بخوبی نشان میدهد که اصل «وصویت اخلاقی» در افراد، کیفیت ثابتی نیست، و بخوبی میتوان آنرا دستخوش تغییر

1- Positive hallucination

2-Negative hallucination

و تبدیل گردانید . ضمناً بدینه است که آنچه در مورد معمول هیپنووز حکمفرما است ، بخوبی در باره‌ی انسان تماشاگر نیز صادق است زیرا در اینجا ما با یک کیفیت عمومی «سرشت‌انسانی» سروکار داریم ، نه با افراد و وضعی ویژه و بینظیر - : انسان اخلاقی نیز تلقین پذیراست ، حتی تلقین‌های سوء‌را !

اصولاً ما میدانیم که محیط ، شنیده‌ها دیده‌ها و تلقین‌ها ، همه در نوع واکنش‌های روحی ما ، در واژدن و سرکوبی امیال و هوسها ، در تصحیح و اعتلاج‌جوئی ، و فرازه گرانی آنها ، و یا در تحریک و ترغیب و تسهیل و تحقق آنها بهمان صورتی که خواسته شده‌اند ، مؤثراند . یک فرد با زمینه‌ی انفعالی و تلقین پذیری شدید ، تحت افسون یک فیلم و عرضه داشته‌ای انگیزندگی آن ، بخوبی ممکن است عنان اختیار را بدست تحریکات فیلم سپارد ، و واکنش روحی وی - تحت تأثیر نوع خاص عامل محرك - بجای تضعیف ، یا واخورد کی و سرکوبی ، طریق نزول و انحراف اخلاقی در پیش گیرد . بدینه است تنها یک فیلم نمی‌تواند زمینه‌ی انفعالی دائمی برای یینشه ایجاد کند . لیکن در تکوین این زمینه و نوع آن بخوبی ممکن است سهیم و مؤثر واقع شود . یعنی نه تنها موجب شود «سرشت‌جنائی» - اگر اصولاً چنین سرشتی وجود داشته باشد - از «قوه» به « فعل» درآید ، بلکه در بنیاد سرشت جنائی نیز نقش سازندگی را عهدمدار گردد - هرچند که برخی از تحقیقات آماری و تحلیل‌های سطحی پرسشنامه‌ها ، تاکنون توانسته باشند ، این کیفیت را بدستی نشان بدهند .

پایداری در برابر فیلم
سخنानی که ما تا کنون در باره‌ی روانشناسی
فیلم و جنبه‌ی انفعالی انسان تماشا کر بیان
داشتم، شاید دد برخی از خوانندگان این تصور را ایجاد کند که
بنا بر این - :

فیلم تنها یک وسیله‌ی تخدیر مردم است. تماشاگراندا
بردگانی تابع و منقاد می‌پرورداند. و چون گله‌ای از گوسفدان،
آنان را بهر طرف که بخواهد، به پیش‌می‌کشاند و میراند.

بر خلاف این بندار؛ قدرت نفوذ فیلم فروتر از این حد، و توانانی
استقامت انسان برتر از این مرحله است. همان عوامل - خستگی،
میل به تفریح، تنوع جوئی، تمايل به ارضای جنسی، منطق تصویری
و نظیر آن - که سبب می‌شود انسان تماشا کر غالباً کمتر با دیده‌ی انتقاد
و خریداری به فیلم و محتویات آن، بنگرد، همان عوامل نیز در عین
حال وسیله است که بسیاری از محتویات فیلم جدی تلقی نشده در
ذهن نقش بندد، وغیر مدرک باقی بماند، و بشرطی نیز تحت نفوذ
مطلق فیلم قرار نگیرد.

بشر حتی، در هنگام تقلید دانسته و آگاه خود از فیلم، در آن
«دخل تصرف» می‌کند، و از نیروی «ابتکار» و «آفرینندگی» و
«اجتهاد» خویش در این تصرف، باری می‌جویند. در پژوهش‌های محقق
انگلیسی، دخترخانم هیجده ساله‌ای که ما قسمتی از اظهارات ویرا
در بحث خود در باره‌ی نفوذ فیلم نقل کردیم - ص. ۳۰۰ همین کتاب -
بوضوح باین نکته تصریح می‌کند - :

«... درست استکه من اظهار داشتم طرز لباس پوشیدن ستارگان را تقلیل میکنم ، لیکن این تعبیر کاملاً رسا نیست . من در حقیقت طرز لباس آنها را مورد توجه قرار میدهم ، و بعد با فکر خود نوعی را در میان نقطعهای ضعف و برجسته‌ی لباس ستارگان ، انتخاب مینمایم » .

بیارت دیگر ، دختر خانم انگلیسی از سینما ، برای بکار اندادختن نیروی ابتکار خلاق خویش ، فکر و مایه و الهام انگیز نده میکیرد . نفوذ فیلم بطور کلی ، بستگی زیادی با نوع شخصیت ، زمینه‌ی انفعالی و واکنش روحی ، برون گرانی یا درون گرانی ، اطلاعات ، تجربیات ، و زندگی‌ها ، اعتیادات ، آمادگی روحی ، خستگی یا نشاط در جین تعاشا ، و بسیاری دیگر از حالات بدنی و نفسانی انسان تعاشا گردید . بشر سازنده و پردازنده فیلم است ، ناچار منقاد و برده‌ی محض آن نیست . بی اعتمانی نسبی انسان به انتقاد در برابر فیلم ، غیر از آمادگی او برای پذیرش محض و قبول اتفاقی است ' همین که فیلم در افراد مختلف دارای تأثیر یکنواخت و یکسان نیست ، و با جنسیت ، قومیت ، سن ، مذهب و بسیاری از عوامل دیگر بستگی نزدیک دارد ، خود حاکی از آنست که تأثیر فیلم اصیل نیست . بلکه تابع متغیری از یک سلسله عوامل دیگر ، و نوع زمینه‌ی انفعالی و واکنش روحی بشر است . انسان در برابر فیلم ، بزا خفتش نیست ' .

فیلم و روانکاوی

ما، تا کنون طی گفتار خود در باره‌ی انسان‌تماشاگر
بارها به همسانی‌های میان فیلم و هیپنوتیزم،
و فیلم و رؤیا، مستقل از هر پژوهش و منبع دیگری، اشاره کرده‌ایم.
اخيراً در روانکاوی نیز به خصوصیات و مکایسم‌های همسان فیلم و
رؤیا، تصریح شده است که در این مقام شایسته میدانیم بر جسته ترین
یافته‌های آنرا بخوانند گان خود عرضه کنیم. روانشناسی، این برا ابر فرهنگی
و پژوهش را به رئیس بخش روان‌پزشکی رشته‌ی مافوق دکتری -
دانشکده‌ی ملی مکزیک، دکتر Alfonso Millán

مدیون است ۱.

دکتر میلان یاد آور میشود که از خاطرات بر جای مانده
بیماران از داستان فیلم‌ها و ذایشهایی که دیده‌اند، عیناً مانند کزارش
آنان از محتویات رؤیاهای خوبیش، برای روانکاوی و کشف عقدیه‌ها
می‌توان سود جوئی کرد.

بعقیده‌ی «میلان»^۱ : هرجیز که، به نحوی از انحصار، با زندگانی
بیماری که تحت درمان به شیوه‌ی روانکاوی قرار دارد، همبسته است،
بدون شک برای روانکاو، می‌تواند مفید و پر اهمیت باشد. این حکم
کلی بویژه زمانی به واقعیت و سود عملی نزدیک‌تر است که با چیزهای
از مظاهر تمدن جدید بستگی داشته باشد که هیچ‌کس، از هر گروه
ودسته، نتواند از تماس و نفوذ آنها بر کنار و مصون بماند. در این بیان

۱- گزارش دکتر میلان در این باره، در سال ۱۹۵۶ در مجموعه‌ی گزارش‌های مخفیانه
روان‌پزشکی «ابجمن روان‌پزشکی امریکا» منتشر شده است؛ برای این قسم تو سایر اثمارات دکتر
میلان که مابدا اشاره خواهیم کرد، در ۲ -

توجه ما بیشتر به کتاب، سینما، تئاتر، رادیو و اخیراً نیز تلویزیور است. در تمام این موارد، مردم کم ویش با فرایورده‌های هنری، با گزارشها و مباحثی که با داستانها و چاشنی‌های دلفریب ادبی و روح‌افزا توأم‌اند، روبرو هستند. از اینرو روانکاو، به موازات بررسی زندگی گذشته و محتوی رؤیاهای بیمار خود، همچنین باید به کاوش و تحلیل فیلم، نوشتمنا، و سایر آثار هنری که بیمار را تحت تأثیر قرار داده‌اند پردازد.

دکتر میلان تحقیقات خود را در باره‌ی اثر فیلم و محتویات آن در روحیه‌ی بیماران، در سال ۱۹۴۹ آغاز کرده است. وی پنج سال بعد در بهار سال ۱۹۵۴، که برآورد کار خود را در برابر انجمن روان‌پزشکان در «مکنزیکوسیتی» قرائت می‌کند، نخست اظهار می‌دارد:

کاوش ما در این زمینه هنوز بسیار جوان است. در زمان حاضر، فیر ممکن بنظر میرسد که بتوانیم با ظهار در باره‌ی تیجه‌ی قطیعی و نهایی رابطه‌ی فیلم و بیماران روانی، و روانکاوی آن نائل گردیم.

دکتر میلان در ترتیب عملی و شیوه‌ی کار خود می‌نویسد:

« من، بویژه زمانیکه مواد دیگری مانند رؤیا و محتویات آن در دست نیست، و بیماران قدامی جدیدی ندارند، از آنان می‌خواهم که داستان فیلم یا نمایشی را که اخیراً دیده‌اند، یا کتابی را که خوانده‌اند، و بیش از هر چیز آنها تحت تأثیر قرار داده است، برایم بازگو کنند... سپس به آنها می‌آموزیم که همان شیوه را که ما در تعبیر و تحلیل رؤیاها بکار می‌بریم، مورد استفاده قرار دهند. منظورم از این جمله آنستکه ما داستان بازگفته‌ی بیمار را عیناً مانند محتویات يك رؤیا مورد مطالعه قرار میدهیم. برای نیل باین

مقصود ، بیمار و من هر دو بداآ میکوشیم ، ببینیم آیا فیلم یانمایش اصولا دروی اثری بر جا گذارد و عاطفه‌ی خاصی را در او برانگیخته است ، یانه . در این مورد بویژه لازم است دانسته شود که کدام قسمت از فیلم یا نمایش دارای نفوذ و انگیزش بیشتری در بیمار نسبت به قسمتهای دیگر بوده است . پس از این ، کار ما اینستکه یافته‌های جدید خودرا از داستان بازگفته در پرتو دانسته‌های قبلی و خصوصیات شناخته شده‌ی شخصیت بیمار توجیه و تبیین کنیم . ۱

پس از توجیه اثر داستان و سایر محتویات فیلم یا نمایش در بیمار و یافتن ارتباط آن با واکنش‌های عاطفی و وجودان آگاه و ناآگاه بیمار - بعقیده‌ی دکتر میلان - قسمت دوم کار روانکاو برای بررسی بیشتر جهان‌دروندی بیمار ، با استفاده از قسمتهای مختلف داستان بازگفته‌ی او ، به شیوه‌ی انگیزش تداعی‌آزاد و گسترش همخوانی خاطرات آغاز می‌گردد - :

«برای این منظور ، داستان بازگفته که دقیقاً ثبت شده است ، نخست به قسمتها و اجزاء کوچکی تقسیم می‌شود . پس هر قسمت برای بیمار قرائت می‌شود . و بیمار این هنگام موظف است هرجمرا که در اثر شنیدن آن قسمت بیاد می‌آورد ، و بذهنش متداعی می‌شود ، اعم از منطقی یا غیر منطقی ، مربوط یا نامربوط ، به «شیوه‌ی تداعی‌آزاد» : بی هراس و بی پروا ، بازگو کند . روانکاو همچنان این گفته‌هارا نیز یادداشت می‌کند . این شیوه که عیناً در مورد تحلیل رؤیا بکار بسته می‌شود ، گاه تنها یافته‌های گذشتمرا در مورد شخصیت بیمار تأیید می‌کند ، و گاه نیز پرتو جدیدی بر روی زوایای وجودان مفهول و محتویات آن و امیال مطرود و خواسته‌ای واژدهی وی می‌افکند ، و اطلاعات روانکاو را نسبت به علل ناراحتیهای بیمار تکمیل و عمیق می‌سازد . »

دکتر میلان شواهد چندی را در تأیید و توضیح کفته‌های خود نقل می‌کند. از جمله‌هایی معتقد است که یک فیلم واحد، در شرایط مختلف ممکن است اثرهای گوناگونی در روی بیمار باقی گذارد. دکتر میلان موردی را شاهد می‌آورد که بیماری در اثر مشاهده یک فیلم دوچار هیجان و نگرانی می‌کردد. کاوش‌های بعدی نشان دهد که وی قبل از شروع بیماری خود دوبار دیگر نیز آن فیلم را دیده بوده است. ولی در هیچیک از آن دو مورد، فیلم در وی جنین هیجان و اضطرابی را

بر نینگیخته بوده است. ۱

۱ - چهارامونت در این قصدان تجربه و بینش در زیده‌ی روانشناسانه، برخلاف دکتر میلان، انسان را در برابر فیلم مانتند یک نوار ضبط صدا می‌پندارد که همواره هنگام مشاهده مکرر آن عیناً همان آهنگ ضبط شده و واکنش را از خود ظاهر می‌سازد. وی در این باره می‌نویارد -
... من هوان فیلم را بار دیگر نمایاناً کرد و باز آن احساس نخست را در خود بیدار ساخت، اما چیزی که مسلم است، اه هوان بر آن احساس چیز تازه‌ای اضافه کرد. دیدار مجدد فیلم چیزی چز یکه نوع تکرار بیست، و از ای که نخستین بار در ذهن ما مانده است، هرچه که مت، اصلی ترین امر را می‌دانست. اما این موضوع در شهر، موسیقی و نقاشی به همچ روی درست بیست. اگر کاتتوی بیست و پنج دوزخ دانه را چند بار بخوانیم، با آنکه چیزی جز نومی احساس متایش در ما پدیدار نمی‌شود، ولی سرایجام لحظه‌ای فرا می‌رسد که نظم شاعر برای ماجان تازه‌ای می‌سکیرد، و این مالگر چیزیست که در نخستین بار فرائت هم با آن دو برد بوده‌ایم ... » مجله‌ی سخن، خرداد ۳۹، ص ۱۴۶

از نظر راکتش روانی به، هیچ‌وجه نمی‌توان تفاوت غیرمستندی که چیارامونت میان فیلم، و شعر و موسیقی و نقاشی قائل است بدین روشی بیان داشت. این دعوه‌یه تنها از نظر روانشناسی آسیبی، جنا نکده دکتر میلان بدان تصریح می‌کند، مردود است، بلکه از نظر روانشناسی روحیه افراد سالم نیز درست نیست. نویسنده خود چون در اثر اجرای برنامه‌ی بهداشت روان در تلویزیون ایران، مدت‌ها بانتخاب فیلم‌های مناسب و واگردانی و تفسیر آن‌ها استغفال داشته است، از آنجاکه عموماً ناگزیر شده است فیلمی‌با چندین بار ببینند، شخصاً خلاف ادعای چیارامونت را در روح خود لمس کرده است. غالباً از فیلم‌ها در موارد بعد معنی تازه‌ای بخود می‌گرفت و خصوصاً زمانی واحدهای تازه‌ای را ایجاد می‌کرد. دعوه‌ی چیارامونت برخلاف سرش نکاپوئی روح و تداعی انسانی است، و در مخالف روانشناسی خردباری ندارد.

یک فیلم بطور کلی در افراد مختلف، دارای اثری؛ کم و بیش متفاوت است، هر کس بنابر زمینه‌ی آنفعالی دائم یا موقت، و واکنش روانی خود ب نحوی خاص تحت تأثیر فیلم یا قسمتهای معینی از آن قرار می‌کشد. در افراد مختلف، فیلم غالباً تداعی، خاطرات، و عواطف و احساسات گوناگونی را بر می‌انگیزد. بسیاری از مردم، حتی بدون آنکه خود آگاه باشند، خویشن را در غالب قسمتی از فیلم، یا قهرمانان آن جای میدهند، و نقش خویش را در بازی، و ماجراهای آن می‌بینند.

بگفته‌ی شاعر در برابر فیلم نیز :-

هر که نقش خویش می‌بیند در آب،
برز گر باران و کازر آفتاب
کیفیت «نقش خود در فیلم دیدن» را میتوان مکانیسم «خودقهرمان-
بینی» انسان تماشاگر در برابر فیلم دانست که ما در گذشته به تفصیل از آن یاد آور شدیم. همین کابوس ۲۰۱

در اثر یکتاگرانی و وحدت شبه صوفیانه انسان تماشاگر با انسان بازیگر، تماشاجی غالباً رنج و غم، یاشکست و موقیت قهرمان فیلم را از آن خویش تلقی می‌کند. و از اینروی نیز در برابر مشاهده‌ی آنها نمی‌تواند بدون پاسخ و واکنش باقی بماند. انسان تماشاگر چه بسا که در فیلم، تصویری شبیه به صورت رویاهای خیال انگیز و پرآرمان خود می‌یابد. و آنرا با علاقه دنبال می‌کند.

بسیاری دیگر از تماشاگران، در برابر فیلم، غالباً خواهان آند که خود، محدودیتها، ناکامیها، و دشواریهای خویش، بطور خلاصه

واقعیت را فراموش کنند. آنان در واقع از خود می‌گریزند و بجهان دیگر گون سینماپناهنه می‌شوند، تا محومسائل فیلم و از خود یخبری گردند، عیناً مانند کسانیکدیرای رهائی از چنگ رنج و غم و هیجان‌های عاطفی از مواد مخدر و مشروبات الکلی یاری می‌جویند. لیکن سینما چگونه ممکن است، در تماشاگری که ظاهراً بطور کامل بیدارست، دارای اثری چنین تخدیرکننده باشد؟

اثر سحرآسای فیلم، همانطور که قبلاً یادآور شدیم، از جمله نتیجه‌ی سه خصوصیت اساسی زیرین است - :

۱ - فیلم یاری و سائل خاص خود از دقت انتقادی تماشاگر می‌کاهد.

۲ - تماشاگر غالباً برای گریز از خود، و فراموشی واقعیت بد تماشای فیلم پناهنه می‌شود.

۳ - تماشاگر احیاناً کم و بیش متوجه است که فیلمی را که می‌بیند، معمولاً بطور مصنوعی برای وی تهیه کرده‌اند، و نماینده‌ی تمام‌عیار واقعیت نیست.

از اینرو - بگفتی دکتر میلان - نفس یا «خودرؤیابی» و خیال‌باف تماشاگر، همان نفس یا «هن تماشاگر» او در سینماست. یعنی آن قسمت از ذهن و نفس افراد که بیشتر در رؤیا به فعالیت می‌پردازد، همان نیز هنگام تماشای فیلم بیشتر دست در کارست. بدین ترتیب تماشاچی آماز نیزه و مسائل و هویتی خود را چون دستگاه پرتو افکنی از درون خویش بروی سحنده منعکس می‌سازد.

مکانیسم یگانه‌پنداری خود با قبرمان فیلم، معمولاً دست بدست آرزوهای مکنون، و نیز ملکات اخلاقی اشخاص، بویژه بیماران، بیش

می‌رود . تماشاگر ، طبق آنچه که در اعماق قلب و روح خود ، دوست می‌دارد ، و بلامانع تصور می‌کند ، درباره‌ی بازیگران خوب و بد ، و رفتار آنان ، داوری می‌کند . در حد نهائی چنین حالتی، وی گفتار آنان را زبان حال ، و رفتارشان را تحقق آمال خویش می‌پندارد . درواقع توجه بهمین کیفیت است که استفاده از تفسیر و توجیه فیلم و قضاوت بیمار را درباره‌ی آن و قهرمانان آن ، برای روانکاو ، غیرقابل اجتناب می‌سازد ، این توجیهات بیمار ، چون رؤیایی وی ، دریچه‌ای به وجودان ناآگاه ، و مخزن امیال ناکام اوست .

بدیهی است که در تفسیر اثر فیلم ، نمایش و کتابهایی که بیمار دیلده با خوانده است ، و برقرار ساختن ارتباطی میان محتویات یاد - مانندی آنها با زمینه‌ی روانی بیمار ، دشواریهای عملی چند وجود دارد . یکی ازین دشواریها اینست که روانکاو خود باید تمام آن فیلم‌ها و نمایش‌ها ، و کتابها را دیلده و خوانده باشد . یاحداقل بعداً ، بخاطر تطبیق و مقایسه مطالب بازگفته‌ی بیمار با اصل ، خود آنها را بیند و بخواند . روانکاوی فیلم بدین ترتیب - چنانکه دکتر میلان یادآور می‌شود - شیوه‌ای است که وقت فراوانی را می‌گیرد ، لیکن ضمناً نیز اهمیت وفاده‌ی آنرا ، برای هر کس که بخواهد غواص روح انسانی و آشنای بدقايق روان‌بشری کردد ، نمی‌توان نادیلده نکرفت .

پایان جلد اول

فهرست محتوا

فهرست مهندر جات

پیش گفتار

۱۲	وجه تسمیه و تاریخچه
۱۲ - ۱۳	تدوین کتاب
۱۳ - ۱۰	مقدمه و فهرست انگلیسی
۱۶	خلاصه ها
۱۶ - ۱۷	منابع ما
۱۷ - ۱۹	نفوذ کتاب روح بشر
۱۹ - ۲۲	کتاب روح بشر و کشف مشکلات روانی
۲۲ - ۲۳	زبان فارسی در کتاب روح بشر
۲۲ - ۲۴	اشعار فارسی در کتاب روح بشر
۲۴ - ۲۵	روح سخن
۲۵ - ۲۶	گیرانی ، آموزندگی ، انگلیز ندگی
۲۶ - ۲۸	هدف از مرضه داشت
۲۸ - ۳۰	سپاس از همکاران

بخش نخست - گفتارها

۱ - تو خود بخشی از سرنوشت خویشتنی ...

- جیز یا اختیار
- شادکامی و سرنوشت
- سرنوشت و عوامل عمومی ، خانوادگی ، شخصی
- آزادی نسبی و مهم خلاق بشر در طرح سرنوشت خود
- تواناییها و ناتوانیهای ما . بهره جوئی و جبران آنها
- خلاصه

۲ - عواطف هم زحمت‌ما می‌دارند ..

- عاطفه در روانشناسی و در زبان عادی
- جنبه‌ی حاد و رفیق عاطفه
- عاطفه نیروی محرک است
- اختلال و تصدیع عواطف
- مبارزه‌ی تصوف با عواطف سرکش
- عواطف تند در کار داوریها ، اختلال می‌کنند
- خلاصه

۳ - کفر همه‌را بکیش خود پندارد ؟ !

- زانڈاکروسو ، رکن سه نهضت بزرگ
- برون فکنی یا نسبت دادن صفات خوبین بدیگری
- برون فکنی در اعتراضات روسو
- برون فکنی یک نوع دفاع منحرف روانی است
- برون فکنی ناگاهانه انجام می‌گیرد
- بهداشت روانی و برون فکنی
- خلاصه

۴ - این کودکان که دشوارند ..

- کودکان دشوار چه کسانند ؟
- دشواری مراحلی دارد
- سبب دشواری چیست ؟
- یک زن که سه زنرا مسموم ساخت
- خانواده‌ی نابسامان ، مهد کودکان دشوار است
- یک کودک دشوار و نقص خانوادگی او
- خلاصه

۶۳ - ۶۹

۵ - کسانیکه بدرا پسندیده‌اند . . .

- بیماریهای اجتماعی چیست ؟
- جرم و جنایت ، مشکل بزرگ ملتها
- هزینه‌ای که صرف مبارزه با جرم و جنایت میشود .
- تکلیف ما دربرابر بزهکاری، چیست ؟
- کثرخوئی و فحشهای داخلی
- آیا بزهکارانرا باید درمان یا کیفر کرد ؟
- سازمان بهداشت جهانی و تحقیق دربارهی علل بزهکاری
- انجمن حماقتزندانیان ، لایحه‌ی آزادی مشروط و نفوذ بینش جدید در محافل حقوقی و پلیسی ما
- خلاصه

۷۰ - ۷۶

۶ - برای جنایت تولد یافته ؟

- جرم شناسی و روانشناسی پرورشی
- توارث ، یامحبیت و تربیت ، تنافض نظری گلستان سعدی
- توارث خوی و منش ، ومسئله‌ی مسئولیت اخلاقی
- شخصیت نیز خود دارای قدرت تکوینی ویژه است
- « سزار لمب روزو » و نظریه‌ی « جانی بالفطره »
- نظریه‌ی « لمب روزو » هم خطرناک ، و هم پرلنزش است
- نفوذ لمب روزو در تصور مطبوعات و نمایشنامه‌ها از انسان‌تبهکار
- تبهکاران را نمی‌توان باقطعیت از جهره‌ی آنان شناخت
- خلاصه

۷۷ - ۸۳

۷ - در جلای میرهن دل . . .

- ما در عصر تحول بسیاریم
- تحول ضرورتاً « تکامل » نیست
- وظیفه‌ی دشوار روانشناسان ، جامعه شناسان و منبیان در مصر تحول
- دشواریهای ما در برخورد با تمدن غرب
- استفاده از « مزاایا »ی تمدن غرب نیز گاه زیانبخش است
- کودکان به خاکواده و محبت عمیق وصمیمی ، نه به تسمیه‌ای حرفای ، نیازمندند .
- ظرفیت دوست داشتن نیز محدود است
- زیان مدارس شبانه‌روزی برای ملامت جسم و روح و هوش کودکان

– دوری از خانواده و بیماریهای روان تنی
– خلاصه

۸۴ - ۹۰

۸ - خانواده - پرورشگاه یا مدافن استقلال؟

- سعدی و تأثیر همنشین
- نفوذ محیط در افراد و پژوهشکار روانشنی
- چرا روانشناس یار و آن پژوهش به شناخت خانواده‌ی بیمار علاقمند است
- اهمیت خانواده در رشد عواطف و شخصیت
- خانواده و «سبک زندگی»
- خانواده بخش مهمی از سرنوشت ماست
- یک مسئله‌ی مهم اجتماعی جوانانما، «عدم استقلال» یا «استقلال زیاد»
- علل خانوادگی این مسئله
- خلاصه

۹۱ - ۹۷

۹ - یتیمی چه بیداد می‌کند؟

- سوء‌افزار یتیمی در پرورش روانی و اجتماعی کودکان
- نقش دیرین پدر بعنوان عامل اقتصادی خانواده
- نقش دیرین پدر بعنوان عامل تربیتی خانواده
- مادر و اهمیت وی در سلامت عاطفی کودک
- یتیمی بعنوان یک علت بزرگ و نکردی، بزهکاری، وجنبات جنسی و عقب افتادگی در مدرسه
- نتایج پژوهش آماری در عواقب سوء‌یتیمی، در اردو با و امریکا
- یتیمی چیزی بیشتر از یک «مشکل افرادی» است
- مسئله‌ی تغییر مسکن پس از مرگ پدر و عواقب آن
- برخورد با ناپدری یا نامادری، هنگام یتیمی
- خلاصه

۹۸ - ۱۰۴

۱۰ - یتیم‌تر از یتیم؟

- کودکان خانواده‌های آسیب دیده از محبت و نوجه کافی برخوردار نمی‌شوند.
- این کودکان از بدبینی و نفرت مردم نسبت به پدر و مادر خود بی‌بهره نمی‌مانند.
- شاهدی از یک نامه
- احساس تبعیض گاه بدتر از یتیمی است
- یتیم‌تر از یتیم و بیماریهای روان تنی
- یتیم‌تر از یتیم و دشواری‌های بعدی در حیات زناشویی
- خلاصه

۱۰۵ - ۱۱۳

۱۱ - دوستند و ندانسته دشمنی من گفند...

- « دشمن دانا به از نادان دوست »
- بی اطلاعی والدین از استعدادها و نیازمندیهای فرزندان زیان نموداست
- طوسی درباره‌ی وظیفه‌ی والدین نسبت به شناخت استعدادها و نیازمندیهای کودک
- کودک تنها یک انسان کوچک شده نیست
- تحمیل ناهمانگ میل و سلیقه بر کودک زیان‌آور است
- خلاصه

۱۱۳ - ۱۱۸

۱۲ - پدر که بی ادب افتاد . . .

- آشنای جفا پیشه‌تر از بیگانه
- خود کامکی افراطی پدر و واکنش آن در کودکان
- شاهدی از یک نامه
- سخت گیری زیاد موجب خود کم‌بینی یا طفیان می‌گردد
- از نظر زیستی پدر و مادر شدن، غیر از شایستگی تربیتی آنرا دارا بودن است
- خلاصه

۱۱۹ - ۱۲۶

۱۳ - آنها می‌لغزند، ما باید بپردازیم

- آناری چند فارسی در نصیحت بفرزند
- تربیت بخاطر آینده‌ای است که هنوز وجود ندارد - یک عصای تربیتی
- « فرزندان خود را همان خود تربیت نکنید »، بینش تکاپوئی امیر المؤمنین در باره‌ی تربیت
- درسی از فرهنگ مناقل امریکا، درباره تنوع استعدادهای انسانی
- برخی از پسران و مادران، اشتباه، جبران ناکامیهای خود را در فرزندان خود می‌جویند.
- در تربیت فرزندان همواره بدو نکته‌ی اساسی باید توجه داشت شرایط متغیر زمان، و کیفیت استعدادهای ویژه‌ی آنان
- خلاصه

۱۲۷ - ۱۲۳

۱۴ - محبتی که محنت افزاید . . .

- میزان خیز و شر، یک مسئله‌ی دیرین فلسفی
- نظریه‌ی « حدوط » و کاربست آن در ابراز محبت
- محبت افراطی دشمن استقلال و رشد شخصیت است
- زنی که خودکشی کرد
- تحلیل آدلر از سبب خودکشی وی
- کودکان ناز پروردۀ و بزم‌هکاری
- کودکان ناز پروردۀ و دشواری آینده‌ی آنان در زبانشونی

— خلاصه —

۱۳۴-۱۳۰

۱۵ - این روح پر نیاز ها ... !

- ناگاهی مردم از نیازهای روانی خود
- عدم ارضای نیازهای روانی و اختلالات عاطفی
- اختلالات عاطفی و بیماریهای روان تنی
- تجلی نیازهای روانی در شعر و ادبیات از دیرباز
- اختلالات عاطفی و بزم‌های جنسی
- کودکان ناخواسته و خودکشی
- نیازهای روانی باید مرتباً ارضاء شود

— خلاصه —

۱۳۱-۱۳۷

۱۶ - پرسنی پر عصیان و هستی سوز ...

- دو نیمرخ جوانی، زشت و زیبا
- مدت دوران بلوغ و جوانی
- تیپ‌های مختلف جوانان، مسائل مشترک و مسائل ویژه‌ی آنان
- تردید و شک منعکس در بلوغ
- شاهدی از یک نامه
- تردیدی‌های جوانی حاکی از رشد شخصیت و نیل به استقلال است
- تردیدی‌های جوانی معمولاً زیانی ندارند

— خلاصه —

۱۳۸-۱۰۴

۱۷ - تب بلوغ ... ؟

- بلوغ، دوره‌ی آشوب و طفیان
- ناگاهی و عدم آمادگی برای بلوغ جنسی، خطرناک است
- دختر چهارده ساله‌ای که خودرا آتش زد
- بلوغ از چه سنی آغاز می‌شود؟
- دیررسی و زودرسی
- زودرسی بلوغ جنسی در عصر معاصر
- زبان بلوغ زودرس

— خلاصه —

۱۰۵-۱۶۰

۱۸ - به بیماری پناه می‌برند ...

- حب حیات و سائق سلامت
- فروید، و میل به بیماری و سائق و مرگ
- پناه به بیماری به عنوان مکانیسم دفاع جبران

کتابهای روح بشر

- شاهدی از شرط حال یک دختر
- تفاوت تعارض و نهانه به بیماری
- بیماری‌های روانی و پنهان به بیماری
- خلاصه

۱۶۱-۱۶۲ - نسل‌های استیزه‌جو، همزیستان بی تفاههم ۰۰۰

- جنگ نسلها بعنوان یک پدیده‌ی عمومی جامعه شناسی
- نسل جوان: رقیب نسل کهن سال
- جنگ نسل ها و بهداشت روان هردو نسل
- همزیستی بدون تفاهم، نتیجه‌ی تحول یکباره‌ی مدنی ما
- شاهدی از یک نامه

- خلاصه

۱۶۳-۱۶۴ - بعد چهارم زناشوئی !۹۰۰۰

- سعدی و کودک ناخواسته
- ناآگاهی غالب پدران و مادران بر نیازهای روانی کودکان
- زناشوئی نیم پادوس هم زندگی زن و شوهر، لیکن تماز ندگی کودکان را تعیین می‌کند
- توجه به تربیت آینده‌ی کودکان، بعد چهارم زناشوئی است
- جهان‌بینی اسلامی و حقوق کودک
- بیش از زناشوئی چه سوالاتی را باید در برابر خود مطرح کنیم؟
- خلاصه

۱۶۵-۱۶۶ - هدف زناشوئی ۹ ۰۰۰

- مفهوم تکابوئی و متغیر زناشوئی
- ناآگاهی از هدف زناشوئی و فراوانی طلاق
- ترحم‌ضامن بقای زناشوئی نیست، شاهدی از یک نامه
- رفع کدورت و اداء کفاره‌ی گناهان نیز ضامن زناشوئی نیست، شاهدی از یک نامه
- هدف زناشوئی همچنین انتخاب کلفت یا نوکر نیست

خلاصه

۱۶۷-۱۶۸ - نقش زن ۹ ۰۰۰

- مرحله‌ی جدید در خیبات اجتماعی زن
- سمعیت و رویدزن در صحنه‌ی فعالیت‌های اجتماعی، تازه‌نفسی، بی‌آلایشی-

اداره، تکاپو برای جبران زبون نمائی گذشته

- چهار دشواری درود زن در اجتماع، فقدان تجربه، فقدان سابقهی همکاری اجتماعی با مرد، هوومنشی یا حادت ناگاه نسبت بزنان دیگر بعنوان حوا
- میل به حفظ مزایای گذشته درین تحصیل مزایای جدید، ممای روحی و اجتماعی زن

ـ خلاصه

۱۸۹ - ۱۹۵

۴۳ - همسران نیمهوقت ...

- طرح مستله بانامهای از یک شنوونده
- تعریف اصطلاح
- همسری نیمهوقت، یک پدیده‌ی جدید
- سخطر، بیماری در اثر کوفتگی از کار زیاد، غفلت ناخواسته نسبت به کودکان، طلاق عاطفی و مرگ عشق در حیاتی زناشویی

ـ خلاصه

۱۹۶ - ۴۰۳

۴۴ - خویشتن را نپذیرفته‌اند !!

- نامهای از یک شنوونده بعنوان پیش سخن
- خودپذیری محور اساسی تعادل روحی
- «خودپذیر» غیر از «از خود راضی» است
- زیانهای خودناپذیری، سهل‌انگاری در جبران کمداشتها، کوتاهی در پرورش استعدادهای شناخته، و قصور در کشف توانانهای ناشناخته.
- خود ناپذیری و اختلال فرد تراولی درونی
- ظاهر بمردم خودناپذیری

ـ خلاصه

۴۰۳ - ۴۱۰

۴۵ - بلوغ روانی برای زناشویی ۹ ۰۰۰

- کشف تست واهمیت بین نظری آن
- تست سبب شد که کیفیت‌های غیرقابل سنجش روحی به کمیت‌های قابل اندازه‌گیری تبدیل شود
- رشد هوش و سن هوشی

- مفهوم بلوغ زودرس و دیررس در نتیجه‌ی کشف من هوشی
- جنبه‌های مختلف بلوغ روانی
- حد متوسط تقریبی سن بلوغ روحی برای زناشویی در ایران
- زیانهای زناشویی‌های قبل از وقت، فراوانی طلاق، احساس غبن و همسر را مانع از پیشرفت‌های تحصیلی «خرفه‌ای و اجتماعی دانستن» و بیداری احساسات شاعرانه بعد از زناشویی برای افراد ذیکری‌فیر از همسر

ـ خلاصه

ר' עזרא

٣٦ - توطئه علیه زن ...

- پیامی از گاندی
 - زن، موضوع دادریهای متضاد
 - نتیجه‌ی مسوه این دادریها زنرا نسبت به ارزش خود همز لزل ساخته است
 - نهضت جنسی بازاری و کشف زن بعنوان انگیز نده ترین وسیله‌ی تحریلیک جنسی
 - تحریلیک مداوم بدون اراضی جنسی زیمان‌بخش است
 - زن تنها همخوابی مرد نیست . وی همچنان مادر و رفیق اوست
 - پان سکو آلیسم بازاری توطئه‌ای پیش علیه زن نیست

-٦-

بخش - دوم - نگاشته‌ها:

۲۱۹ - ۲۲۰

۱- فیلیپ بیتل - پدر بیماران روانی

۲۲۱ - ۲۲۸

۳- آفر دآدلر - پدر مبارزه با خودکم بینی

- | | |
|----------|--------------------|
| ۲۳۲ - ۳۴ | - زندگانی آدلر |
| ۲۳۴ - ۳۶ | - روانشناسی زرفائی |
| ۲۳۶ | - روانشناسی فردی |
| ۲۳۶ - ۳۸ | - فرد و خانواده |
| ۲۳۸ - ۴۱ | - غده‌ی خودکم بینی |
| ۲۴۲ - ۴۳ | - مکانیسم چیران |

- سلیمانی
- ظاهر بزرگی
- خدا - مظہر قدرت پرستی بشر
- حس اجتماعی
- مسائل زندگی و بهداشت روان

۴۴۹ - ۴۷۲

- ارتباط روح و بدن
- تکیهگاه سخن ما
- نفوذ بدنیات در نفسانیات
- نفوذ نفسانیات در بدنیات
- مرحله‌ی جدید
- پزشکی روان‌تنی
- تاریخ پزشکی روان‌تنی
- تعریف بیماریهای روان‌تنی
- انواع بیماریهای روان‌تنی
- دستگاه شیمیائی
- تعریف عده
- انواع غده‌ها
- شماره و جای فدمها
- تاریخ غدم‌شناسی
- غدمها و بهداشت روان
- اهمیت غده
- ارزش درمانی هورمونها
- هورمونها و خود شناسی
- ارکان دستگاه شیمیائی
- شاه غدمها
- هورمون رشد
- غده‌ی تیروئید
- تیروئید و عواطف
- پارا تیروئید
- غدد فوق کلیه‌ها
- غده‌های جنسی

۳ - انسان - موجود روان‌تنی

۲۵۰	
۲۶۶	- اختگی
۲۶۷ - ۸	- زبونی جنسی و خودکم بینی
۲۶۸	رنجهاي روانی خواجگي
۲۶۹	- هدف اخته‌گری
۲۶۹ - ۷۰	- تفاوت اخته وقطع آلت تناسل
۲۷۰	- نازائي بكمك جراحي
۲۷۰	- ضایعه‌ی هورمونی در اختگی
۲۷۰ - ۱۱	- آثار غدد جنسی
۲۷۱	- تست تعیین مقدار جنسیت
۲۷۱ - ۲	- روحیه‌ی نرینه و مادینه
۲۷۲ - ۳	- هورمون جنسی و نرینگی و مادینگی روانی،
۲۷۳	- نوسانهای نرینگی و مادینگی روانی
۲۷۳ - ۴	- انر هورمون جنسی در چنین
۲۷۴	- هایان سفر
۲۷۵ - ۴۴۷	
۲۷۵ - ۷	- پیش درآمد
۲۷۷ - ۸	- تسبیح آقای هاکسلی
۲۷۸ - ۹	- امتیاز فیلم نسبت به تأثیر
۲۷۹	- انقباض زمان در فیلم
۲۷۹	- انبساط زمان در فیلم
۲۷۹	- استقلال فیلم از زمان
۲۷۹ - ۸۰	- سلطه‌ی فیلم بر مکان
۲۸۰	- اختلاف فیلم و نوشته
۲۸۱	- روانشناسی فیلم
۲۸۱	- دونوع روانشناسی فیلم
۲۸۲	- تفاوت تماشاجی و خواننده
۲۸۲ - ۳	- روانشناسی توده و تماشاجی
۲۸۳	- تشدید زمینه‌ی افعالی
۲۸۳ - ۴	- تجسم و تماشاجر
۲۸۴	- سینما و هیئت‌نویس
۲۸۴ - ۶	- فیلم و واقعیت
۲۸۶ - ۷	- دستکاری واقعیت در فیلم

- وضع روحی تماشاجی
۲۸۷-۸
- حس کنجهکاری و سینما
۲۸۸
- تلقین ہدیری تماشاجی
۲۸۸-۹
- عادت و تماشاجی
۲۸۹
- خستگی ذهن و تماشاجی
۲۹۰
- تهیه کنندگان و روانشناس فیلم
۲۹۰
- تمايل روانی تماشاگر
۲۹۱
- منطق فیلم
۲۹۱ - ۳
- تعبیر تصویری
۲۹۴-۰
- منطق فیلم و منطق عادی
۲۹۵
- زبان فیلم درؤیا
۲۹۵ - ۶
- هسانیهای دیگر فیلم درؤیا
۲۹۶ - ۸
- نفوذ فیلم
۲۹۸ - ۹
- فیلم سازندگی سلیقه و مدل
۲۹۹ - ۳۰۱
- فیلم درؤیا سازی
۳۰۱ - ۲
- رؤیا برستی زن در سینما
۳۰۲ - ۳
- فیلم و جنسیت
۳۰۳ - ۷
- فیلم و بزه
۳۰۴
- فرضیهی «عدم تأثیر بدبفر»
۳۰۷-۱۰
- خودبرتربیتی و نتیجه‌ی اخلاقی فیلم
۳۱۱ - ۲
- اعتقاد به شافع و نتیجه‌ی اخلاقی فیلم
۳۱۲ - ۳
- فرضیهی سینما مانع از جناحت است
۳۱۳ - ۴
- نظریه‌ی «فیلم عامل تبهکاری»
۳۱۴ - ۶
- فرضیهی «فیلم میل تبدرا بر می‌انگیزد»
۳۱۶ - ۸
- مصدقه‌ی جرم نسبی است
۳۱۸ - ۲۱
- فیلم‌های تربیتی و بزه
۳۲۲ - ۳
- مصونیت اخلاقی در برابر فیلم
۳۲۴ - ۸
- پایداری در برابر فیلم
۴۳۹ - ۱۰
- فیلم و روانکاری
۳۳۱ - ۷

از همین ناشر و همین نویسنده

کتاب روح بشر : قطع وزیری جلد لوکس

 » » » » »

رازگرشهای : قطع وزیری جلد لوکس

 » » » »

آنسوی چهرهای : قطع وزیری جلد لوکس

 » » » »

جوانی پررنج : قطع وزیری جلد لوکس

 » » » »

»...و نمیدانند چرا؟ : قطع وزیری جلد لوکس

 » » » »

دیباچهای بر رهبری قطع بزرگ جلد لوکس

روان کاوی و تحریم زناشویی با محارم : قطع وزیری

روح نا بسامان قطع بزرگ

زن در حقوق ساسانی قطع بزرگ

خداگی برای روح

خداآوند دو کعبه جلد لوکس

خط سوم

فهرست

مهترین اصطلاحات فارسی-انگلیسی کتاب

Intrusion of emotion	آزار عاطفی، تصدیع عاطفی، آزار عاطفه
Self-assertion	البات شخصیت، سرفرازی جویی، حب تشخص
Eunuchism	احساس خatarت، رک : احساس خود کنتریبی
Personality disorder	خواجگی
Emotional disorder	اختلال مذهبیت
Will to power	اخلاق عاطفی، نابسامانی عاطفی
Mental ability	اراده‌ی معطوف به قدرت، خواست توانایی، قدرت جویی
Masturbation	اسعداد
Self-confidence	استمناء، استشها، جلق
Identification	اعتماد به نفس، اطمینان به خوبیش
Re-education	این همایی در سینما، هو هویت، هیبت، خود
Re-construction	در صحته بینی، خود قهرمان بینی، یکتا
Projection	گرامی من-و-تو
Extravert	بازپروری، تجدید تربیت
Extraversion	بازسازی
Juvenile delinquents	برون لکنی، نسبت دادن صفات خوبیش بدیگری
Juvenile delinquency	برون گرا
Late maturity	برون گرایی
Mental maturity	بزرگاران جوان، جوانان بزرگار
	بزرگاری جوانان
	بلوغ دیررس
	بلوغ روانی

کتاب روح بفر

Early maturity	بلوغ رودرس
Mental hygiene	بهدافت روالي، حفظ الصحه روصى
Well-being , welfare	لهربيعى ، رفاه
Psychological insight	پيش روالفنانه
Preventive medicine	پر شگى پيش گير
Psychosomatic medicine	پر شگى روان تى
Prejudice , prejudgment	پيش داورى، تصديق بلا تصور
Prevention	پيش گيرى
Born criminal	تبهكار مادرزاد، جانى بالنظره
Free association	لداعى آزاد، هستوانى آزاد
Controlled association	لداعى محدود، تداعى بته
Association of ideas	لداعى معانى، هستوانى خاطرات
Rehabilitation	ترجمم
Rehabilitive	ترجممى
Projective test	لت برون لكن
Intrusions of emotions	تصديق بلا تصور، رك : پيش داورى
Playing ill	تصديع عاطلى، رك : آزار عاطلى
Masculine protest	تصديع مواطف، مراجحت مواطف ، ذخت
Suggestion	ظاهر به بيارى، تعارض
Suggestibility	ظاهر به مردى، مردى گردى، كه يشتر جنبه روانى دارد و حاكي از تقابل به كسب قدرت است . رك : مرد نامي
Mental disposition	تلقين
Classical medicine	تلقين پذيرى
Balance of personality	تضارض، رك : ظاهر به بيارى
Compensation	تعابيل عمومي روالي، زمبته اى انفعالي ، زمبته اى واكتش روصى
	بن پر شگى
	توازن شخصيت ، تعادل شخصيت
	جالى بالنظره ، رك : تبهكار مادرزاد
	جيран
	چوانان برهكار ، برهكاران چوان

کتاب روح بشر

World-view , perspective of life, outlook
Polygamy

Social feeling
Superiority feeling
Inferiority feeling
Emotional life
Broken home

Social work
Mental fatigue

Superiority feeling
Self-conscious

Conscious mind

Self-acceptance
Self-discovery

Self-consuming
Self-control , self-command

Narcissism

Narcissist

Self-analysis , Introspection
Unconscious mind

جهان‌بینی ، نگرش

چندھسری، تعدد ازواج و تعدد زوجات
 حب شخص، رک: اثبات شخصیت
 حس اجتماعی
 حس خود برگرینی، خود برگرینی
 حس خود کمترینی
 حیات عاطلی
 خانواده‌ی آسیب دیده، خانواده‌ی آفت‌زده،
 خانواده‌ی درهم شکته
 خدمات اجتماعی، مددگاری اجتماعی
 خستگی روحی، کونتگی روحی
 خط مشی زندگی، رک: سبک زندگی
 خواست توانایی، رک: اراده‌ی مسطوف
 بقدرت

خودبرگرینی، احساس عظمت
 خودآگاه (تصور یک اسم مرکب)،
 واقف بر ارزش و توانایی‌های خود
 خودآگاه (با کسره‌ی دال)، وجودان ظاهر،
 شعور

خودپذیری
 خودبزوی، خودشناسی

خودغوری
 خودداری، خوبشتن‌داری، کف نفس
 خود در صحته‌ی بینی، رک: این همانی
 خودشناسی، رک: خودبزوی
 خودشیفتگی، خود بسندی افراطی، خود
 دوستی جنون‌آمیز

خودشیفته، خودبسته، عاشق خوبشتن
 خود فهرمان‌بینی، رک: این همانی
 خودگلوی

خودناآگاه، وجودان منقول، شعور باطن
 ضمیر مطلق، ضمیر نابغود، لاشعور

کتاب روح بشر

۱۵۸

Introvert	درون گرا
Introversion	درون گرایی
Emotional growth	رشد عاطفی.
Social welfare	رفاه اجتماعی، بهزیستی اجتماعی
Preventive psychiatry	روان پرستی بیوش گیر
Psychosomatic	روان‌لئنی
Counseling psychologist	روانشناس مشاور
Abnormal psychology	روانشناسی آسیبی، روانشناسی رفتار و حالات غیرعادی و ناسالم.
Hygienic psychology	روانشناسی بهداشتی
Developmental psychology	روانشناسی تعلیلی، دک: روانشناسی کاوشی
Psychology of crowd	روانشناسی لکوینی
Psychology of Unconscious	روانشناسی توده
Clinical psychology	روانشناسی خودنا آگاه، روانشناسی لاشمور
Depth psychology	روانشناسی وجдан متفول، روانشناسی شعور باطن، رک: روانشناسی ذرفامی
Individual psychology	روانشناسی درمانگاهی، روانشناسی کلینیکی
Adlerian psychology	روانشناسی زرفالی، لاشموری، روانشناسی خودنا آگاه
Psychology of conscious mind	روانشناسی فردی، روانشناسی آدلری
Analytical psychology	روانشناسی شعوری، روانشناسی خودنا آگاه
Analyst	روانشناسی کاوی، روانشناسی تحلیلی، روانشناسی یونگی
Psychoanalysis	روانشناسی کلینیکی، دک: روانشناسی ذرمانگاهی
Psychogram	روانشناسی لاشموری، رک: روانشناسی خودنا آگاه
Hyposexuality	روانشناسی آنکارو
	روانشناسی روانکاری
	روان‌لئا
	زبولی جنسی، ناتوانی جنسی

کتاب روح بصر	سالق حیات
Mental disposition, mental matrix	سائق مرگ، میل به مرگ
Life instinct	سبک زندگی
Death instinct	ذندگی
The style of life, The life-style	شیوه‌ی زندگی، شیوه‌ی زندگی، خط مشی
Mental age	سن هوشی
Conscious mind	شعور باطن، رک : وجودان مفهول
Urbanization	شمور ظاهر، خودآگاه، وجودان ظاهر
Emotion	شهرگرایی، شهرگری، تعضر، تعبیر
Complex	تبديل محیط زندگی روستایی و غیر آن
Superiority complex	تصویر زندگی شهری
Inferiority complex	شیوه‌ی زندگی، رک : سبک زندگی
Unruly emotions	ضمیر مغلقی، رک : خودنا آگاه
Adaptability	عاظمه
Child guidance clinic	علمه
Deficiency	علمه‌ی حقارت، رک : عقده‌ی خود کم‌بینی
Problem child	علمه‌ی خود بزرگ‌بینی، عقده‌ی حقارت
Unwanted child	علمه‌ی خود کم‌بینی، عقده‌ی حقارت
Spoiled child	عواطف وحشی
Rejected child	قدرت سازش، سازگاری
Feminism	کف نفس، رک، خوبشتن داری
Social worker	کلینیک راهنمایی دشواریهای تربیتی کودک
	کم‌داشت
	کودک دشوار، کودکی که از لعاظ نریختی
	دشوار است.
	کودک ناخواسته
	کودک ناز پرورده
	کودک مطرود
	کونفیتی روسی، رک : خستگی روحی
	لاشعور، رک : خودنا آگاه
	مادینگی
	مددگار اجتماعی
	مددگاری اجتماعی، رک : خدمات اجتماعی

Masculinism

مرد نمایی، ظهور پادشاهی صفات جنسی مرد
در زن که یشتر جنبه‌ی زیستی دارد، رک:
تظاهر به مردی

Suppressed desire, (suppression) میل سرکوننه، فروخورده (بطور آگاهانه)
و همی (رک: واپس زده)

Shortcoming

لارسالی، عدم تکامل، عدم کنایت
لرینه‌گری، رک: تظاهر برداشی
کبریت، رک: جهان‌بینی

Mental need

Repressed, (Repression)

واپس زده (میل، بطور نا آگاه)، رک: میل
سرکوننه

وجدان مخلوق، لاشور، شعور باطن،
ضییر مذهبی، رک: خود نا آگاه
همخواهی خاطرات، رک: تداعی مهانی
هو هویت، رک: این همانی در سینا
جهنم تراز یشم

More orphian than an orphan

پستانه پنداری تعاشگر با ازیزتر، رک: این همانی
یتعاشگر ای من و تو در تعاشگر با ازیزتر
رک: این همانی در سینا

پیش‌گفتار و فهرست

بانگلابسی :

Habit and the spectator.	257-
Mental fatigue and the spectator.	258-
The producers and the psychology of the film.	258-
The mental disposition of the spectator.	259-
The logic of the film.	259-61
Pictorial expression.	252-3
The logic of the film and every day logic.	263-
The language of the film and of the dream.	263-4
Other common criteria of the dream.	264-6
The influence of the film.	266-7
The film as creator of taste and fashion.	267-9
The film as dream factory.	269-70
Women's longing for a dream world in the cinema.	270-1
Film and sexuality.	271-5
Film and crime.	275-
The theory that the film has no bad influence.	275-9
The feeling of superiority and the theory that crime does not pay in the film.	279-80
Belief in luck as a factor destructive of the educational influence of the film.	280-1
The theory that the cinema hinders crime.	281-2
The theory that the film promotes crime.	282-4
The theory that the film only wakes latent impulses to crime.	284-6
What constitutes crime is relative.	286-
Educational films and crime	289-92
Ethical immunity against the film	292-6
Resistance against the influence of the film	297-8
Film and psychoanalysis	299-305

The purpose of castration.	237.
The difference between castration and amputation of the penis.	237.8
Sterilization by operation.	238.
Hormonal side effects of castration.	238.
The effects of the sex hormones.	238.9
The Terman - Miles Masculinity - Femininity Test.	239.
Mental masculinity and femininity.	239.40
Sex hormones and mental masculinity and femininity.	240.1
The influence of sex hormones on the embryo.	241.2
Conclusion.	242.
<i>IV. Man as Spectator...</i>	243-305
Introduction.	243.5
Mr. Huxley wonders why.	245.6
Advantages of the film over the theater.	246.7
Contraction of time in the film.	247.
Extension of time in the film.	246.
The film's independence of time.	247.
The film's freedom from limitations of space.	247.8
The difference between the film and literature.	248.
Psychology of the film.	249.
Two kinds of film psychology, commercial and scientific.	249.
The difference between the spectator and the reader.	250.
The psychology of the crowd and of the audience.	250.1
Increase of passivity.	251.
The situation of the spectator in the theater.	251.2
Cinema and hypnotism.	252.
Film and reality.	252.4
Modification of reality in the film.	254.5
The mental situation of the audience.	255.6
Curiosity and the cinema.	256.
The suggestibility of the spectator,	256.7

Individual psychology.	204-
The individual and the family.	204-5
The inferiority complex.	206-9
Compensation mechanisms	210-77
The style of life.	211-13
The feminine protest.	213-74
God, the embodiment of man's worship of power.	214-15
The social feeling.	215-
Problems of life and the mental health	216-
<i>III - Man as Psychosomatic Being...</i>	217-42
The interrelationship of body and mind.	217-8
Our point of support.	218-
The influence of the body on the mind and of the mind on the body.	218-9
A new unifying development of this conception.	219-20
Psychosomatic medicine, its history.	220-2
Definition of psychosomatic disease.	222-
Kinds of psychosomatic diseases.	222-3
The chemical system of the body.	223-4
The glands, their number and localization.	224-6
The history of endocrinology.	226-7
The importance of the ductless glands	227-
The therapeutic value of hormones.	227-8
Hormones and the new approach to self-discovery.	228-
The master gland.	228-9
The hormone of growth.	229-
The thyroid gland.	230-1
Thyroid and emotions.	231-
The parathyroids.	231-2
The adrenals.	232 4
The sex glands.	234-
Eunuchism.	234-
Hyposexualism and inferiority complexes.	235-6
Emotional sufferings from castration.	236-

professional and social advancement, awakening of a romantic feeling after marriage, usually for some one other than the marital partner.

XXVI - Plot against women... 179-184

- A message from Ghandi for women.
- Women as the objects of controversial judgements.
- The bad results of controversial judgements have made women uncertain of their own value.
- Commercial pанsexualism and the discovery of women as the most exciting media of the sexual instinct.
- Continual stimulation of sexuality without satisfaction is harmful.
- Woman is not exclusively the sexual partner of man, she is also his mother and social partner.
- Commercial pанsexualism is nothing but a plot against women.

Summary.

PART TWO: ESSAYS

I - Phillippe Pinel: Father of the Mentally Ill 185-198

The beginning of pinel's activity.	191.
Pinel's first work.	191.
Pinel in the Bicêtre.	192.
Couthen in Bicêtre.	192.3
Unchaining of the inmates.	193.
Pinel's scientific research.	194.
His masterpiece.	194.
His achievements and sufferings.	195.
La Salpêtrière.	195.7
The mental hygiene movement.	197.
The end of his career.	198.

II - Alfred Adler: Father of the Battle against the Inferiority Complex. 199-216

Adler's life.	200-2
Depth psychology.	202-4

ing old advantages while gaining new.

— Summary.

XXIII - Part time wives . . . ?

157-163

- A listener's letter as introduction.
- Definition of the term.
- The part time wife as a modern phenomenon.
- Its three major dangers : health disorders resulting from overwork, neglect of children, emotional estrangement in marriage.
- Summary.

XXIV - They have not accepted themselves . . .

164-170

- A listener's letter as introduction.
- Self-acceptance as the axis of mental health.
- Self-acceptance is not conceit.
- Disadvantages of not accepting oneself : reluctance to compensate one's own deficiencies, to develop one's own known abilities, to discover one's potentialities.
- Lack of self-acceptance and endocrine disorders.
- Adler's "feminine protest" and lack of self-acceptance.
- Summary.

XXV - Mental maturity for marriage . . .

171-178

- Discovery of test and its unique importance.
- Test made it possible to transform mental qualities into measurable quantities.
- Growth of intelligence and mental age.
- The conception of early and late maturity as a result of the discovery of mental age.
- Various aspects of mental maturity.
- Average age of mental maturity for marriage in Iran.
- Disadvantages of early marriage : Frequent divorce, feeling of being cheated, of the other partner as a hindrance of

XX - The fourth dimension of marriage ? 136-142

- A quotation from Saadi's "Unexpected child "
- The ignorance of most parents about the psychological needs of their children.
- Marriage determines usually two-thirds of the parents' life but all of the children's.
- Adequate planning for the future upbringing of the children is the fourth dimension of marriage.
- The Moslem outlook and the rights of children.
- What should we ask ourselves before marriage ?
- Summary.

XXI - The purpose of marriage . . . 143-149

- The changing conception of marriage
- Ignorance of the purpose of marriage and the frequency of divorce
- Pity does not guarantee a successful marriage : An example from a letter.
- Atonement for unhappiness caused by one's parents does not guarantee a successful marriage : An example from a letter.
- The purpose of marriage is not to get a provider or a housekeeper.

XXII - Women's role . . . ? ! 150-156

- A new social role for women
- Three advantages of the new role : freshness, uncorruptedness, zeal to compensate for former feelings of inferiority.
- Four disadvantages of it : lack of social experience, of experience in cooperating with men outside the household, possessiveness concerning men as rivals, unconscious jealousy of other women as a heritage of a polygamous system
- An emotional and social dilemma of modern women : keep-

- Adolescent don't generally is not harmful.
- Summary.

XVII - The fever of adolescence . . . 116-122

- Adolescence is an age of turmoil.
- Ignorance and unpreparedness for sexual maturity is dangerous.
- A fourteen year old girl who set fire to herself.
- At what age does maturity begin ?
- Early and late adolescence.
- Earlier maturity in the contemporary generation.
- Summary.

XIII - They seek refuge in sickness . . .

- Life instinct and health drive.
- Freud, the will to ill-health and the death instinct.
- Escape in sickness as a defense mechanism.
- An example from the case history of a girl.
- The difference between playing ill and being ill as a defense mechanism.
- Psychosomatic disorders and escape into sickness.
- Summary.

XIX - They live together without understanding each other . . . 129-135

- The struggle between generations as a general sociological phenomenon.
- The younger generation as the rival of the elder.
- The struggle between the generations and the mental health of both.
- "Living together without understanding each other" as a result of our sudden cultural change.
- An example from a letter.
- Summary.

XIV - *Love that does harm . . .*

95-101

Standards of good and evil: an ancient philosophical problem

- Aristotle's doctrine of the golden mean and its application to the manifestation of affection.
- Too much love is the enemy of independence and the development of personality.
- A woman who committed suicide.
- Alfred Adler's analysis of her case.
- Spoiled children and delinquency.
- Spoiled children and their future difficulties in marriage.
- Summary.

XV - *Our mind is full of needs . . .*

102-108

- People's ignorance of their own mental needs.
- Emotional disorders resulting from lack of satisfaction of mental needs.
- Emotional disorders and psychosomatic disease.
- The manifestation of mental needs in poetry and literature from ancient times onward.
- Emotional disorders and sexual offenses.
- Unwanted children and suicide.
- Mental needs require regular satisfaction.
- Summary.

XVI - *A query full of agony and distress . . .*

109-115

- Two different profiles of youth: the beautiful and the ugly.
- The duration of adolescence.
- Different types of youth, their common and their special problems.
- Religious problems of youth.
- An example from a letter.
- Adolescent doubt is a sign of personality development and independence.

XI - They are friends and act unwittingly as enemies 74-79

- "Better a clever enemy than a stupid friend" : an old Persian proverb.
- Parents' ignorance of their children's needs and abilities is harmful.
- Too often on the parents' duty to be aware of their children's needs and abilities.
- It is harmful to force the parents' own tastes and ambitions on the children.
- Summary.

XII - When the parents are naughty... 80-86

- The dictatorship of the father and the child's reaction to it
- An example from a letter.
- Excessive strictness causes inferiority complexes or rebellion
- Biological parenthood does not prove that we are psychologically ripe for parenthood.
- Summary.

XIII - We must pay for their errors... 87-94

- Some Persian literature on the moral education of children
- Education is for a future that does not yet exist : an educational problem.
- "Do not bring up your children like yourself: Imam Ali's dynamic conception of the theory of education."
- A lesson from an American vocational dictionary on the variety of human abilities.
- Some parents compensate for their failures through their children.
- In educating children two things must be kept in mind : the changing requirements of the times and their special capacities.

Summary.

little independance.

- Its causes in the family.
- Summary.

IX · Orphanism - its catastrophic consequences . . . 59-65

- The evil influence of orphanism on the mental and emotional development of children.
- The traditional function of the father as the economic head of the family.
- The traditional function of the father as the educational head of the family.
- The mother and her importance for the emotional health of the child.
- Orphanism as a major cause of delinquency, sexual offenses, and retardation
- Statistical evidence of the evil consequences of orphanism in Europe and America
- Orphanism is much more than an individual problem
- The problem of new home and neighbors after the death of the father
- The difficulties of contact with step-father or - mother
- Summary

X · More orphan than an orphan . . . ? 66-73

- Children from broken homes suffer from lack of love and care.
- They suffer too from the prejudices of the environment against their parents.
- An example from a letter.
- The feeling of partiality towards another sibling sometimes is worse for a child than orphanism.
- Psychosomatic disorders of such children.
- Their future difficulties in marriage.
- Summary.

- Lombroso's influence on the popular representation of criminality.
 - Criminals are not recognizable at sight
 - Summary

VII - These homesick children . . .

45-51

- We live in a period of change
 - Change does not necessarily lead to perfection
 - The difficult task of psychologists, sociologists, and educators in such a period
 - The difficulties in our confrontation with western civilization
 - Utilizing the advantages of the west can also bring disadvantages.
 - Children need intensive love and the intimacy of home, not the “ professional smile ”.
 - Plato and Aristotle against and for home life.
 - The capacity for love is itself limited.
 - Disadvantages of boarding schools for health and for general intelligence.
 - Separation from home and psychosomatic disorders.
 - Summary.

VIII-Home – cradle or grave of individual independance 52-58

- Saadi and the influence of our human surroundings.
 - The influence of the environment upon individuals and psychosomatic medicine.
 - Why the psychologist and psychiatrist are eager to know about the family background of the patient.
 - The importance of the family for the development of emotions and personality.
 - The family and the "life style"
 - The family is a major part of our destiny.
 - A great social problem of our youth : too much or too

IV— These problem children . . . 24-30

- Who are the problem children ?
- Their "problems" are of many degrees .
- What are the causes of their problems ?
- A woman who poisoned three other women .
- Broken homes are the cradle of problem children
- The story of a problem child and the inadequacy of his family
- Summary

V— Those who have chosen the evil part . . . 31-37

- What are the social diseases ?
- Crime and delinquency : a great social problem of all nations
- The money spent for dealing with crime and delinquency.
- What is our duty in regard to crime and delinquency ?
- Behavior disorders and endocrine glands.
- Should criminals be punished or cured ?
- The World Health Organization's investigation into the causes of crime and delinquency.
- The Iranian Society for Assistance to Prisoners.
- The influence of modern criminological insights upon our criminal law, police, and justice.
- Summary

VI - Born for crime ? 38-44

- Criminology and educational psychology
- Heredity or environment — the theoretical paradox in Saadi's "Golestan"
- The hereditary determination of character and the problem of moral responsibility
- Personality also has the potentiality of self-development
- Cesare Lombroso and the theory of the "born criminal"
- Lombroso's theory is both erroneous and dangerous

CONTENTS

<i>Introduction....</i>	<i>XII - XXX</i>
P A R T O N E ; T A L K S	
	3-9
<i>I — You are a part of your own destiny . . .</i>	
— Determinism or indeterminism.	
— Happiness and destiny.	
— General, familial, and personal factors in destiny.	
— The individual's relative freedom and creative participation in forming his own destiny.	
— Our abilities and disabilities. How we can profit by the former and compensate for the latter.	
— Summary.	
<i>II — Feelings, too, intrude upon us . . .</i>	10-16
— Emotion in psychology and in common usage.	
— The two aspects of emotion, the strong and the subtle.	
— Emotion is a dynamic force.	
— Intrusions of emotions.	
— The struggle of Persian mysticism against rebellious emotions	
— Unruly emotions disturb our judgement.	
— Summary.	
<i>III — "To the pure in heart all things are pure" ?</i>	17-23
— Jean Jaques Rousseau : a milestone for three great movements.	
— The value of Rousseau's "Confessions" for psychology.	
— Projection.	
— Projection in Rousseau's "Confessions"	
— Projection is a false defense mechanism.	
— Projection is always unconscious.	
— Projection and mental health.	
— Summary.	

3. At the present there are many English-speaking instructors in different Iranian institutions such as schools of nursing, schools of social science, etc. These instructors would like to know what background of knowledge their students already possess and what readings in their mother tongue they should recommend. A table of contents in English may help to meet these needs.

4. As there is no general agreement yet in the usage of technical terms translated from European languages we have thought that a glossary of such terms in English and Persian might assist in preparing the way for a definitive dictionary of scientific terminology.

5. Iran is co-operating closely with many international organizations such as UNESCO, WHO, Red Cross, UNICEF, and others. We believe in such cases, for the better attainment of their universal goal and for improved co-operation, the contents of their publications should be listed in an internationally used language.

Having these reasons in mind we supplement our English preface with a table of contents in English and a glossary of Persian-English terms used in the text.

Tehran, August 1960

M. H. Sahebo'z-Zamani

that these letters represent the whole picture of the Persian psychology, but they do allow us a closer approach to indigenous mental problems than hitherto and can serve as a starting point for further, more precise investigations.

To write a preface to a Persian book in English requires some justification. There are several reasons for doing this, as follows:

1. We have chosen English for this purpose, although Arabic, French, and especially German texts have been widely used for references, because English is now the second language of almost every young educated Persian in Iran. The majority of technical terms in the social sciences have as yet no exact and generally accepted equivalents in Persian. Experience has shown that many Iranians who have studied abroad do not at once comprehend the meaning of the provisional Persian equivalents if the European term is not stated at the same time. Awareness of the Persian equivalents of technical terms also facilitates reading foreign professional literature and understanding the European terms for those who have not enjoyed extensive training in foreign languages.

2. Some non-Moslem minorities such as the Armenian, being not wholly conversant with the Persian language and literature, can more easily read technical literature in English. They, however, are generally very eager to read Persian texts. For these groups mention of the equivalent terms in English seemed adviseable.

6. Arousal of interest in various cultural and educational circles such as the Ministry of Education, Red Lion and Sun, UNICEF Society of Iran, Maternal and Child Health Society, schools of nursing in preparing courses in mental hygiene for their personnel and students in co-operation with the Mental Health Section.

7. Spread of popular knowledge concerning mental health and its difference from bodily health among different classes of society, leading to appreciation of the function of the consulting psychologist and psychiatrist. This function was practically unknown before.

8. Development of more precise and convenient terms in the Persian language for communication of psychological matters, which were wanting previously.

Before this series was begun there were not many places to which our countrymen could go for guidance and consultation in regard to their personal mental health problems. They were hindered by great distances, the financial burden, and reluctance to speak freely about their most intimate problems. These three difficulties were overcome by letting the listeners send letters, anonymous if desired, which were answered without any charge and, if not suitable for discussion on the radio, privately. The flood of letters following upon this allowed us better than in any other way to come close to the people, to discover and understand their mental needs, difficulties, and most intimate concerns, which were suppressed especially by the traditional "kitman" or secretiveness. We do not affirm

of the *Ketab-é Ruh-é Bashār* has become in general more psychological. This influence is to be observed not only on the radio but also in the general tendency of newspapers and television programs. We can summarize in a few points for practical reasons some of the things that can be regarded at least in part as an outcome of this program :

1. Stimulation of interest in reading relevant publications which result in the development of psychological insight, self-knowledge and social understanding on the part of the listener. This is shown by letters of inquiry received from all provinces of Persia asking for reading material concerning mental hygiene.

2. Awakening of interest among students for pursuing psychology, psychiatry, and the social sciences. We have received letters from young men and women in which they have assured us enthusiastically that they have finally found their suitable specialty through this program and are now studying in this field in Iran and abroad.

3. Foundation and subsequent development of the Mental Health Section in the Department of Public Health, Ministry of Health, from May, 1959, to the present under the guidance of the author.

4. Institution of two related weekly programs on Radio Iran, one called "Family and Mental Hygiene", the other, "Youth and its Psychological Problems", both written by the present author.

5. A fortnightly television program of the Mental Health Section under the title of "Mental Hygiene".

F R E F A C E

The Book of the Human Mind is the literal translation of the Persian name *Ketab-e Ruh-e Bashar* given to a series of broadcast talks on questions of social psychology and mental hygiene that has been running weekly since September, 1957, on Radio Iran. The present volume contains slightly less than one fourth of all talks delivered up to the time being but also includes four more essays on related subjects. We are very fortunate to be able to publish this book at a time in which information on mental health is greatly needed in Iran and which has been designated by the World Federation for Mental Health as World Mental Health Year (1960).

Without exaggeration, in the twenty-two year history of the Persian Broadcasting Service few programs have achieved in so short a time (two and one half years) such a tangible response. The tendency of the entire program of the Persian Broadcasting Service since the institution.

.... Dr. Sahebo'z-Zamani,... has been and is conducting an intensive campaign of public education on mental health questions mainly by mass media such as newspaper, radio, television, etc., which probably has few parallels in other countries of the region. His work has been performed with great skill and success and has attained a noteworthy popular response

*From Quarterly Field Report for March 1960
to the World Health Organization, Regional
Office for the Eastern Mediterranean, by Dr.
K. W. Bash, Senior WHO Adviser in Neuro-
psychiatry for Iran,*

Published in :

World 1
Mental 9
Health 6
Year 0

by Attai

AVENUE NASSER-KHOSRO, TEHRAN

Royal Book Award
For
The Best Book Of The Year
in
Human Sciences
March 1962

Hard – Cover Edition :

First Published August, 1960

Reprinted June, 1961

December, 1964

Pocket Book Edition :

First Published May, 1966

All Rights Reserved

The Book Of The Human Mind

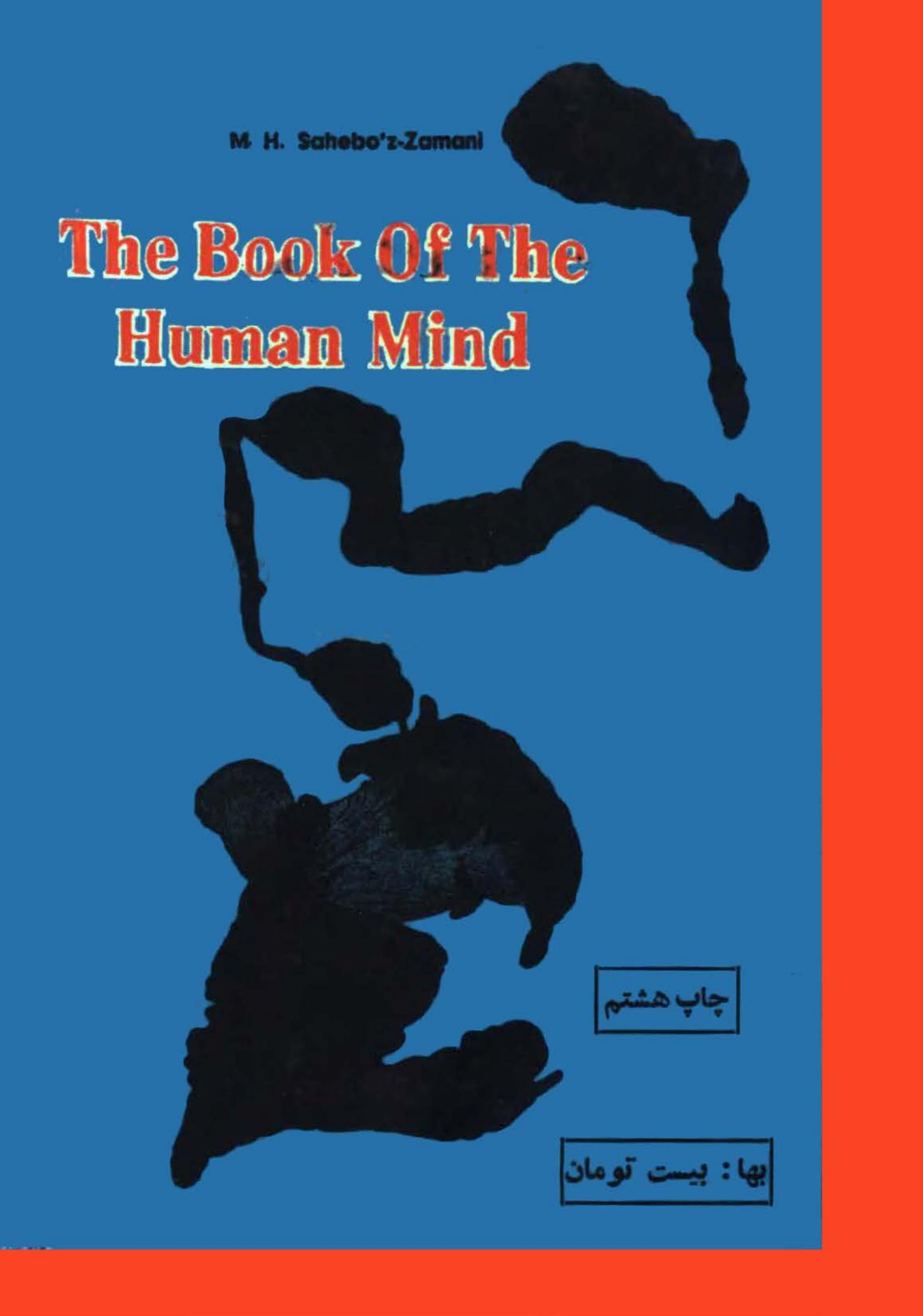
A Series of Broadcast Talks and Essays on Questions
of Social Psychology and Mental Hygiene with Special
Regard to Persian Life and Literature

by

M. H. Sahebo'z-Zamani, Ph. D.

Chief, Mental Health Section, Department of Public
Health, Ministry of Health

Published by the Atai press
Avenue Nesser - Khosro, Tehran



M. H. Sahebo'z-Zomani

The Book Of The Human Mind

چاپ هشتم

بها : بیست آو مان